

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شورای نویسندگان: سالگردها و تجربه‌ها

سیمین بهبانی: کولی‌واره (۱۱)

علی‌متین‌دفتری: یادِ از سی تیرسی ویک

جلال‌گنجه‌ای: ایمان به فصل تازه

محمدحسین نقدی: تحول اوضاع منطقه در ماه‌های اخیر

نعمت‌آزرم: فراقی

ح. ر. آزاد: شگردی در عالم اوهام

غلامحسین ساعدی: رودررویی جمهوری اسلامی با هنرت‌تر

فرناندو کاردنال: نامه به دوستانم

مجید شریف: نشریه کمونیست و رادیو بی.بی.سی

حسن‌نایب‌آقا: بیاد حبیب

• گزارش، نقد، نظر، یادداشت • شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه ...

• گاه‌شمار تیر ۱۳۶۴ •

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شماره ویژه - تیر ۱۳۶۴

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

۳	شورای نوپسندگان	• سالگردها و تجربه‌ها
۷	یحییٰ بهبهانی	• گولی واره (۱۱)
۹	تلی متین دفتری	• یادی از ۲۰ تیر سی و یک
۱۶	جلال کشجادی	• ایمان به فصل شازه
۲۷	محمدحسین نقدی	• تحول اوضاع منطقه در ماههای اخیر
۲۵	نعمت آزر	• فراقی
۲۷	ح. ر. آزاد	• شگردی در عالم اوحام
۴۲	غلامحسن سعیدی	• رودررویی جمهوری اسلامی با هنر تئاتر
۴۷	فرناز دوزکاردنال	• نامه دوستانم
۶۳	محمدشریف	• نشرید کمونیست و رادیکال بی.بی.سی
۶۷	حسن نایب‌آغا	• بیاد حمید
		• بیانیه شورای ملی مقاومت بهمن است
۷۰		• چهارمین سالگرد تاسیس شورا
		• بیانیه شورای ملی مقاومت درباره تحریم
۷۴		"انتخابات ریاست جمهوری" رژیم خمینی
۷۷		• کاظمیارتشیر ۱۳۶۴

سالگردها و تجربه‌ها

سی شير ۶۴، چهارمین سالروز تأسیس شورای ملی مقاومت، روزی است که در میان مردم ما، سبأ دقبا می‌کشد در سال ۳۱ مصادق، رهبر جنبش فداستعماری و فداستیدادی آن زمان را به نخست وزیر بازگرداند، روز قیام ملی نام گرفت است. به این همزمانی نباید چشم یک تصادف تقویمی ساده نگریست، چرا که معنای سیاسی - اجتماعی بزرگی در آن نهفته است. به ساده‌ترین بیان می‌توان گفت که شورای ملی مقاومت در امروز معرف همان جنبش و پیرو همان آرمانی است که نهضت ملی ایران، برهبری مصدق، در آنروز بود؛ جنبش شرقخواهانه مردم ایران برای کسب آزادی و استقلال، گفتن ندارد که این تداوم جریان در کلیت خود، بمعنای همسانی جنبش آنسروز و جنبش امروز در تمام جزئیات نیست. از آنروز تا کنون، طی سی و سه سال گذشته، باره‌یی از مسائل عملی و نظری جنبش - بویژه برای وقوع انقلاب بهمن ماه ۵۷ - حل شده و باره‌یی دیگر، بمقتضای زمان، بصورت تازه‌یی مطرح گردیده است. مکی از مهمترین مسائلی که بدین ترتیب حل شده، مسأله شکل حکومت است. نهضت ملی ایران در آن سالها میکوشید تا، درون رژیم سلطنتی، اختارات شاه را، طبق قوانین اساسی ناشی از انقلاب مشروطه، محدود کند، حال آنکه جنبش مقاومت امروز، دیگر با مسأله رژیم سلطنتی سروکاری ندارد؛ در واقع با برافتادن نهاد سلطنت در انقلاب بهمن ماه ۵۷، این مسأله برای جامعه ما بی‌کار به حل شد. البته باید گفت که سلطنت طلبان با استفاده از ذهنیت استبداد دوده جامعه، سعی می‌کنند در بحث‌های نظری با استناد به "میراث تاریخی ایرانیان" جایی برای نهاد سلطنت باز کنند. به این امر باید عامل دیگری را نیز افزود و آن تصویری است که رژیم ولایت فقیه از "جمهوریت" عرضه کرده است. سلطنت طلبان امروزی، برای اثبات "حقانیت" رژیم مطلوب خود، بیشتر به این عامل اخیر تکیه می‌کنند تا بدیپرت و پلایهای "کلاسیک" درباره ضرورت نهاد سلطنت بعنوان فامن "حفظ تمامیت ارضی" یا "تعمیل وحدت ملی"، زیرا در عالم واقع، امروز دیگر هیچ

نیروی جدیمی را نمی‌توان یافت که خود را ترقیخواه و دموکرات بدانند و در عین حال معتقد باشند که نظام سلطنتی (چه مشروطه، چه غیر مشروطه)، نوعاً بیشتر از نظام جمهوری اصل حاکمیت مردم را تضمین می‌کند.

بهر حال، حل شدن عملی مسأله نظام حکومتی بهیچ وجه بمعنای حل شدن مشکل استبداد نیست. از قضا یکی از مهمترین مسائلی که، بمقتضای زمان، امروز بصورت تازه پی مطرح شده، مسأله مبارزه با استبداد در شکل وابعاد جدید است. بایست اعتراف کرد که شکل جدید استبداد که استبدادی دینی است و "ولایت فقیه" نام دارد از هیچ نظر با استبداد پلیسی - نظامی رژیم سابق قابل قیاس نیست. سرکوب و اختناق در استبداد دکتوسی، از نظر شدت بی سابقه و باور نکردنی و از نظر دامنه، نامحدود است؛ تنها به کشتار سهل و ساده و بی حساب و کتاب مخالفان قانع نیست بلکه هزاران شکر دبرای زجر کش کردن اختراع می‌کند؛ تنها عقیده و فکر مردم را کنترل نمی‌کند، بلکه از جوراب و روسری زنان تا آستین پیراهن و دکمه یقه مردان، مواظب همه جزئیات در پوشش و ظاهر آدمهاست. تازه این کار کنترل را هم به کوچمه و خیابان و جاهای همگانی محدود نمی‌کند، بلکه آثار به خصوصی ترین زوایای زندگی فردی و حریمهای خانوادگی گسترش میدهد. ناگفته پیداست که مبارزه با این استبداد هم، از هیچ نظر، قابل قیاس با مبارزه ضد استبدادی در رژیم گذشته نیست. اگر در دوران گذشته، مصدق توانست با مأمورهای سیاسی و شیوه‌های پارلمانی وقتوانی، ارتجاع را تا آنجا که می‌توانست مهار کند، ارتجاع‌ها را و درنده‌خوی امروز، از همان آغاز نشان داد که با آنچه یکلی بیگانه است، همان مبارزه سیاسی و قانون و پارلمان است، و با تنها زبانی که آشنایی دارد زبان زور و قهر است. در روزی خردا دیال ۱۳۶۰، رژیم خود بصراحت به همه فهماند که برای مبارزه یک راه بیشتر ندارند؛ مقاومت مسلحانه. این شکل جدید مبارزه با استبداد، بنوبه خود، الزامهایی در پی دارد که در دوره پیش کا ملاشناخته شده نبود. مهمترین این الزام‌ها را می‌توان، از نظر علمی، ضرورت سازماندهی دانست. طبعاً این ضرورت را تنها کسانی درک می‌کنند که خود از نزدیک در کار مقاومت مسلحانه دست دارند. در زمان مصدق، "رجال" دودوزه بازی که تحمل را دیگالیم مصدق را نداشتند، راه سهل و ساده پیوستن به دربار را برگزیدند. اما در صحنه سیاست امروز "رجال" عاقبت جو و فرصت طلب بیشتر به میان بازی تمایل دارند. از اینرو گاه آنان را در هیات خوابگردانی می‌یابیم که، در رویای دوران گذشته، به سراب "مبارزه انتخاباتی" دل بسته‌اند و توقع داشتن روزنامه و حق تبلیغ از رادیو و تلویزیون دارند، و گاه در قالب قهرمانانی رها شده از جبر زمان و مکان، که باز در رویای تجدید دوران مصدق با دوره پیش از انقلاب - برای مردمی که از اختناق و کشتار سازمان یافته جانشان بلب رسیده است، قصه "جنبش خودجوش" و مبارزه بی سازمان می‌گویند. می‌بینیم که همراه با سخت تر شدن شرایط و پیچیده تر شدن الزامهای مبارزه با استبداد، مانورها و راههای منحرف کردن مبارزه مردم نیز ظرافت و پیچیدگی بیشتری یافته‌اند.

اما الزامهای مبارزه ضد استبدادی امروز، هم از نوع عملی نیستند. الزامهای نظری نیز هستند که هماهنگی و چهره‌سایبتر، اهمیت دارند. مهمترین آنها - پذیرش اصولی دموکراسی و برسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم است که در عمل

روزمه مبارزه، بصورت پذیرش شکل جبهه‌ی مبارزه و، بنابراین، احترام به کوناگونی افکار و عقاید جلوه‌گرمی‌شود. برای ناظران همه‌جانبی خبری که نشریات کوناگون ایرانیان مخالف رژیم در خارج کشور را بخوانند، آنچه در آنها ادعا شده را بی‌دریغ باور کنند، جای تردیدی باقی نماند که این محفل همگروهی‌های سیاسی و غیرسیاسی، یکی از دیگری آزادخواه‌تر و دموکرات‌ترند؛ البته فقط در ادعا و در حرف، در عمل وضع یکلی دیگر است؛ حتی محافل سلطنت طلب که هدفشان نه پی‌ریزی یک جامعه‌آللی طبق‌الکویی جدید، بلکه احیای همان بساط مشخص و شناخته‌شده سابق است، و از اینرو طبیعتاً نه تنها در کلیات که در جزئیات نیز باید با هم توافق داشته باشند، تحت عنوان هواداری از "مشروطه سلطنتی" با "سلطنت مشروطه" یکدیگر را بسان دو قطب متضاد، چنان دفع می‌کنند که گویی "علی‌خواجه" آشتی‌تو "خواجده‌علی" است، نه عین‌آن بی‌هیچ فروتنی کاذبی باید گفت که تنها در شورای ملی مقاومت است که می‌توان تنوع واقعی افکار و عقاید را، در عین توافق بر سر یک برنامه سیاسی روشن و مشخص، یافت. این کوناگونی عقاید، که بدخواهان و کینه‌توزان نقطه ضعفی می‌پندارند، در واقع بزرگترین نقطه قوت شورا است. دست‌کم معرف این هست که اجزای شورا، تحلیل خود را از هر نقطه‌ی آغاز کرده باشند، در نهایت به نظری واحد در باره الزام‌های مرحله‌کنونی مبارزه، از جمله - و بخصوص - ضرورت ائتلاف سیاسی برای پیشبرد یک مبارزه جبهه‌ی - رسیده‌اند؛ و هرچند از نظرات ریخی فاقد میراث تجربی در این زمینه‌اند، به این بهانه‌ها زبانه‌کویی به ضرورت روز طفره نمی‌روند. بی‌تردید تعهد و التزام مشترک در مبارزه داشتن و تجربه‌ی در این زمینه داشتن، سخت تر و فرساینده‌تر از یک سواری بی مسئولیت یا موعظه کردن بی تعهد و از پشت گود است. درست به همین مناسبت است که سختی کشیدن و الزام‌های مبارزه منحرف نشدن در این زمان، تنها در حد و توان یک جنبش پیشگام است، نه کار هر مدعی گریزان از سختی و آسان‌طلبی. شورائیان در برابر سختی‌هایی که از این تعهد و التزام مشترک می‌کشند، می‌توانند بحق سرافراز باشند که در حال پی‌افکندن روابط نوینی هستند که بی‌آن، نه تنها ساختن ایران آزاد و مستقل فردا ممکن نیست، بلکه مبارزه با رژیم ضدبشری حاکم نیز املاً ممکن موفقیت ندارد.

اما این، بزرگترین دشواری راه برای کسب آزادی و استقلال نیست. رژیم خمینی، این فاضلاب انقلاب و در بندگشده نیروهای پویای انقلاب، جنگ ویرانگر خراجی را هم پیشوا نه قتل و جنایت و بیدادش در داخل کشور کرده است. کشتار بی‌دریغ مبارزان، اعدام زنان باردار و کودکان خردسال و شکنجه و صفتناپذیر زندانیان بی‌هیچ احتیاط و ملاحظه‌ی، برای رژیم ضدبشری بس نبود که قتل عام نوجوانان بی تجربه و جنگ - ندیده در روی میدانهای مین گذاری شده و خرابی شهرها و روستاها و کشتار غیرنظامیان بی دفاع را نیز به آن افزود. ابعاد تلفات و خسارات ناشی از این جنگ ابرائوسوزچندان است که رژیم ضدبشری، با همه وقاحت ذاتی‌اش، حتی اشاره‌ی به آن نمی‌کند. همه میدانند که از هنگام تخلیه خاک ایران از نیروهای عراقی، این تنها خسینی است که خواستار ادامه جنگ - و در نتیجه افزایش مرگ و خرابی - است؛ همه میدانند که قصد خمینی از ادامه جنگ، بخلاف آنچه ادعا می‌کند، "تنبیه متجاوز" و

نیست، "مدور انقلاب" و کشورگشایی است؛ همه میدانند بمباران شهرها، زندگی مردم عادی کشور را، در شهرها و روستاها، بکلی از هم پاشیده، احساس هرگونه امنیت را از بین برده و، در نتیجه، تعادل روانی مردم را دچار اختلال کرده است. اینها را همه میدانند. همه، حتی دودوزه بازان بی چشم‌پروایی که از جنگ می‌نالند، ولی تنها مسبب ادامه آنرا افتا و رسوائی می‌کنند، یا "میهن پرستان" کاذبی که در این هنگامه تدابیر و کشتار و خرابی، بی خیال و فارغ‌البال، دل به "تمرین ارتش" برای کودتای خیالی آینده خوش کرده‌اند؛ یا ذویا ثبنی که در حرف از آنها صلح طلب‌تر پیدا نمی‌شود، منتها صلح را از "موضع قدرت" برای خمینی می‌خواهند!

جای هیچ تردیدی نیست که در حال حاضر، تلاش برای پایان دادن به جنگ ویرانگر به مسأله مرکزی مبارزه برای کسب آزادی و استقلال مبدل شده است. محک اصلی برای سنجش عیار اعتقاد مدعیان گوشاگون حاکمیت مردم نیز همین است. در این عرصه نیز شورای ملی مقاومت نشان داده است که، بخلاف بسیاری از مدعیان صلح دوستی، تنها در حرف خواستار صلح نیست، در عمل نیز، با شهادت و پی گیری تمام، برای تمامی الزامهای آن ایستاده است. فرستادن یکی دوتلگرام برای مراجع بین المللی یا صدور یکی دواعلامیه، برای تقاضای صلح، بدون آنکه به تنها مسبب ادامه جنگ چشم زخمی وارد آید، کار هر جبهه‌المله جنت مکانی است. اما ملاقات و مذاکره علنی و رسمی با نایب نخست وزیر کشور طرف جنگ و اتهام "سازش با دشمن" را از سنوی تا کسان بجان خریدن، دخالت برای قطع بمباران شهرها، و تحمل کردن برچسب "همدستی با بیگانه"، بسیج افکار عمومی جهان برای رسوا کردن رژیم جنگ طلب خمینی و فراخواندن نیروهای نظامی به ترک جبهه‌ها و پیوستن به مقاومت و تهممت "خیانت به آب و خاک" از سوی خائنان بمردم خوردن، همه از عشق به مردم، احترام به زندگی مردم و اعتقاد به حاکمیت مردم سرچشمه می‌گیرد.

* * *

مصدق هم با استعفای تاریخی اش دو تیر ماه ۳۱ می خواست، در شرایط آشروز، بهمین هدف دست یابد، و با بسیج مردم ارتش را از صورت پایگاه استعمار خارج کند و تحت حاکمیت مردم درآورد. از جمله به این دلیل است که می‌توان همسانی هویت قیام ملی ۲۵ تیر ۳۱ و جنبش مقاومت مسلحانه امروز را نتیجه گرفت.

"شورای نوپسندگان"

کولی واره (۱۱)

سینین بهپانی

سوارخواهد آمد، برای رفت و رو کن،
 کلوچه بر سبدته، شراب درسیو کن،
 زشت و شوی باران، صفای گل، فزون تر؛
 کنار چشمه بنشین، نشاط شست و شو کن،
 جلیقه زری را ز جامه دان بیاور،
 گرش رسیده زخمی، به چیرگی رفو کن،
 زبول زر، به گردن ببند طوقی؛ اما
 به سیم توشیرزد، قیاس با گلو کن؛
 به هفت رنگ شایان، یکی پری بهارای؛
 ز چارقد، نمایان دوزلف از دوسو کن،
 ز گوشه خموشی، سه تار کینه مرکش؛
 سرودی از جوانی به پرده جست وجو کن.

چد بود آن تراشد؟ بلی، به یادم آمد:
 تراشد "زدستم گلی بگیر و بو کن ..."
 سکوت سهمگین را ازین سربازان
 بخوان، برقص - آری - بخند و های و هوکن،
 سوار چون درآید درآستان خانه،
 گلی بچین و، بادل، شاربای او کن،
 سوار درسرایت، شبی به روز آرد؛
 دهد به هر چه فرمان، سراز ادب فرو کن!

سحر، که حکم قاضی رود به سنگارت،
 نماز عاشقی را بدخون دل و شوکن ...

"از کتاب دشت ارژن"

یادی از سی تیر سی ویک

علی متین دفتری

مردم ایران که در مدتی کمتر از هشتاد سال چهار بار بخاطر کسب آزادی و استقلال برخاستند، شاهد روزهای پرافتخاری بوده‌اند، ولی سی تیر سال ۱۳۳۱ در تاریخ مبارزات ملی از اهمیت خاصی برخوردار است؛ در این روز مبارزان راه آزادی ثابت کردند که هرگاه خلق، متحد و متشکل، در برابر زور و ارتجاع قد علم کند، سر بلند و پیروزان میدان پیکار بیرون خواهد آمد. این تجربه گران بها سالها بعد، در انقلاب ۵۷ نیز بآزمایش گذاشته شد. در واقع شاید بتوان آن ازمی تیر، بعنوان تمرین انقلاب بهمن یاد کرد. بهم پیوستگی قیام سی تیر ۳۱ با انقلاب بهمن ۵۷ و هر دوی آنها با جنبش مقاومت کنونی در مقابل رژیم خمینی و برای ایجاد ایران دموکراتیک را باید در مشخصات مشترک این چند جنبش بزرگ جستجو کرد. از جان گذشتگی و آشتی ناپذیری مبارزان، پس راندن رهبران سازشکار و ناصالح، اتحاد و همبستگی عمومی که هر چند هر یک از آنها، در نموده‌های مختلف آشکار شده است، خصلت مشترک هر سه جنبش یاد شده است که در عین حال هر کدام تمرین و تجربه‌ای برای جنبش و قیام بعدی گردیده و مجموعاً در جنبش مقاومت جاری ارتقاء و کیفیت برتری می‌یابد.

نهضت ملی و آزادیخواهانه مردم ایران که، در اوایل این قرن با هدف برچیدن نظام استبدادی و سلطه بیگانه، طی انقلاب بزرگ مشروطیت توانسته بود کامیابی موفقی در این راه بردارد، متأسفانه پس از چندی از عوامل استبداد و استعمار شکست خورد و ملت ایران گرفتار دیکتاتوری رضاشاهی شد. پس از شروع جنگ جهانی دوم و برچیده شدن بساط دیکتاتوری، جنبش ملی ایران رفته رفته شکل گرفت، و بالاخره آمال مردم ایران در راه استقرار حاکمیت ملی و طرد استعمار و استثمار مردم، در نهضت ملی شدن صنایع نفت متبلور گشت. این نهضت با کوشش مداوم مردم و رهبری دکتر محمد با لآخره موفق شد که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صنعت نفت را ملی کند و در خرداد ۱۳۳۵ از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید نماید و سیطره امپریالیسم انگلیس را که در تمام کشور گسترش یافته بود برچیند و مردم را بفرمانروایی

برساند. در سال ۱۳۳۱ نهضت ملی کردن صنایع نفت از میان توفان حوادث داخلی گذشت، و در برخورد با استعمار، در مجامع بین المللی، پیروز و سراقراز بیرون آمد، و امیرالیم که در همه جا مجبور به عقب نشینی شده بود بناچار آخرین مهره های خود را بحرکت درآورد تا سدره توده ها گردانند. در میان این تبهکاران، دربار پهلوی را عوان و انمارش سخت در تلاش بودند و میکوشیدند تا اهداف ضد ملی خود را بدست عناصروایسته ارتش عملی سازند. در تمام طول سلطنت پهلوی، برخلاف نص صریح قانون اساسی، وزیر جنگ بوسیله شخص شاه تعیین میگردد و مطیع و سرسپرده او بود. درحالیکه قانون اساسی شاه را از مسئولیت مبرا میداشت. بدین ترتیب ارتش در اختیار شاه بود و از آن همواره جهت سرکوب مردم و توطئه علیه جنبش ملی استفاده میشد. دکتر مصدق در دوران نخست وزیری میکوشید که ارتش را به خدمت ملت درآورد، و به این منظور میبایست در گام اول، طبق قانون اساسی، وزیر جنگ را خود تعیین نماید. اما چون دربار بحکم قانون تمکین نمیکرد، وی در ۲۶ تیرماه سال ۳۱ از مقام نخست وزیری استعفا کرد و داوری را به مردم سپرد.

در اوائل تیرماه سال ۱۳۳۱، مصدق و همکارانش، پس از پیروزی در دادگاه بین المللی لاهه که بدعاوی دودولت ایران و انگلیس رسیدگی میکرد، بایران بازگشتند و مصدق، طبق سن پارلمانی، روز ۱۴ تیرماه، استعفای دولت خود را به مجلس جدید (مجلس هفدهم)، که تازه شروع بکار کرده بود، تقدیم کرد و باین مناسبت پیامی برای مردم ایران فرستاد. مصدق در این پیام چنین میگفت:

"هموطنان عزیز... اینک دولت اینجانب پیشرفتی حاصل نمود و توانست ریشه درخت کپنه سال استعمار را از این سرزمین برگند، هیچ نبود غیر از همراهی اکثریت قریب با اتفاق مردم مملکت. چنانکه همه میدانند، در آغاز کار، حتی عوامل شناخته شده شرکت سابق نیز چاره ای جز آن ندیدند که، به پیروی از افکار عمومی، خود را با این نهضت ملی هم آهنگ نشان دهند. اما بقیین بود که این عده از یای نخواهند نشست و در شیان و بتدریج، زمینه را برای بازگشت اوضاع سابق فراهم خواهند ساخت. حریف ما هم که با همه گذشت ها حاضر برای حل این مشکل شد، بواسطه اطمینانی بود که به این دسته از یادی خود داشت. شما ملت ایران اکنون بچشم خود میبینید پایسه انحطاط اخلاقی این گروه به حدی رسیده است که حاضرند آمال ملی ایران به نتیجه نرسد تا چند روزی بیشتر به ساط اهریمنی خویش تکیه زنند. این بنده خدمتگزار اکنون پس از یکسال و چند ماه مبارزات شبانه روزی، که خود با کمال میل و از روی رضا و رغبت وقف خدمت به این آب و خاک نموده ام، به حکم وظیفه قانونی استعفای خود را تقدیم میکنم. هموطنان عزیز، همانطور که اینجانب با ایمان کامل به حصول نتیجه این مبارزه قدم پیش نهادم، با همان ایمان، بلکه مدچندان بیش از آنچه در آغاز کار بود، زمام اختیار را از دست میگذارم و میدان را برای دولت آینده، که باید به موجب اراده ملت بر سر کار آید، باز گذاشته و بدون آنکه ذره ای احساس خستگی کنم باز هم خود را، در صورتیکه مجلسین بخواهند، برای ادامه این نهضت به اختیار ملت ایران میگذارم..." در ۱۵ تیرماه ۵۲ بفراز ۶۳ نماینده حاضر در مجلس شورای ملی، تمایل خود را به نخست وزیری مصدق اظهار داشتند، ولی مجلس بنا از دادن رای تمایل طفره رفت و اعلام کرد که اول شاه باید بمصدق فرمان نخست وزیری

دهد و سپس سنا نظر خود را با اطلاع عموم بپراشد. چنین امری برخلاف تمام اصول حکومت مشروطه بود. در هفدهم تیر ماه دکتر مصدق خاطر نشان ساخت که تا مجلس سنا بوی رای تمایل ندهد، او نمیتواند نخست وزیری را بپذیرد. بالاخره مجلس سنا با اکثریت کمی با نخست وزیری مصدق موافقت کرد. اولین درخواست مصدق از مجلسین کسب اختیارات شش ماهه بود تا بتواند برنامه های اقتصادی واجتماعی خود را، که بخاطر پیروزی مبارزه ملی تنظیم شده بودند، بمرحله اجرا درآورد. ولی مجلس هفدهم، که بعطالت دخالته ارتش در انتخابات بطور قابل ملاحظه بینی زیر نفوذ استعمار و متحدش دربار قرار داشت، در دادن اختیارات شروع به کار شکنی کرد.

در انتخابات مجلس هفدهم، که در دوره زمامداری دکتر مصدق صورت گرفته بود، از شهرهای بزرگ مانند تهران، که نیروهای مردمی قدرت داشتند، نمایندگان واقعی ملت بمجلس راه یافتند، ولی از شهرهای کوچک و نواحی روستایی، با اعمال نفوذ ارتش، فئودالها و نزدیکان شاه و نوکران امپریالیسم انتخاب شدند. مثلاً امام جمعه تهران، که در انتخابات تهران شکست خورده بود، بکمک ارتش از صندوق مهاباد سردرآورد؛ بهمین ترتیب میراشرافی مدیر روزنامه آتش، کسبه خصومت خود را با نهضت ملی آشکارا نشان داده بود، از صندوق مشکین شهر بیرون آمد، و این حالت در بسیاری از نقاط دیگر تکرار شد. چنانچه این جریان ادامه پیدا میکرد، از طریق اعمال حيله و تزویر، ولی با حفظ ظاهر قاضونی، نیروهای ملی در اقلیت قرار میگرفتند. دولت که ارتش در اختیارش نبود و بنا بر این نمیتوانست از دخالت نامشروع آن در انتخابات جلوگیری کند، دوراه در مقابل خود داشت: یا دخالت در انتخابات بنفس خود، یا جلوگیری از بقیه انتخابات. طبعاً شق دوم بمورد اجرا گذاشته شد و انتخابات در بقیه حوزه ها بتعویق افتاد تا پس از جلوگیری از اعمال نفوذ ارتش صورت پذیرد، اما، چنانکه همه میدانند، بعطالت حوادث بعدی، هیچگاه امکان انجام نیافت. مصدق بدرستی دریافته بود که اگر قرار است قدرت سیاسی در اختیار ملت باشد، ارتش باید تحت نظارت دولت منتخب مردم قرار گیرد و در دست شخص شاه باقی نماند. از اینرو در مذاکراتی که در روز ۲۵ تیر با شاه انجام داد، درخواست نمود که پست وزارت جنگ را از این پس خود بعهده گیرد. شاه زیر بار شرف و چنین عنوان کرد که چون او فرمانده کل قواست، کارهای لشکری باید در اختیار او باشد. مصدق چون متوجه شد که باین ترتیب نمیشود کاری انجام داد استعفای خود را به شاه تسلیم کرد. متن استعفا تا مه مصدق از این قرار است:

"پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق بدست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب میکند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً بعهده دار شود و این کار بمسئورد تحویب شاهانده واقع نشد، البته بهتر آنست که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند مسئولیات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروز مندانه خاتمه دهد.

فدوی دکتر مصدق "

در واقع امپریالیسم از چندی قبل در مدد بود که از پیشروی نهضت ملی جلوگیری کند و بوسیله رخنه در پارلمان توسط عمال خود (ارتش و مالکان بزرگ) حکومت

مصدق را ساقط نماید و فرد مورد اطمینانی را به نخست وزیری بگمارد. از نظر آنها هیچکس برای اینکار بهتر از قوام السلطنه نبود (جولیان امیری یکی از وکلای متنفذ حزب محافظه کار انگلیس که در آن زمان در دولت انگلیس عضویت داشت، اخیراً طی مصاحبه‌ای با تلویزیون انگلستان - در فیلمی که درباره دوران مصدق تهیه شده بود - اظهار داشت که " ما از مدتی پیش در فکر سرکار آوردن دوست قدیمی خود قوام السلطنه بودیم ") روزیکه قوام نخست وزیر شد را دیولندن گفت " ... سیاسیون انگلیسی امیدوارند با روی کار آمدن قوام السلطنه بن بستى که موجب از کار افتادن صنعت عظیم نفت ایران گردیده، بشکند و قضیه بطرز مرضی الطرفین حل و فصل شود." همچنین هندرسن، سفیر آمریکا در ایران، با قوام ملاقاتی فوری بعمل آورد. در واقع برنا مدرکا را آمدن قوام از مدت‌ها پیش طرح ریزی شده بود. اما استعفای مصدق هیئت حاکمه را غافلگیر کرد، زیرا سبب برافروختن خشم واحسانات ملت گردید و آنها هنوز خود را برای ریشه کن کردن نیروی ملت آماده نکرده بودند. استعفای مصدق توسط علاء وزیر دربار، در روز بیست و ششم تیرماه، با اطلاع مجلس رسید و نمایندگان طرفدار شاه در جلسدهی که با حضور ۴۲ نفر تشکیل شده بود و از حد ثواب قانونی برخوردار نبود، با چهل رای موافق به نخست وزیری قوام اظهار تمایل نمودند. ولی قوام، کار خود را، طبق نقشه پیش گفته، قبل از گرفتن رای تمایل شروع کرده بود. نمایندگان جبهه ملی در جلسه مذکور حاضر نبودند، زیرا قبل از اخذ رای تمایل، خواستار تشکیل جلسه خصوصی شده بودند تا اهمیت قانون اساسی و رویداد قانونی تعیین وزراء را بسایر نمایندگان گوشزد نمایند. این نمایندگان بعداً طبعی اعلامیه‌یی پشتیبانی خود را از مصدق اعلام کردند. بحض پخش خبر استعفای مصدق در روز بیست و ششم تیر، بازار واکثر مغازه‌های تهران بسته شد و تظاهرات مردم در اطراف بازار و بهارستان آغا زگردید. مردم که شعار " مصدق پیروز است " سر میدادند خود را با ارتش رودر رو یافتند. در خیابان ناصرخسرو زد و خورد شدیدی بین نظامیان سرنیزه بدست و مردم صورت گرفت. قوام، در نقش رئیس یک " دولت مقتدر "، کار خود را شروع کرد، او در اعلامیه‌یی که روز ۲۷ تیر صادر نمود متذکر شد که مصدق، اگر چه فکر ملی کردن نفت را با سر سختی تعقیب کرد، اما بی تدبیری او باعث شده است که هدف فدای وسیله بشود و کار نفت به بن بست بگشود. او سپس سعی در تهدید و ارباب مردم کرده و چنین داد سخن داده بود: " ... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم زنند. اینگونه آشوبگران باشدیدترین عکس العمل از طرف من رو برو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه بمقام و موقعیت مخالفین، کيفراً اعمالشان را در کنارشان میگذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تمویب اکثریت پارلمان دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی مدها تبیکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین شیره روزی سازم. به عموم اخطار میکنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیبان راسیاستی دگر آمد. تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۱ رئیس الوزراء قوام السلطنه "

مردم که معنی اعلامیه قوام را خوب درک میکردند و منظور قوام را از عدم تدبیر

مصدق، با زکشت ثروت ملی ایران به دست استعمار می‌داشتند، از تهدیدات او نه‌را سیدند. این اعلامیه نه تنها مردم را از شورشی‌ها خت بلکه بر تصمیم‌آنها در پاسداری از دستاوردهای ملی افزود. روز ۲۷ تیر تظاهرات مردم شدیدتر از روز پیش بود. احزاب وابسته به جبهه ملی نیروهای خود را بسیج کردند و نمایندگان جبهه ملی در مجلس، روزیام تیر را روز تعطیل عمومی اعلام نمودند و از مردم خواستند که با تظاهرات خویش در نجات مملکت بکوشند. مردم از صبح همان روز تظاهرات خود را در میدان بهارستان و سایر نقاط شهر شروع کردند و دفاتر روزنامه‌های ارتجاعی مانند اطلاعات و آتش را مورد حمله قرار دادند. در شهرستانها نیز مردم دست به تظاهرات زدند و عده‌ای کفن پوش برای دفاع از نهضت ملی عازم تهران گردیدند. این وضع در روز ۲۸ تیر نیز ادامه یافت و سراسر کشور را فراگرفت. مردم از گذشته شدن باکی نداشتند و هر چه بیشتر مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند، برخیشان افزوده می‌شد و عزمشان را سخته‌تر می‌گردید. حزب توده در روزهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ تیر در هیئت فعالیتی شرکت نداشت؛ در روز ۲۹ تیر، در اعلامیه‌یی که "جمعیت مبارزه با استعمار" وابسته با این حزب نشر داد - ولحی معترضانه بمصدق داشت - مردم مبارزه علیه قوام و پیوستن به تظاهرات ملی دعوت شده بودند، ولی در واقع حزب توده نیروهای وسیع کارگری را که در اختیار داشت برای قیام سی تبریسج نکرد و در این قیام شرکت فعالی نداشت.

با گسترش تظاهرات مردم، گروه‌هایی از هیئت حاکمه بیمناک شدند، زیرا بروشنی می‌دیدند که اگر تمام نیروی خود را اکنون برای حفظ قوام بکارانند ازنده و موفق به سرکوب ملت نشوند، با رفتن قوام آنها نیز باید با دستگاه قدرت و داع نمایند. قوام که هستی خود را در ثابودی نیروهای مردمی میدید، میخواست بر شدت سرکوب بیفزاید؛ از اینرو از شاه درخواست کرد که مجلس را ببندد، نمایندگان ملی را بازداشت کند و جنبش را توسط نیروهای نظامی مقهور نماید. اما دربار که حاضر نبود برای نجات قوام خود را بطور کامل بمخاطره اندازد، زیرا برانمیرفت. بدین ترتیب دربار، در حالیکه توسط قوام بسرکوب مردم مشغول بود، تصمیم گرفت تا با ب مذاکره با نمایندگان جبهه ملی را با زنگه‌دارد و تمام راههای آشتی با مردم را بروی خسود ببندد. هدف دیگر دربار از این مذاکره، استفاده از نمایندگان جبهه ملی برای کاهش دادن حرکت انقلابی مردم و تبدیل آن به حرکتی کم‌اثر بود. باید گفت که بعضی از نمایندگان جبهه ملی نیز از روحیه سازشکاری بی بهره نبودند و میخواستند که تمام راههای آشتی یا هیئت حاکمه را بروی خود مسدود نمایند. بدین ترتیب بود که در روز ۲۹ تیر، فرماندهان ارتش قوام را قانع کردند که اعلامیه نمایندگان جبهه ملی در مجلس، از رادیو خوانده شود. متن آن اعلامیه از این قرار بود: "چون ممکن است در تعطیل عمومی فردا که بنا بر تقاضای اینجانشان انجام میگیرد دشمنان ایران بخواهند از ابزار احساسات ملی هموطنان عزیز سوء استفاده نمایند تمنا داریم با کمال متانت و آرامش بدون تجمع، با تعطیل عمومی و اجتناب از هرگونه تصادم با مأمورین انتظامی، یا ردیگر رشد ملی خود را به جهانشان ثابت فرمایید. با شوکل به خداوند متعال"

اگر مردم محتوای این اعلامیه را می‌پذیرفتند قیام سی تیر صورت نمی‌گرفت. پس

در واقع این مردم و سازمانهای متشکل کننده آنها بودند که بخیا با آنها ریختند تا مصدق را از ثوبه نخست وزیری برسانند و حاکمیت ملی را تضمین نمایند. در روز ۲۹ تیر تظاهرات در تهران، حالت جنگ و گریز با پلیس را پیدا کرده بود. طی این تظاهرات و زد و خورد هایی که صورت گرفت، تعداد زیادی از یاساها خلع سلاح شدند و گروهی از مردم سرباز داشت گردیدند. مردم از صبح روز ۳۰ تیر، در خیابانها بحرکت درآمدند، دکانها را، همه بستند و حالت اعتصاب عمومی برقرار شد. اتوبوسها هم، اعتصاب کرده بودند. زن و مرد و خرد و کلان بسوی مرکز شهر روان بودند و فریاد " یاسا مرگ یا مصدق " در همه جا طنین افکن بود. تظاهرات و برخورد با پلیس و ارتش بیشتر در حوالی میدان بهارستان و خیابانهای اطراف صورت میگرفت و مردم بجنگ و گریز میپرداختند، با سنگ و چوب بطرف تانکها و سایر وسایل جنگی نیروهای سرکوبگر حمله میکردند. و بلافاصله بعد، در پس کوچه های اطراف از نظر پنهان میشدند، نیروهای مسلح ابتدا از گاز اشک آور برای متفرق ساختن مردم استفاده میکردند، سپس با سرنیزه حمله کردند، و سرانجام در پی شقاط بروی خلق آتش گشودند و تعداد زیادی از مردم را کشتند. مردم تنگدست و پابرهنگه جنوب شهر کای میوئهای مسلح را به آتش میکشیدند و از کشته شدن باکی نداشتند. صحنه های دلآوری و از خود گذشتگی همه جا بچشم میخورد. بزرگترین برخورد در خیابان اکباتان صورت گرفت. انبوه مردم کوشش داشتند تا از این خیابان وارد میدان بهارستان گردند و هر بار که نظامیان با تانک و مسلسل بر آنها میتاختند، آنها مصممانه تریه تلاش خود ادامه میدادند. در این برخورد تعداد زیادی جان باختند. حادثه حمامه واری که در این خیابان روی داد یکی از یادگارهای قیام خلق در ۳۰ تیر است؛ جوانی که تیر خورده بود با خون خود بر دیوار شوشت " این خون زحمتکشان ملت ایران است. زنده باد دکتسر مصدق " و سپس جان سپرد. پایداری و مقاومت مردم، عده های از نظامیان را نیز، به سرپیچی از دستورات مافوق واداشت و گروه هایی از نظامیان بمردم پیوستند، افسری سرازاتک خویش بیرون آورد و با چشمان کریان بمردم اعلام پیوستگی نمود و مردم فوراً او را در آغوش گرفته غرق بوسه ساختند... باین ترتیب بود که برپایداری ملت، هیئت حاکمه تاب مقاومت نیاورد و تسلیم اراده ملی گردید. قوام معزول شد و مصدق از ثوبه نخست وزیری رسید. نمایندگان جبهه ملی از ساختمان مجلس سرزده بیروزی را بمردم دادند و عده های از مردم بطرف خانه مصدق رفتند و او را زباله کن منزل خویش با صدایی که از شدت احساسات می لرزید گفت " ایکاش که مرده بودم و شما را باین روز نمیدیدم ". باین ترتیب قیام سی تیر سی و یک حاکمیت ملی را از شوهر قرار ساخت.

بیروزی سی تیر سرازات مبارزات ضد استعماری در آسیا و آفریقا بود. این قیام بزودی الهام بخش نهضت ضد استعماری مصر و بعدها الجزایر گردید. اگر چه سال بعد در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد ارتجاع توانست براراده شرقی خواهی مردم فائق آید، ولی در دل ملت ایران آتش عشق آزادی و استقلال، مانند آتشی که تا چند سال پس از قیام سی تیر هر سال در قلعه توچال بر فراز تهران روشن میکردند، هیچگاه خاموش نشد و هنوز هم، تا فرارسیدن بیروزی و درهم شکستن لانه جهل و ستم آخوندی، مشتعل است. روزنامه نگار و شاعر انقلابی دوران نهضت ملی شدن نفت، زنده یاد کریمپور

شیرازی که پس از کودتای بیست و هشت مرداد بدستور دربار در شعله های آتش سوزانده شد، این شعر را بیاد قیام سیتیر و شهدای قهرمان آن سروده است :

ای شهیدی که بخون خفته و گلگون کفنی	ای عزیزی که بخون غرقه ز عشق وطنی
ای جوانی که در آذای ایران عزیز	چهره گلگوشی و خندانی و خوشین کفنی
ای هزاری که بخون گشته پروبال تو غرق	از سیه کاری و خوشخواری پیر ز غنسی
ای شهیدی که دم مرگ نوشتی برخاک	"پیشوا زنده و جاوید" ز خون بدنسی
جان شیرین بنهادی بر عشق وطن	تا که پرویز بداند تو همان کوه کنی
سینه چاکر تو را دید چو مادر خندید	بدری گفت بنام که تو فرزند منی
نام آن لحظه که خوشین دهنت خندان بود	تا نگویند که گریانی و خوشین دهنی
نام آن غیرت و آن همت و آن عزم بلند	که جزایران بدم مرگ نگفتی سخنسی
ای بخون خفته شهیدان بشما یا دسلام	ای کفن پوش عزیزان بشما یا دسلام

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

ایمان به فصل تازه

جلال کنگه‌ای

- کتاب مبارزات عادلانه، برای تأمین برابری زن و مرد، اینک ورق خورده است. فصلی از این دفتر پایان یافته و فصلی نوین آغاز گشته است.
- زن ایرانی کداسرعتی شکر فزینگرهای هزاران باور و سنت ارتجاعی را از دست و پای خود کشوده و همراه قیام و انقلاب درخشیده بود، اینک ملاحیثها و تواناییهای بسیاری را در اندیشه و اخلاق و شخصیت خود محقق ساخته است تا بدانجا که در کانون جریان عمده انقلاب ایران، دوش بدوش مرد، رهبری مجاهدین را به دست گرفته است، جریانی که عناصر آن در تاریخ انقلاب و مقاومت، تعریفهایی تازه آفریده اند و قله‌هایی بدور از دسترس رافتح نموده‌اند.
- شکی نیست که اقدام مجاهدین در معرفی "مریم" بعنوان هم‌ردیف مسئول اول "سازمان" سر جریان مقاومت عادلانه کنونی تا شرمه‌می برجای خواهد گذاشت، زیرا مبارزات و تحولات این سازمان، بدلحاظ محوری بودن نقش آن، با سرنوشت عموم "خلق" رابطهای تنگاتنگ و جدی دارد. بداین لحاظ است که باید حرکات این سازمان، بویژه تحولات مربوط به رهبری آن را همواره و بدقت زیر نظر داشت. در این نوشتار به مسئله ارتقاء یک "زن" به رهبری "مجاهدین"، از زاویه سابقه و دست آوردهای مبارزات زنان ایران، برای اکتساب برابری با مردان، خواهیم پرداخت، بداین البتد بررسی همه‌جانبه‌ای موضوع نخواهد بود. کار این بررسی را با طرح مسائل زیر آغاز می‌کنم:
- ۱- ملاحیثهای مختلفی کدرهبری مجاهدین، بد اقتضای وضعیت این سازمان، حتماً باید حائز آن باشد.
 - ۲- زن ایرانی برای رسیدن به مقام رهبری مجاهدین چه فایده‌ای را، و با چه سرعتی، به‌موده است؟
 - ۳- طی کردن این فاصله توسط یک زن و با این آهنگ، چه بدگاهیهایی را مورد تأیید قرار میدهد و چه بدگاهیهایی را باطل می‌آورد؟

۴- واکنشهای مخالفی را که در قبال این "ارتقاء" صورت گرفته است، چگونه باید ارزیابی کرد؟

۵- توفیق زن ایرانی در مورد دستیابی به این حد از صلاحیت چه تعهداتی را برای عناصر مسئول و انقلابی ایجاد میکند؟

صلاحیت هایی که رهبری نیرویی با مشخصات مجاهدین باید حائز آن باشد

برای شناسایی مشخصات مجاهدین باید در آغاز به توضیح چندوجه عمده این نیرو پرداخت.

الف) مجاهدین نیرویی هستند که با برداشت انقلابی از اسلام، تاکنون در چند جبهه اندوژ و لویژیک جنگیده اند و باید جنگند. از سویی با طیفی از مدعیان اسلام که کم و بیش با بیندفرمهایی هستند که مرجع تعیین و تشخیص آن، و در مواردی تنها عامل اجرای آن، "روحانیت شیعه" است. این طیف گرایشهای متفاوت و متضادی درون خود دارد که عمدتاً توسط اشخاصی مانند "قمی"، "شریعتمداری"، "خمینی" و "نازراگان" نمایندگی میشوند. نقطه اشتراک این طیف، با همدی تناقضها و گرایشهای کوناگون داخلی آن، اینست که اینان در مجموع در پی استقرار اشکال و اخلاقیاتی در جامعه هستند که از گذشته "اسلامی" - البته بطور فرمالیستی - الگو برداری شده اند. این شکلها و اخلاقیات نه تنها هیچ شعبدی در قبال خواسته های انقلابی مردم ایران ندارند، بلکه روز بروز با تعقیق این خواستها، فاصله بیشتری با آن خواهند یافت. از سوی دیگر مدعیان دیگری، و باز هم از موضع اسلام، وجود دارند که بعلاً شعارهای انقلابی نیز میدهند. این دسته هر چند در تفسیر و تعبیر از حریم از خواسته های انقلابی مردم، با یکدیگر اختلافات جدی دارند، در یک نقطه مشترک میشوند و آن اینست که میپندارند خواسته های انقلابی مردم را میتوان با شوه های لیبرالی و حتی سازشکارانه، و توسط شونده های پراکنده، تحقق داد. اینان همه چیز را میخواهند با گفتگوی روزنامه ای و هوجیکریهایی که در جایجا کردن امواج مردم مؤثر میشوند سامان دهند. این مدعیان، استعداد خود برای بذرفتن رهبری دسته ی قبل را گرازا نشان داده اند. شومویدی با رزآن مدعیان "پیمان" است که ا مثال واقران "خارجد" نشین و نیز کم و بیش برای همگان آشنا هستند. وحشت و نگرانی آنان از سازمان یافتگی و نظم انقلابی مردم نیز مشخصه دیگر این طیف است. زیرا حضور چنین نظم و تشکلی، البته از جایجا ندن توده های محور شده جلورکری خواهد کرد.

دسته ی اول (مرتجعان و لبرال - مرتجعان) با اتفاق دسته دوم که مخلوطی از مانی ارتجاعی را با گرایشهای لیبرالی و اظهارات ترقیخواهانه آمیخته اند، به همراه بیناسینی های خودشان، در مجموع جهدای در مقابل مجاهدین ایجاد کرده اند که اساساً در مقابل موجودیت مجاهدین و "اسلام انقلابی" شکل گرفته است.

ب) مجاهدین نیرویی هستند که حل مشکلات جامعه ایران در امر سازندگی و پیشرفت را در روش رشد انقلابی میدانند. راه انقلابی نیز، به بیان کاملاً خلاصه،

معنی متشکل ساختن و آموختن و هدایت کردن توده‌های معتقدیه موازن انقلاب، تحقق این امر در فضای دموکراتیک ایران فردا، امکان مند یا زیرا از افسراد و جریانات مذهب، واپسگرا و وابسته به دستگاه، چه از نوع متظاهر و چه از نوع خجول، بلب خواهد نمود. سخن گفتن از راه حل انقلابی و امکان زیاد موفقیت آن در فضای دموکراتیک ایران فردا، با توجه به چگونگی تعادل قوایین توده‌های انقلابی از یکسو و گرایشهای به اصطلاح میانه‌رو یا گذشته‌گرا از سوی دیگر، خود عامل گشایش جبهه دیگری، در مقابل مجاهدین بطور اخص، شده است. بخاطر نقش عمده مجاهدین در صفوف انقلاب، فشار عناصر مخالف و گرد آیده در این جبهه‌ها بر روی آنان تمرکز یافته و سنگینی می‌کند. در این جبهه نیز عناصر صراحتاً همگون و حتی متفادی حضور دارند که در بین خود نیز دعوایها دارند. چه در مسائل ایدئولوژیک، چه در باره خط مشی، چه در خصوص مسائل ریز سیاسی و اجرایی و بالاخره، چه در مورد شکل مطلوب حکومت برای ایران آینده، جنگ و دعوایی چنان شدید وجود دارد که می‌تواند صراحتاً بر ناظران مشتبه‌کند و این باورها پیش بیاورد که بین سلطنت طلبان افراطی، مشروطه طلبان با اصطلاح قانونگرا و جمهوریخواهان بی بسوند با ملی و مردمی و مخصوصاً در نظر گرفتن آنهمه فحش و قضیحتی که نشر می‌کنند، هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. این جماعت به شدت نا همگون بدینال مقاصد یا منافعی برای خود یا برای دیگران هستند که یا با بدزیر چکمه‌های خائنانی از نوع رضا خان و محمد رضا خان تاءمین شود، یا به خلایق نماز دارند که در آن جاذبه‌های انحرافی سرمایه‌داری وابسته، بتوانند آزادانه بدون مانع و رادع عمل کنند. اسم این خلا را نسومی - گذارند "آزادی" و چون تا من منافع بیکانه در چنین شرایطی نیاز به اشغال کشور از سوی سکانگان ندارد، بی "استقلال" هم تاءمین است. بنا بر این نباید نیرویی چون مجاهدین در میدان سیاست وجود داشته باشد که این آرامش قریستانی را، چه در شکل چکمه سالارانه و چه در شکل کراوات سالارانند آن، بشوش کنند، چه رسیده اینکه نخواهد محور حاکمیت نیز باشد. از سوی دیگر انقلاب، و در مرکز آن "مجاهدین"، هرگز آزادی ایشان را در چنین منجلاب سکوت و سازش، تا من مدنی نمیدانند، به این ترتیب جبهه دیگری نیز علیه انقلاب، و به ویژه علیه مجاهدین، وجود دارد که در آن شما می‌نبروهای خواهان تکرار دوره "شاه" یا، یا بدون شاه، یا بدون استفاده از لفظ "جمهوری" شرکت دارند؛ فاشست - لیبرالهای متنوع که تاکنون فتنه‌های بسیاری را ساز کرده ولی به سبب ساداری و هوشاری "انقلاب" شکست خورده‌اند. مجاهدین در این جبهه نیز باید در قبال این حضرات، چنانکه در برابر دسته‌ی مرتجعان و فعال باشند. یعنی در شروهای خود و در توده‌ها هشیار لازم را بوجود آورند و تعمیق کنند.

ج) جبهه سومی نیز علیه مجاهدین وجود دارد که "چپ‌نما"های متنوع در آن گرد آمده‌اند. هر چند اختلاف آنان با یکدیگر گسترده و عمیق است، با اینهمه این اختلاف مانع از آن نیست که با پیبندی "دکما تیک" آنان به "توضیح الماثل" خودی، ادا مدیابد. گویی که شما می‌توانا پیبایشان در بحثهای کلاسیک دوران سوفسطاییها مصرف می‌شود و نمیتوانند قدری بدینفع واقعیات مستقل از ذهن و جریان جاری

دنیای عین، انرژی صرفه جویی کنند و قدمی بدچپ - چپ حقیقی که فقط در عقب راندن ارتجاع راست میتواند مأور شود - بردارند. بسیاری از اصطلاح چپهای این چنینی مدتهاست که دیگر مرزبندیشان با آثارشیم بورژوازی بهم ریخته است. و سر علم هر سینه دژی یافت میشوند. انسان ضمنا خود را در رساله های مربوطه، علیرغم همه تکثرها و تنوعهای آشتی ناپذیر، سخنگوی منحصر بفرد طبقه کارگر میدانند و بنا بر این ناچارند دیگران را سخنگویان لایدهای مختلف سرمایه داری بشناسند. این مغری و کبرای "منطق صوری" برایشان نقش "دیا لکتیکی" جالسی بازی میکند، یعنی در میدان دافعه و جاذبه نیروهای اجتماعی، "دگماتیکی" مختلف بصورتی عبرت انگیز هموم میشوند. چپ نمای مایه مطالبد "رساله" ای هژمونی "طبقه کارگر" (یعنی خودش) سپردا زد، همچنانکه آن یکی ها هم جز بر اساس "رساله" های دیگر، "دموکراسی" و "اسلام" خود را مطالبه نمی کنند. برای این چپ نمایان نفی تضعیف، رفع ستم مضاعف، تحقق برابری زنان با مردان، نقش تعیین کننده زحمتکشان، دموکراسی انقلابی و... همه و همه، فقط با ابزار و در اشکال حکیم فرموده و سنتی قابل تحقق است. چنانکه مرتجعان و لیبرال - فاشیستها نیز همواره به گذشته و اصطلاح سنتها حواله میدهند. اینان شدتتها اهدافی و الارا در تکامل اجتماعی به ذهن خطور نمیدهند و بشارت نمیتوانند داد، بلکه برای تحقق آرمانهای یاد شده با لایزال فقط و فقط پیروی موبد مو از نسخه ها و رساله های مراجع معتبر را قایل قبول میدانند. مجاهدین در این جبهه مشکل ظریفتری دارند، چون خودشان بودند که، بحق، به روشنفکران و توده مسلمان آموختند که به عنا صر علمی و اندیشه ساز همه گرایشهای بشری، از جمله مارکسیسم، با بد در خور هر یک توجه داشت و از آن بهره مند شد. آنان از طرفی چنین آموزشی را بدیش میبهرند و از طرفی میبایست برایت خال با فیهای حضرات مدعی وراثت مارکسی ولنین را بد درون مقوف انقلاب سد کنند.

د) به جبهه یاد شده، مرتجعان و مرتجع - لیبرالها، فاشیستها و لیبرال - فاشیستها، و چپ نمایا ها همه، جبهه های نبرد تنوریک و تبلیغاتی هستند که البته مقابله با آنها، برای نیرویی چون مجاهدین کدیا بگاد توده سی گترده بی دارد، فرا تراز "مارزه ای روشنفکری" است. با این همه تمامی این جبهه ها آنوقت هم بد جانبد تر شناخته میشوند که در رابطه با جبهه های دیگر - و از همه جبهه های شمرده شده سی مهمترین مورد توجه قرار گیرند که همان جبهه نیردا "خمینی" است. "خمینی" ند بمعنوان مظهریک گرایش ارتجاعی، بلکه با خوی و خمال یک رژیم جنایتکار کسبه هر چند با قهرمانهای فرزندان خلق بزا نوا فتاده ولی رگوردهای بیابقدهای را در ترکیب را و دجالگری، قتل و جنایت و وحشگری بر جای گذاشته است. میدان رودر رویی با خمینی نزد درون مرزهای ایران محدود نیست، بلکه از استرالیا تا غرب آمریکا، جریان دارد. مصاف مجاهدین در این جبهه، و علیه "خمینی" شناخته شده ترا ز آنست که نازی به تفاسیل و ذکر جزئیات داشته باشد فقط در اینجا نکتهای تازه وجود دارد که گفتنی است و آن اینست که موجودیت جبهه های بدگانه قبلی و مانورها شان فقط در رابطه با رژیم خمینی قابل فهم است. یعنی اگر بسبب رژیم در سرکوب نیروهای "مقاومت" نبود و رژیم تا کنون با تکیه بر جنگ و اختناق

دوام نیاورده بود. اکنون بسیاری از اشخاص و شیروها را با اقتضای ماهیت مذهب و ارزشکارشان در جای دیگری مییافتیم و چه بهتر که چنین نشد. بقول قرآن مجید (لَوْ خَرَجُوا فِکْمَ مَا زَادُوکُمْ إِلَّا خَبَالًا) اگر در کنارشان درآمده بودند جز به آسیب بگیری شامی افزودند. (سوره توبه آیه ۴۷)

ه) اکنون مجاهدین را چگونه باید ارزیابی کرد؟ نیرویی که علاوه بر مبارزه در جبهه نظری-تئلیاتی، درگیر جنگی خونبار بر ضد رژیم خمینی در میدانی به گستردگی براسرمیهن است، این تروضمتا در عرصه های دیپلماتیک و تبلیغاتی نیز شاکزیر باید "خمینی" به نبرد ببرد آزد، عرصه هایی که دشمن تاکنون براحتی در آن مانور میکرده و هنوز هم از قدرت مانور برخوردار است. اگر یک گروه کوچک مسودند با تعدادی از روشنفکران و صاحب نظران و افراد مسلح و یک سازماندهی محدود، چیز مشکلی نبود، راحت به کار خویش میپرداختند، کارشان هر چند ستودنی ولی، بسیار ساده تر بود. ولی پس از توده گیر شدن سازمان، آنهم در ابعادی که میتواند اقلامد هزار زندانی و دهها هزار شهید را تحمل کند و هنوز هر روز به تحرک خود بیافزاید، موضوع چگونه ارزیابی میشود؟ رهبری مجاهدین بجای مبارزه روشنفکری میباشد هزاران روشنفکر را برای مبارزه ای شایسته سازمان دهد، (و این کار را با در نظر گرفتن نقش اخص خود بعنوان نیروی محوری آلترناتیو دموکراتیک رژیم خمینی صورت دهد) و هزاران هزار مبارز شریف را در جبهه های باد شده، جذب و متشکل نموده و بصورتی بیکری فعال کند.

از "مبارزه ای شایسته" و "نقش اخص آلترناتیو دموکراتیک" سخن گفتیم. منظور از این دو عنوان چیست؟ برای توضیح باید بگویم که مبارزه روشنفکری هر چند به صلاحیتهای علمی و اخلاقی برار جی نیاز دارد، ولی میباشد زیر پوشش رهبری یا صلاحیت انقلاب قرار داشته باشد، در غیر این صورت، سوبژه در شرائط جوشان انقلابی میتواند به آسانی به عاملی برای عمده ساختن تضادها و مسائل فرعی تبدیل شود. در چنین حالتی انرژیهای پراورشی در مسیر انحرافی به هدر خواهد رفت، جنگیهای حدری، بعضی روشنفکری، که قبلا تجربه شان کرده ایم، تکرار خواهد شد و چه بسا که اکنون بیش از پیش گران تمام شود. بیاد داریم که بحث (المرآل - ارتجاع) توسط "حزب توده" به چه مبری افتاد و چگونه دید پیدایش "جبهه متحد ارتجاع" انجامد و آنهمه نیرو را به بوجی کشاند و با علیه انقلاب به کار گرفت، تجربه ای که هنوز به اشکال دیگری ادامه دارد. بنا بر این مبارزات "اهل علم" اگر وضعیت خود خود بداند کند، میتواند بجای آنکه داری آزدوش مردم بردارد به مصائب آنسان بفرزاند. برای پیشگیری از چنین مصائبی حسن نیت و بی نظری روشنفکران "متعهد و مسئول" کفایت نمی کند. نقش ضد انقلابی و ضد مردمی گمانیکه ما قلم، زبان و هنر خود فقط جوبای شان و نام خویش هستند، نیز نباید فراموش شود. آشوبگریهای ضد

انقلابی آنها را نیز باید شناخت و شناساند و در کار در مقتضیات دموکراسی، برای آن چاره ای یافت. اکنون اگر توجده کنیم انقلابی که ایران دموکراتیک فردا را ندارد میکند، میباشد از هم اکنون خملتها و تحمله ها و ظرفیتهای زندگی در دموکراسی و آزادی را از دستدارک نماید و درست در همان هنگام باید تعادل ظرفیتن آموزش و

ترست دموکراتیک و عناصر خدا زادی را مدنظر قرار دهد، خواهیم دریافت که سخن از نقش سیاسی میگوییم که اگر یک سازمان گسترده مسئولیت اثر بعهده نداشته باشد اصولاً غیر قابل کنترل است و دشمن خواهد توانست بدست دیواندای سنگی در چاه اندازد که نیروی هزار عاقل برای در آوردن آن بدهدر رود. ظرافت کار و حساست نقش مجاهدین آنوقت روشنتر میشود که بیادبیاوریم باید این مسئولیت‌های چندبعدی را، در میان نیروهای گسترده خود آنقدر روشن و آشکار مطرح کنند و به پیش ببرند که همزمان با کسب دانش و معرفت، از جمله شناخت انقلابی از اسلام، عشق و آثار، مسئولیت و بیداری و.... را، در ابعاد و کمیت‌های بزرگ تأمین کنند، تا چرخ یک انقلاب اینچنینی بچرخد و چنان مصائبی را بتواند تحمل کند. این افتخار بزرگی است که در انقلاب جاری پس از چهار سال نبرد ملحانه هنوز هیچ عمل قهرآمیز ناموجود انجام نگرفت است و هیچ یک از خانواده‌های داغدار مجاهدین از مصائب خویش ناخرسند نیست، راستی در ایران چه میگذرد؟ این همه که در اینجا آوردم، جز برخی از مجموع چیزهایی که باید کفست نیست و در این مقاله بیش از این نمی‌کنجد.

و) با توضیحاتی که در مورد جنبه‌های مختلف نبرد مجاهدین و حساست و اهمیت نقش آنان داده شد به این سؤال کدرهبری مجاهدین باید برخورد را از چه ملاحظات‌هایی باشد تا در نبرد ایدئولوژیک - سیاسی - نظامی خود، آنهم در هاست آلترناتیو دموکراتیک رژیم خمینی، توفیق یابد، آسانتر میتوان پاسخ گفت.

پیداست که اولین و عمده‌ترین ملاحظت رهبران یک تشکل ایدئولوژیک، از نوع سازمان مجاهدین خلق، داشتن صلاحیت عقیدتی است، لیکن باید دانست که معنای صلاحیت ایدئولوژیک محدود به داشتن سواد و معلومات عقیدتی نیست. در این - تردیدی نیست که در این جنبه تشکلی حتماً باید کسانی قرار گیرند که به حدود و شغور عقیده‌آن احاطه داشته باشند و بتوانند با اشراف کامل بر رویه‌های متشکله را در چارچوب آن عقیده، آموزش داده، رده‌بندی نموده، و سازمان دهند. ولی این تمام قضیه نیست، زیرا که رهبری در اینجا غیر قابل قیاس با نقش یک معلم ایدئولوژی است و جاذبه روابط چنین تشکلاتی باید با سخکوی جاه‌معدای که به مجاهدان آگاه و عاشق، را حکشا و فداکار سازد دارد، باشد. لذا رهبران چنین سازمانی، حتماً باید جذابیت معنوی داشته باشند. یعنی خود باید تجسم و تجلی ارزش‌هایی باشند که بنام ایدئولوژی خود تبلیغ می‌کنند. در کارهای روزمره تشکلاتی یا خدا، تعهد به خلق، فدا و آثار و بالاخره هر فضیلتی را که آموزش میدهند، عملی‌سازندگی کنند، تساهل کنون نمزکارشان چنین پیشرفت و است و از این پس نیز جز این نمیتواند باشد، بنا بر این انتظارات تمام عناصر چنین تشکلاتی را از رهبری آن میتوان دریافت، میتوان گفت دوام و بقای آن عناصر در کار این روابط، مفهومی جز این ندارد که انتظارات انقلابی و توحیدی خویش را در اینجا برآورده می‌بینند و پیداست که چرا حملات تبلیغاتی ضد مجاهدات کتون، جزو فساد آری بیشتر نسبت به رهبری را در پی نبأ ورده است، چیزی که برای رجال مدعی سیار شاخوشا اینند می‌باشد رهبری عقیدتی و ایدئولوژیک در قیاس "مجاهدین" یعنی آنکه رهبری در ورای توانایی‌های نظری

خود، سمبل و الگوی مجسم ارزشهایی است که اسلام انقلابی بدان دعوت می‌کند. این مناسبات در عین حال تضمین‌کننده پایداری رهبران بر سر تعهدات خویش است. جز این هم نمی‌توانند بایستند. اگر حتی یکروز الگوی صداقت و درستی نباشند، موجودیت تشکیلاتیشان مورد تردید قرار خواهد گرفت. اگر مجاهدین از دیر و زبیدایش سازمان خود، تا امروز بنیان‌گذاری "شورای ملی مقاومت" همواره از موضوع "عقیده" دم‌از مناسبات دموکراتیک با تمامی گرایشهای غیر وابسته زده‌اند و چنین رویه‌ای را همواره تبلیغ کرده‌اند و با عمل خود، چه در زندانهای شاه و چه در روزگار حاکمیت خمینی، چنین مناسباتی را به نمایش گذاشته‌اند، ما آنکه در قبال همنشینی دموکراتیک و همکاری انقلابی با نیروهای مبارز علیه شاه و خمینی، تکفیر "شیخ" و "تفصیح" رجال" را بجان خریدند، جز این چیز دیگری از آنان انتظار نمی‌رفت. آنان نمی‌توانند متفاد با اصول و ابدلولوی خود تعهدی را بپذیرا شوند و نه می‌توانند تعهدی از تعهدات خویش را زیر پا بگذارند. آیه و دلیل دیگری هم لازم نیست. آنها قادر نیستند جز همانگونه که هستند، باشند. در زمینه‌ی صلاحیت سیاسی و نظامی هم قضیه به‌همین ترتیب است. داشتن مغز تحلیل‌گر سیاسی و یا هنر جنگاوری، چیزهای کوچکی هستند، آنچه صلاحیت سیاسی و نظامی را در سطح مورد بحث (یعنی رهبری) تعیین می‌کند، علاوه بر دانش و ورزیدگی، تواناییهای ضروری یک سیاستمدار انقلابی است. آشتی‌ناپذیری بر سر منافع خلق و انقلاب، حوصله و تحمل پیچیده‌ترین و سخت‌ترین شرایط را داشتن، به‌تقدم و داوطلب سخت‌ترین و مخاطره‌آمیزترین ما موربتهای بودن و بالاخره، در یک کلام، در این عرصه نیز، الگو و تجسم فضیلتها و تواناییها شدن است و همه‌ی این مراتب نیز باید در عمل به اثبات رسیده باشند.

راه طولانی و پرنجی که زن ایرانی پشت سر نهاده است

با توضیحاتی که داده شد، میتوان دریافت که معنی انتخاب خاتم مریم عفدانلو به سمت هم‌ردف مسئول اول سازمان مجاهدین خلق، آنهم با اتفاق رأی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی سازمان، چه معنی و مفهومی دارد. بیان خلاصه آن اینست که: مریم زنی است که در سازمان مجاهدین، چنان به سامان دادن ذهن و خصال خویش بر مبنای ابدلولوی اسلام انقلابی و عقیده توحید، توفیق یافته و به مقتضای آن رفتار کرده است که تمامی اعضای دفتر سیاسی، کمیته مرکزی و... به فرماندهی او صمیمانه گردن گذاشته‌اند و او را مظهر و تجسم ارزشهای مرا می خویش می‌شناسند. روشن است که این مرتبتی بالاتر از داشتن معلومات کافی درباره ابدلولوی سازمان و زمینه‌های دیگر است. راستی انقلاب ایران چه بلندنیایی را که فتح نکرده است. زن ایرانی که خویشتن را باورش می‌داشت، اکنون به رهبری یک تشکیلات پیچیده، گسترده و بر کار سیاسی - نظامی - ابدلولویک میرسد. مهمترین آنکه این زن با اکتساب و ارائه ارزشهای متنوعی که تجسم تمامی آنها شده است، آنقدر بارز و آشکار بدین حد رشد رسیده که تمامی مردان دستگاه رهبری - که یک عمر سابقه مبارزاتی و سر داد انقلابی علیه شاه و خمینی دارند و هر کدام منعکس‌کننده فضیلتهای انقلابی بسیاری هستند - یکمدا وی را به رهبری خویش می‌گزینند.

و این کزینش را از افتخارات خود میداشند. هرکسی انتخاب کنندگان مریم را بیشتر و از نزدیکتر بشناسد و با آنان معاشرت داشته باشد بیشتری میبرد کد این شخصیت‌های انقلابی، تعارف‌ناپذیر و سرخت در پایداری به اصول، شاهد چه نمسو و ارتقای در مریم بوده‌اند که تمامی مرکزیت سازمان را بر فرمان مریم پسندیده و قرارداد داده‌اند. آری پس از قرن‌ها وقفه یکبار دیگر زنی از زنان سلمان، و برای اولین بار زنی ایرانی، از برجسته‌ترین تجسم‌های فضیلت‌های توحیدی و اسلامی به شمار آمده است، که باید، در اسلام و توحید و عمل توحیدی به وی رجوع کرد، از او پرسید، و حقانیت جواب را در گفتار و کردار وی به چشم دید. بدنیت بدانیم که سلوک مریم با کدام سرعت و آهنگ، گذشته است؟ چنانکه شریعی مجاهد می‌نویسد فعالیت سیاسی مریم از ۱۳۴۹ آغاز شده است که به لحاظ شکفته شدن در تاریخ مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه خائن، دوره مهمی است. غلبه روحیه سیاسی کاری بر نیروهای مبارز ایران هر چند که رنگ می‌بخشد، هنوز بصورت چشمگیری مزاحم تعمیق و گسترش تأملات انقلابی بود. اثر این دوگانگی بر زنان مبارز ایرانی نیز شدید بود، زیرا از طرفی باین آسانی پذیرفته نمیشد که زن، آنهم در ایران، کاری کند که سروکارش با پلیس و ساواک شاه باشد. در آن سال‌ها هنوز کتب و مقالاتی بنام علم و اسلام انتشار می‌یافت که صریحاً از نابرابری حقوق زنان و مردان دفاع میکرد. حتی دیده شدن زنان و مردان در کنار هم، چه در محیط‌های علمی و چه در محافل مذهبی، پذیرش توده‌ای پیدا نکرده بود. تا چهره‌ها به حضور انقلابی زنان در عرصه‌های سخت و دشمنی مبارزه مسلحانه، مانورهای دستگاه‌شاه در حمایت از باطل‌الاج حقوق زنان نیز باعث میشد که اصل فکر و شعار برابری زنان با مردان، وارداتی و خواست قدرتی‌های سیکانه جلوه کند. از ۱۳۴۹ تا ۱۳۶۳، که همدیگر مریم با مسئول اول سازمان مجاهدین احراز و اعلام شد، فقط ۱۴ سال گذشته است نه بیشتر، نه حتی با اندازه عمر یک نسل مبارز. می بینیم که رهبران بجای مانده از عیار مبارزه مسلحانه آن دوره، هنوز جوان و شادابند و دهها سال دیگر برای این ملت و میهن کار خواهند کرد. با اینهمه زنان و دختران نسل مریم در دوده ۵۰ و ۶۰ چه خوش درخشیده‌اند! مفاهیم زنانگی، با کدامنی، خانواده، مذهب، مبارزه و بالاخره نفس زیستن شروع و شرافتمندانه، برایشان آنچنان سرعت دگرگونی یافت که بسارگان، از جمله انبوهی که ادعای سابقه و تجربه مبارزاتی نیز دارند هنوز قدرت باور کردن آنرا پیدا نکرده‌اند. باید یادآوری کنم که اگر فقط یک یا چند نمونه در میان بود شاید این بحثها بيمورد می‌نمود، چون تک نمونه‌های بیشتاز همواره در اکتساب فضیلتها سرعتی استثنایی داشته‌اند. لیکن سخن از یک نسل از دختران و زنان می‌نماید ایران است که معاصر با مریم آغاز کرده‌اند و امروزه در هرکوی و بی‌رزن سبیل‌های عزت و شرف، مقاومت و ایستادگی، شعور و بیداردلی هستند. هم انسان هستند که در کنار برادران خسویش، بدتنامی مردم مسا زندگی در مقاومت را الهام می بخشند. میر طمی شده، از طفیلی گری تا احوالته از محجوریت تا بلوغ، از خودناباوری تا قبول مسئولیت، از شرم تا افتخار و از خرافه‌های جاهلی تا اسلام ناب توحیدی و در یک کلام، از شیعی به نام زن تا زشی با ظرفیتها و مشخصات مجاهد خلق، بوده که در فرصت یک نسل پیموده شده است. بایسد

انقلاب را باور کرد، باید ثبات تکامل را شناخت، آنان که شناختند ره گشودند تا نسل مریم به جایگاه برحق خویش تکیه کنند و مریم رهبری برخی مسئولین دیروز خویش را عهده دار شود.

مفهوم و پیام ارتقاء زن ایرانی

زن ایرانی با مرتبتهایی که در چهره زن مجاهد خلق، مریم، بدان دست یافتند توانسته است بطلان تصورات انحرافی و تعصب آمیز و بعضا برخاسته از جهل قرون و اعصار را برای همیشه اعلام کند. دیگر کسی نمیتواند بگوید که زن ماهیتا گرفتار کاستیهایی است و بدان جهت قادر به ایفای مسئولیتهای خطیر و سنگین نیست و بنا براین حقوق برابر با مردان موضوعیت ندارد. دیگر این نگرانی بی معنی است که مبادا جامعہ ایران تحمل چنین برابری را نداشته باشد و برای زن ایرانی زود باشد و نکند برابری یاد شده در حدود ستاوردهای رسمی و قراردادی و فاقد جوهر و محتوای واقعی گردد؛ چرا که آرمان برابری زن و مرد را سازمانی پیش برده و به کرسی تحقق نشانده است که بی شک نماینده اکثریت مبارزان فعال جامعہ ایرانی است و نشان میدهد که جامعہ ایران به مرتبت تازه ای از بلوغ دست یافته است و بنا براین، این گمان که "زنان تا تشکلهای مستقل خویش را بیرون خواستهای اخلاقی نداشته باشند، برابری نخواهند یافت" بی مورد جلوه میکند، چون آنها که به مبارزات با مطلق مستقل فمینیستی اشتغال دارند، با همه داعیه ها هنوز دستاوردی را در معرفی یک کیفیت بالانتوانسته اند ارائه کنند. و بالاخره هرگز نباید پنداشت که "اسلام" مثول عقب ماندگی زنان بوده و مانع رهایی آنان از قبود امارتبار می باشد. چه اگر برای کسی کافی نباشد که از آغاز اسلام و در آن اعصار عقب ماندگی، محمد (ص) زنانی چند را به چهره های ممتاز اسلامی بدل ساخت، اکنون با قرار گرفتن یک زن مسلمان آنهم بر پایه عقیده توحیدی و اسلامی و از طریق جهاد در راه خدا، در موضع فرماندهی عقیدتی - سیاسی - نظامی بزرگترین جریان سیاسی و انقلابی ایران (مجاهدین خلق)، باید باور کنیم که اشکال از هر کجا بوده، از اسلام نبوده است. بنا براین از این بعد دیگر مخفی شدن پشت ماسک برابری طلبی برای زنان، به منظور گشودن عقده های پلید و چرکین بر سر اسلام و چهره های آن، ترفندی شناخته شده و رسوا است. و فقط برای آنانی که کار می آید که اصرار دارند از اسلام فهمی غراتر از سالد های حضرت "فقیه" نداشته باشند و داشته های مسلمانان را نیز از انگار کنند، اینجا بجاست که تاکید کنیم که در ترکیب موجود فضای سیاسی - اجتماعی ایران، هیچ آرمان مترقی و انقلابی، از جمله آرمان "برابری حقوق زنان با مردان" هرگز به تنهایی و بدون از جنبش انقلابی برای ساختمان ایران دموکراتیک نوین قابل طرح نیست و بدیهی موفقیتی نخواهد رسید، از آنجا که منفعلان هیچ آرمانی را بدیش نخواهند برد و بیرون از جنبش انقلابی نیز هیچ جریان فعالی که تمیقا نسبت به آرمانهای انقلابی و ترقیخواهانه مسئولیت داشته باشد وجود ندارد، لذا برای تحقق هر آرمان انقلابی و انسانی و اسلامی، فقط میتوان و باید دست در دست نیروهای انقلاب و مقاومت گذاشت. اگر بیاد داشته باشیم که اینک نیروی محوری اردوی انقلاب محققان "مجاهدین خلق" هستند، هر چند هر کس هر اندازه خشم

وگفته بد اسلام و ارزشها و سمبلیهایش داشته باشد آزاد است، ولی در این صورت هرگز نمیتواند در خدمت هیچ آرمان والایی قدم از قدم بردارد. انقلاب و ترقیخواهی شوخی بردار نیست و فقط با مبارزه گسترده دست یافتنی خواهد بود. باید با کاروان شرف و فضیلت ملت ایران، که در مقام عادلانه کنونی متبلور است، همراهی نمود، تا از کم کشتکی و بدور خود چرخیدن در آمان ماند و این تنها شانس مشارکت و ایفای مسئولیت در امرهای وطن خمینی زده و تحقق دادن بدیگایک آرمانهای انسانی و انقلابی و از جمله "برابری زن با مرد" است. اکنون که جنبش مقاومت در کسوت نیروی محوری خویش، "مجاهدین خلق"، فصلی تازه را آغاز کرده است، زن طراز مجاهد خلق را پرورده و پس از تحقق صلاحیتهای لازم، وی را بر مقام عادلانه اش (رهبری مجاهدین) نشانداده است، باید به این فصل تازه ایمان ورزید و دست در دست آن آرمان برابری را هر چه بیشتر گسترش داد و تثبیت کرد. باید به مریم استشیا دکرد و جواب همدی دبدگاههای ارتجاعی زن ناباوری و پدرسالارانه را داد. با بدمریم را الگو شناخت و به همدی زنان این جامعه نهیب زد که هان دیگر خود را باور کنید و برای احراز صلاحیت و موقعیت عادلانه بد اقدام بپردازید. باید با ورکرد که سیاری از مباحث و درخواستهای که در این زمینه مطرح میشده دیگر گفته شده است. زن اگر به رهبری انقلاب رسیده است، یعنی که دیگر درخواستهای کوچکی مثل به رسمیت شناختن حق برابر طلاق، حضانت، اوت با برابر با مرد، قضاوت و شهسادت، عدالت خانوادگی و... بغایت ناچیز است.

نگاهی به انگیزه های مخالفین

رسوبات و تمایلات مردسالارانه، بعضا آنقدر دیرینه، عمیق و آمیخته با انواع آداب و سنن است که اظهاریات رسمی در جهت برابری حقوق زنان با مردان، لزوما ثابت کننده ی دبدگاه و موضع واقعی اظهاری کنندگان آن نیست. حقیقت این ادعاها را با بدیه تحلیل مجموعه ی کردارهای ما حبا نش شناخت و حتی میتوان بین مواضع و نظرات برخاسته از بستگی های هر شخص یا نظام ارزشی پدرسالاری، و دیگر مواضع همان شخص که برخاسته از ارزشهای متفاوت است، تناقض دید. بسیاری از واکنشهای مخالف در مقابل معرفی رهبری نوین و ارتقاء دادن یک زن به همردیفی مسئول اول سازمان مجاهدین از ناباوری خاصی بزمبخیزد که ریشه در عمق باور کهنه و پوسیده ی مردسالاری چنین مخالفانی دارد. آنان چون خود نمیتوانند با ور کنند که یک زن، بنا بر استحقا ق آفرینشی و در نتیجه ی کار کرد مبارزاتی و انقلابی خویش به چنین مرتبتی رسیده باشد، قضیه را صوری، فرمایشی و مصنوعی و بالآخره غیر قابل درک ارزیابی می کنند. عامل دیگری نیز که جوهر بعضی دیگر از مخالفتهاست، روحیه ی محافظدگاری است. رجالی که عادت دارند هر تغییری حتما آرام آرام صورت وقوع پیدا کند و انتظار دارند که هر قدم پس از دهها چه کنم؟ چکنم؟ بکنم؟ نکنم؟، برداشته شود. در مقابل هر اقدام انقلابی که ناگهانی رخ میکند دنبال عامل غیر عادی و مرموز میگردند. پیدا است که انقلاب نباید منتظر تا بید چنین رجال دوراندیش و دیربآوری، سرکردان بماند. ناگفته شماند که بعضا مدعیان دوا تشد حقوق برار زنان با مردان نیز با کام یلند "مجاهدین" نوعی احساس "مات" شدن

می کنند و چون شهادت تجلیل و تحسین این اقدام انقلابی را ندارند، راهی جز حمله برایشان باقی نمانده است. حمله از موضع "اخلاق" کرایبی و "تست برستی ایرانی"، از جانب مرتجعان شناخته شده اگر معنی داشته باشد، از سوی حضرات خلی بیشتر و و بیگیر چه محمل دیگری جز آنکه گفتیم میتواند داشته باشد؟

مقام جدید زن ایرانی و تعهدات و مسئولیت های انقلابی ای که ایجاد میکند

سخن کدبندینجا میرسد، باید مشخص کرد که برخورد شایسته و انقلابی در قبال این موفقیت زنان ایرانی که در ارتقای تشکیلاتی "زن مجاهد" تجلی یافته است، چیست؟ پاسخ به چنین پرسشی تا حدود زیادی در گرو آنست که ارزیابی از "مجاهدین"، در مورد نقششان در متحول کردن ذهن توده ها و تاثیرشان در تعمیق خواسته ها و ارزش های انقلابی در میان آنان، چیست؟ اگر تاثیر مهم مجاهدین را در این زمینه ها داشته باشیم و بزرگترین شد آن، یعنی افشا و انزوای خمینی بدست مجاهدین، را خوب تحلیل کرده باشیم نتیجه خواهیم گرفت که موضوع برابری زنان با مردان، اکنون که مجاهدین چنین لخت و باریک بینی به میدان گذاشته اند، دیگر یک بحث و جدل روشنفکری نیست، یک اقدام انقلابی در عرصه اجتماعی است. بنابراین تلاش برای برگرداندن این موفقیت عملی و رسمیت یافته به مرحله بحث و جدل روشنفکری، اقدامی ارتجاعی خواهد بود که بویژه اگر فرصت طلبانه، و برای ضربه زدن به محور کنونی انقلاب یعنی مجاهدین، باشد، اقدامی ضد انقلابی است. البته گفتگو و بحث و تحقیق برای بررسی جوانب این اقدام و کشف تعهدات و وظائف انقلابی در مورد آن و بالاخره روشن کردن تاثیر این اقدام در جهت توفیق کامل انقلاب و مقاومت، بحث و موضوعی دیگر است که در اینجاست که به ضرورت آن تردید و گفتگو موردی ندارد. بحث هایی که طبیعتاً در کا در بر سمیت شناختن مقام استحقاقی "زن مجاهد" در رابطه با پیشبرد امر مقاومت و انقلاب صورت می گیرد. در یک کلام باید در چارچوب "ایمان به فصل تازه" به بحث نشست و نباید بدنبال دام گذاری های روشنفکرانه بیهوده ای و بی مسئولیت به مجادله "موسطایی" کشانده شد.

اردیبهشت ۶۴

توضیح: این مقاله، همانطور که از تاریخ نگارشش پیداست، مدتی پیش نوشته شده است و قرار بود در شماره پیش منتشر شود، که علت تراکم مطلب به این شماره موکول شد.

"شورا"

تحول اوضاع منطقه در ماههای اخیر

محمدحسین نقدی

سفر سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان سعودی به تهران که در آخرین روزهای اردیبهشت، و بدعوت رسمی ولایتی وزیر امور خارجه رژیم خمینی، صورت گرفت، توجه محافل خیری و مطبوعاتی جهان عرب و اروپا را سخت بخود جلب نمود. بخش عمده‌یی از وسایل ارتباط جمعی و مفسران امور سیاسی خاور میانه که در تاجیکستان گذشته سفر گنشر، وزیر امور خارجه آلمان غربی، به تهران را نشانه چرخش مهمی در سیاست خارجی رژیم پراورد نموده و حتی گروهی از آنان، تحت تاثیر فرمانات "حکیمانه" سیاست بازان ایرانی مقیم فرنگ، این سفر را بازتاب حضور فعال یک جناح معتدل در رژیم خمینی داشته و تحولات "مثبتی" را پیش بینی کرده بودند، این بار با احتیاط بیشتر با این رویداد برخورد نموده‌اند. با اینحال باز هم اکثر مفسران، این سفر را "مفید"، "مثبت" و "موثر" دانسته‌اند. اما سفر سعود الفیصل به تهران تنها رویداد سیاسی "مفید"، "مثبت" و "موثر" چند ماهه اخیر نبوده است. قبل از او آقای خاویر پرز د کویتلار دبیرکل سازمان ملل نیز، پس از قایم باشک بازیهای رژیم با او، برای آزمون بختش به تهران رفت. سفر دبیرکل سازمان ملل به تهران، البته کمتر از سفر وزیر خارجه عربستان برای خمینی "مفید"، "مثبت" و "موثر" نبود، چرا که مدتی قبل آن آقای دبیرکل، که تحت تاثیر "حسن ظن" و "صداقت" مقامات تهران قرار گرفته بود، شورای امنیت را متقاعد ساخت که طی بیانییه‌یی بمباران شهرها را استفاده از سلاحهای شیمیایی را محکوم کند. (اقدام صد البته بجایی که بارها و بارها توسط مسئول شورای ملی مقاومت تیزا اعلام و درخواست شده بود). اما آقای دبیرکل ظاهراً امیدوار بود که این اقدام بتواند اولین قدم در راه کشاندن ایران به پای میز مذاکره صلح با عراق باشد؛ امیدی که، با وجود صدور بیانییه مشابهی از طرف کنفرانس کشورهای اسلامی، به یاس مبدل شد. در اواخر خرداد ماه نیز، وقتی عراق بدخواست مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، بمباران شهرهای ایران را متوقف کرد،

کوشش های مجدد دبیرکل سازمان ملل و دیگر میانجیان برای قبولاندن آتش بس به دو کشور، سرانجام سرخسختی خمینی به جایی نرسید و رژیم بلافاصله پس از اعلام قطع سمباران توسط عراق، دست به حمله موشکی به بغداد زد و از آن به بعد نیز حملاتش را بداخل خاک عراق ادامه داد. خمینی در مراسم عید فطر با ردیگر برتعیل "امت همیشه در محنت" به ادامه جنگ اشاره کرد و رفسنجانی نیز در ملاقاتش با دیپلماتهای خارجی مقیم تهران، بر عزم رژیم در سرنگونی صدام و عدم تغییر شرایط ایران برای پایان جنگ، پای فشرد، او البته راه حل سیاسی نیز برای پایان جنگ پیشنهاد کرد. مهمترین پیشنهاد او در این مورد، محاکمه و محکوم کردن صدام بوسیله یک دادگاه بین المللی مورد قبول رژیم، قبل از آتش بس، بود. همزمان، سرکردگان سپاه نیز با اعلام کاربرد تاکتیک جدید ضربات مقطع و بی درپی، ضمن قبول تلویحی شکست حملات گذشته که با استفاده از امواج انسانی صورت میگرفت، تصمیمشان را به ادامه جنگ و تعدیل آن به یک جنگ فرسایشی، با ردیگر اعلام کردند. از این گذشته، اگر پذیرش دعوت رژیم خمینی از طرف وزیر خارجه عربستان نیز با هدف جستجوی راه حلی برای برقراری صلح بین ایران و عراق صورت گرفته باشد، پاسخ رژیم به درماتانی سعودی القیصل در این مورد سریع، و برای بسیاری از مفسران نا منتظر، بود. در حقیقت هنوز وزیر خارجه عربستان در تهران بود که را دیور رژیم پیشنهاد کنفرانس کشورهای اسلامی برای برقراری آتش بس در طول ماه رمضان را، که وی با خود به تهران برده بود، صریحاً رد کرد. ما موران "صدور انقلاب" خمینی نیز، برای اینکه جای شکستی باقی نماند، با انفجار بمبی در ریاض به مسئولان دولتی عربستان سعودی فحماندند که هدف از دعوت وزیر خارجه این کشور به تهران، چیزی جز فریب دادن سیاستمداران عرب نیست و این گونه سفرها و ملاقاتها عموماً جز در راستای سقوط صدام، و بدشمال او دیگر دولتمردان عرب، و ایجاد "امت واحده اسلامی" برهبری خمینی، و نیز سرپوش گذاشتن بر ناتوانیهای داخلی، معنایی نمیتواند داشته باشد. چند روز بعد عمال خمینی، برای از بین بردن هرگونه سوء تفاهمی در این زمینه، کوشیدند با قتل امیر کویت، تمام آیهامها و خوش خیالیها را نیز از بین ببرند. یا اینحال، بدشمال حوادث فوق الذکر، خمینی، وحشتزده از تحول اوضاع، چه در رابطه با جنگ و کشیده شدن دامنه آن بدشهرها و چه در رابطه با تغییر و تحولات سیاسی - دیپلماتیک در سطح منطقه، رفسنجانی را بیک سفر غیر مترقبه به لیبی و سواریه، متحدان عمده خمینی در جنگ با عراق، فرستاد. اما برغم تبلیغات رژیم، در اعلامیه مشترک رفسنجانی - جلود، این رژیم خمینی است که بدرتمام ادعاهای لیبی در شمال آفریقا و خاور - میانه صحه گذاشته و بی چون و چرا از مواضع قذافی پشتیبانی میکند و حتی تا آنجا پیش میرود که در رابطه با مالده فلسطین نیز، در اختلاف نظر بین اسد و قذافی، جانب دومی را میگیرد؛ در حالی که لیبی هیچ امتیاز سیاسی جدیدی به رژیم خمینی نمیدهد. آیا رفسنجانی این بهای سیاسی را در مقابل قول دریافت اسلحه، - که قذافی پرداخته است؟ پاسخ این سؤال را تحولات آتی جنگ روشن خواهد ساخت. لیبی ادعاهای رفسنجانی را، دایر بر امضای پیمان استراتژیک و همکاری برای تشکیل ارتش مشترک، رد کرده است. با اینهمه بعید نیست که لیبی برای جلوگیری از نزدیکی رژیم خمینی بد مخالفان عرب قذافی، بد بعضی از خواستههای رفسنجانی در

زمینه تسلیحاتی پاسخ مثبت داده، ولی بعداً، با احساس خطر تنها ماندن در جهان عرب، از قول و قرارهای قبلی پشیمان شده باشد. اما ظاهراً رفسنجانی در سفرش به دمشق با مشکلات پیچیده‌تری روبرو بوده است. او در سوریه شیزباً امیدکسب پشتیبانی حافظ اسد، در مورد مصالحه لبنان و فعالیتهای گروه‌های و حزب الله و نیز سازمان آزادیبخش فلسطین، تسلیم نظرات اسد گردیده و حتی مواضع اعلام شده در بیانیه مشترکش با جلود را نیز بطور غیر مستقیم رفع و رجوع کرده است. با این حال سوریه کماکان از نظریه تمامیت سرزمین عربی و مخالفت با اشغال خاک عراق بوسیله قوای خمینی دست برنداشته است؛ گرچه در مخالفت با دولت عراق، حمله استکثوریه ایران را مجدداً محکوم نموده و میکوشد با استفاده از مشکلات ناشی از ادامه جنگ، زمینه تغییرات مورد علاقه‌اش را در دستگاه حکومتی و حزب بعث عراق بوجود آورد. بنظر میرسد که خمینی در این مورد نیز از نقطه نظرهای قبلی‌اش تأثیر بر تشکیل جمهوری اسلامی در عراق، عدول نموده و به انجام تغییراتی در سطح رهبری حزب بعث و دولت عراق رضایت داده است.

رفسنجانی در سفرهایش به یمن و توکیو کوشید تا علاوه بر استفاده از جنبه‌های تبلیغاتی و نمایش تحرک دیپلماتیک - که حکم مکن را در رابطه با بیماریهای لاعلاج رژیم دارند - چاره‌ای برای درماندگی وضع اقتصادی و نیازهای پائینان نا پذیر تسلیحاتی رژیم نجوید. آیا چنین وژاپن به درخواست‌های خمینی پاسخ مثبت داده‌اند؟ صرف نظر از بعضی شایعات و گزارشهای مطبوعاتی که همواره تکذیب شده‌اند، هنوز خبر موثقی در رابطه با توفیق رژیم در این مورد در دست نیست. اما از طرف دیگر کشورهای عرب، که پس از کشیده شدن دامنه جنگ به خلیج فارس و گسترش عملیات تروریستی رژیم در قلمرو آنها، به شدت نگران شده‌اند، ماههاست میکوشند تا بلکه راه حل مناسبی برای ترک تخاصم بیابند. در زمستان گذشته هفت کشور عربی - سبیه وزرای خارجه‌شان ما موریت داده بودند تا طی تماسهای مستقیم با پنج عضو دائمی شورای امنیت و نیز چند کشور صاحب نفوذ دیگر، از آنها بخواهند که در جهت یافتن یک راه حل سیاسی برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق مستقیماً وارد عمل شوند. بموازات افزایش مشکلات رژیم در داخل، نگرانی کشورهای عرب نیز دائماً فزونی یافته است؛ زیرا آنها از یک طرف به تجربه در افتاده‌اند که خمینی همیشه ناتوانی - های داخلی را با ماجراجویی در سطح منطقه پاسخ گفته است و از طرف دیگر آنها، برای بر خورد با مصالحه لبنان و مشکل فلسطین، به آرامش در دیگر جبهه‌ها و همبستگی بین خودشان نیاز دارند؛ دو عنصری که با ادامه وضع موجود در رابطه با جنگ ایران و عراق و ناتوانی خمینی در مواجهه با مصالحه صلح، قابل دسترسی نیستند. شواهدی در دست‌اند که نشان میدهند کشورهای عرب نیز به این امر وقوف یافته‌اند که بدون حل مصالحه ایران، مشکل فلسطین عملاً غیر قابل حل است. حوادثی که ماه گذشته در لبنان اتفاق افتاد و "عملیات صبرا و شتیلا ۲" ("والفجر"ها که یادشان هست!)، که طی آن بار دیگر نه فقط رزمندگان بلکه عمدتاً مردم عادی و آوارگان فلسطینی قتل عام شدند، باید در این مورد جای شکی باقی نگذاشته باشد. در طول این عملیات، که بدنبال سفر هیئتی از عمال رژیم خمینی به پریستی گروبی به لبنان به مرحله عمل درآمد، گروه‌های و حزب الله، که بوسیله خمینی تغذیه ایدئولوژیک

ومالی و بوسیله سوریه متفذیه سیاسی - نظامی میشوند، در سایه لبخندهای رضایت آمیز اسرائیل، با هدف اعلام شده جلوگیری از سازماندهی و تسلیح مجدد فلسطینی ها، به اردوگاههای آوارگان حمله بردند و کوشیدند تا قتل عامی را که ژنرال شارون اسرائیلی در سال ۶۱ زیر فشار افکار عمومی بین المللی ناتمام گذاشته بود، به پایان برسانند (اخبار و تماویری که از جنایات افراد گروه امل در صبرا و شتیلا به اروپا رسیده اند، تنها با تصاویر و اخباری که زندانیان از بندرسته از جنایات دژ خیمان خمینی بدست میدهند قابل مقایسه است). جای تعجب نیست که در تمام مدت این کشتار بیرحمانه، نواسانی، مدیرکل سیاسی آسیا - آفریقای وزارت امور خارجه رژیم، در بیروت بوده و بر چگونگی اجرای "طرح" نظارت میکرد است. البته "فقیه عالیقدر" شریعه پیروی از دجال بازبهای امامش، همزمان، بارها ضمن محکوم کردن "سیاست بازی بعضی از رهبران فلسطینی"، از آنها و از رهبران مذهبی شیعیان لبنان دعوت کرده بود که دست از برادر کشی بردارند و بالاخره نیز با ردیگر گروهی راه پیروت فرستاد تا ایرپایان آبرومندانه عملیات نظارت کنند. البته در صحنه شطرنج لبنان، هر طرف برای دستیابی به منافع خاص خود به ایفای نقش مشغول است؛ حافظ اسد، در آرزوی ایجاد سوریه بزرگ و پس از به ثقیلا دکشیدن دولت و اکثر گروههای سیاسی - مذهبی و طوایف مختلف لبنان، اینک عمدتاً با مشکل حضور فلسطینی هایی که حاضر نیستند مبارزه برای کسب هویت مستقل و سرزمین غصب شده شان را فدای امبال سوریه کنند، روبروست. هر اقدامی، از انشعاب گرفته تا حذف فیزیکی مردم فلسطین و بدست هر کسی، از سربازان شارون تا فالانژیست ها و گروه امل، که این آخرین مانع را از سر راه بردارد، بی چون و چرا قابل تشویش و بشتبانی است. اسرائیل نیز که با شکست تنها جمش به لبنان، ناچاراً از عقب نشینی از این کشور است، از اقدام امل جانبداری میکند. حذف تنها مانع تثبیت اسرائیل و شناسایی نهایی آن از جانب اعراب مخصوصاً اگر بدست شیعیان هوادار خمینی صورت گیرد و باعث "عذاب وجدان" مردم اسرائیل نگردد، جای تردید ندارد. گروه امل در عمل وظیفه حایل بین نیروهای سرکوبگر اسرائیلی و زندمندان فلسطینی را بر عهده گرفته است. برای مقاومت فلسطین مسأله صورت دیگری دارد. جنبش فلسطین میگوید پس از ضربات سال ۶۱، با تجدید سازمان خود، اعتبار و حیثیت رهبری مقاومت را تضمین کند. تضمین اعتبار رهبری جنبش فلسطین، برای تاثیر گذاشتن بر تحولات سیاسی آینده در منطقه خاور میانه عربی، امری حیاتی است. جنبشش مقاومت فلسطین بدون داشتن رهبری شناخته شده و معتبر، طعمه لاشخورهای سیاسی عرب و عجم خواهد شد. خمینی هم در فکر ایجاد "جمهوری اسلامی لبنان" است، البته تحت "رهبری داهیانه" خودش! امروز اما، بیشتر از هر چیز و قبل از تشکییل "جمهوری اسلامی" در لبنان، به کمک های سوره و اسرائیل نیاز دارد و نیز محتاج ماجراجویی در خارج، برای پنهان ساختن ضعف روزافزونی در داخل و ناتوانش در جبهه ها است. ربودن هواپیمای آمریکایی T.W.A و بکروگان گرفتن مسافران آخرین چشمه از این ماجراجویی ها است، که بی شک رژیم خمینی آگاهانه و فعالانه آنرا برای انداختن اگر ربودن این هواپیما و بکروگان گرفتن مسافران، آنهم به بهانه آزادی شیعیان زندانی - که اسرائیل خود قبلاً حتی زمان آزادیشان را اعلام کرده

بود (شاید در مقابل خوش خدمتی املی ها در کشتار فلسطینی ها) - اگر فریبکاری ، ماجراجویی و شوخی همکاری اعلام نشده بین خمینی و صهیونیسم نباشد ، چه عنوان دیگری میتوان برایش یافت ؟ اما خمینی از طرف دیگر نیز مدتهاست که با کوشش در جهت حیدری - شعنتی کردن جنبش مقاومت فلسطین و تحمیل رنگ و بوی مذهبی بر جنبشی که اساساً دموکراتیک و ملی است ، آب به آسباب صهیونیسم ریخته است . اینک چه باک اگر در ادامه کمک های متقابل سه جانبه ، دست در خون آوارگان فلسطینی نیز بشوید . با اینحال رژیم خمینی ، غرق در مشکلات و تحت فشار فزاینده مردم و مقاومت سازمان یافته انقلابی ، در جستجوی فرجی از خارج ، مدتی است که همراه با چماق ترور و ماجراجویی ، حلوائی حسن رابطه و خوش خدمتی را شبز به شرق و غرب عالم وعده میدهد . همکاری موثر در سرکوب جنبش فلسطین را در این مقطع میتوان در ابرسن رابطه هم ارزایی کرد . در همین راستاست که اگر تا چند ماه پیش نه فقط هر جنبشی انقلابی در هر کجای جهان ، بلکه هر عمل تروریستی مافیایی نیز در دستگاه های تبلیغاتی رژیم ، به نفوذ و گسترش انقلاب اسلامی علیه استکبار جهانی تعبیر میشد ، امروز حتی سردستان تروریستهای خمینی همچون گریه های عبید ، عابد و زاهد و مسلمان شده اند و دم از صلح و صفا و برادری میزنند . بی معنائیت که حسین موسوی سردسته تروریستهای خمینی در لبنان ، اخیراً منکر وجود خارجی گروه تروریستی بی بنام جهاد اسلامی شده و عملیات تروریستی این گروه را که تا دیروز در بلندگوهای رژیم تحت عنوان " مبارزه انقلابی و مسلحانه مسلمانان جهان به رهبری خمینی " تبلیغ و تفسیر میشد ، به ایادی امپریالیسم نسبت داده است . رفسنجانی نیز در کنفرانس مطبوعاتی اش در دمشق ، همکاری رژیم در عملیات تروریستی را تکذیب کرد و این عملیات را به استکبار جهانی نسبت داد . ظاهراً همه جناحهای رژیم " معتدل " شده اند ؛ دعوت از امیر سعودی و مذاکره با او و کوشش برای قتل امیر کویت ، در حقیقت دوروی سکه دیپلماسی چماق و حلوائی خمینی است . بنظر میرسد که تحول اوضاع در داخل ایران و گسترش تظاهرات ضد جنگ همراه با تشبیه نقش مقاومت سازمان یافته انقلابی در سازماندهی ورهبری مخالفت های مردمی ، و نیز روشن تر شدن خطوط و گرایشهای مجاهدین و شورای ملی مقاومت رژیم خمینی را در وحشت مرگ و زندگی قرار داده است . کشورهای عرب منطقه خلیج فارس نیز این وضعیت را با دقت زیر نظر دارند . مخصوصاً زمانی که ، با توجه به ضعف رژیم خمینی ، این امید در آنها بوجود آمده است که میتوان به نحوی این حیوان وحشی را رام و سرسبز کرد . تفسیر کوتاهی که رادیو بی بی سی در برنامه جام جهان نمای ۳۰ اردیبهشت پخش کرد ، بخوبی بیانگر این تمایل را میداست (۱) . همین تمایل و امید باعث شده است که دیپلماسی کشورهای

(۱- متن گفتار رادیو بی بی سی در برنامه جام جهان نمای ۳۰ اردیبهشت از این قرار بود :

هاشمی رفسنجانی رئیس بانفوذ مجلس ایران ، ظاهراً در مذاکراتش با وزیر خارجه عربستان ، عکس العمل مثبت نسبت به اقدام عربستان از خود نشان داده است . وی گفته است که روابط میان دو کشور میتواند طیف وسیعی را از همکاریهای دوجانبه باز کند . اما گویا پیغامی که به شاهزاده فیصل داده شده ، حاکی از اینست که روابط میان دو کشور بستگی

عرب در رابطه با ایران، از حالت تدافعی خارج گردد و سیاست چماق و حلوائی خمینی، متقابلاً در رابطه با او بکار گرفته شود. بر اساس این سیاست، کشورهای عرب می‌کوشند از یک طرف با فشار بر کشورهای صنعتی غرب و نیز شوروی و چین، از طریق آنها خمینی را به مسئولیتها و نیز حد و حدود دخالتهايش در مسائل منطقه آشنا سازند و از طرف دیگر ضمن ابراز علاقه به گسترش روابطشان با ایران، توافقات عملی یا القوه‌شان برای مذاکره و آوردن خمینی را با و یادآور شوند. بدیهی است اعمال این سیاست، اگر با اشاره هم‌پیمانان نباشد، لااقل اویشتیانی بخشی از آنها برخوردار است. بدین ترتیب طبیعی است که عربستان سعودی، بدلیل امکانات مالی - نظامی و هم‌بذل جایگاه ویژه‌ای که در بین کشورهای عرب و نیز دنیای صنعتی دارد، نقش اول را در دور جدید دیپلماسی اعراب در رابطه با ایران، بر عهده بگیرد. بر همین اساس، بعید نیست که وزیر امور خارجه عربستان در طرابلس اقامتش در تهران، فقط به ابلاغ توصیه‌هایی برای یافتن راه حل صلح آمیز برای پایان جنگ یا عراق قناعت نکرده باشد. بلافاصله پس از پایان سفر سعودی فیصل به تهران سوای از سرگیری مبارزات شهرها توسط عراق، علائم مشخص دیگری حاکی از کوشش عربستان برای تحت فشار قرار دادن رژیم خمینی، مشاهده گردید. مثلاً در اوائل خرداد، زکی یمانی وزیر نفت عربستان، بمناسبت اجلاس کمیته برنامهریزی و کنترل اوپک در ریاض، از همه وزيران نفت اوپک دعوت کرد تا در یک گرد عمامی فوق العاده، به بررسی مسائل مربوط به بازار نفت و وضع قیمتها بپردازند. تعجب آور بود که با وجود دعوت یمانی از طرف متحدان ایران یعنی لیبی و الجزایر (بدلیل مخالفت آنها با نظرات عربستان درباره قیمتها)، غرضی وزیر نفت رژیم با عجله راهی عربستان شد و در آنجا نیز بر تمام نظرات یمانی صحه گذاشت. با این حال دولت ریاض حتی به این توافق خمینی نیز رضایت نداد و چند روز بعد یمانی با الحثی تهدید آ میزا اعلام کرد که چنانچه کشورهای عضو اوپک به فروش بیش از سهمیه‌شان یا تخفیف‌های غیر قانونی ادامه دهند، کشور متبوعش با تمام ظرفیت تولید خود دست به عرضه نفت به بازار خواهد زد. در همین رابطه، طی آخرین کنفرانس وزيران نفت

به موقع عربستان سعودی در قبال جنگ میان ایران و عراق خواهد داشت. هرگونه امیدی که عربستان سعودی در مورد شرعاً ایران به قبول یک آتش بس در طول ماه رمضان داشت با یک گفتار را دیو تهران طی دیدار شاهزاده فیمل از ایران نقش بر آب شد. این گفتار بر زبانت صدام برای قبول چنین آتش بسی مورد تمسخر قرار داده بود. اما ناظران سیاسی معتقدند که دیدار وزیر خارجه عربستان از ایران روی هم رفته بی ثمر نبوده است. مثلاً برقراری ارتباط با مسئولین امور در ایران برای عربستان سعودی مفید بوده است. تعامل ایران نیز در بهر صورت رساندن مذاکرات، از محکوم کردن جریان انفجار بمب در ریاض، پایتخت عربستان سعودی، کاملاً مشهود است. از سوی دیگر انجام تظاهرات ضد جنگ در ایران که علیرغم کوچک بودن میزان آنها، مطابق گزارش‌های رسیده، اکثراً تکرار میشود، بیانگر این واقعیت است که دولت تحت فشار هر چه بیشتر برای خاتمه دادن به جنگ است. جنگ پنج سال گذشته نشان داده است که صدام حسین راضی توان با زور از حکومت سرنگون کرد. اما شاید دولت ایران احساس میکند که به کمک عربستان سعودی خواهد توانست صدام حسین را از طریق سیاسی سرنگون سازد.

اوپک، که در واسطه تیرماه برگزار شد، وزیر نفت کویت، که از پشتیبانی یمانی برخوردار بود، پیشنهاد کرد که ارگان تازه‌یی برای کنترل سطح تولید و قیمت نفت کشورهای عضو وجود آید. براساس این پیشنهاد، کشورهای عضو اوپک متعهد میشوند که سهمیه نفت تولیدی خود را در اختیار این ارگان قرار دهند و ارگان مذکور، پس از فروش نفت با قیمت‌های رسمی اوپک، سهم هر کشور را در آمد حاصله را پرداخت کند. همین پیشنهاد، معیارهای جدیدی برای تعیین سهمیه تولید هر کشور در نظر گرفته است. گرچه پیشنهاد مذکور در کنفرانس مورد موافقت قرار نگرفت و تصمیم نهایی به اجلاس فوق العاده آینده موکول شد، با این همه شواهد حاکی از آنست که کشورهای عرب خلیج فارس دیگر در برابر پیمان شکنی‌های خمینی ساکت نخواهند ماند.

درورای تمام این جنب و جوش‌ها، آنچه بیشتر قابل توجه است، نوعی تحرک چشمگیر سیاسی است که در منطقه خاور میانه و خلیج فارس بوجود آمده است. از یک طرف ظاهراً آمریکا و شوروی بر سر شروع مجدد مذاکرات ژنو در مورد مسأله افغانستان، متوافق رسیده‌اند. از طرف دیگر مذاکرات و تماس‌های سیاسی چندجانبه‌یی برای چاره‌یابی مشکل فلسطین در جریان است. با این حال، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، حل هیچکدام از مسأله‌های خاور میانه بدون پایان یافتن جنگ ایران و عراق و تثبیت اوضاع در این دو کشور، عملی نیست. ناتوانی ایران و عراق در کسب پیروزی نظامی در جنگی که هر دو را بنحوبی سابقه‌یی ضعیف و آسیب پذیر ساخته است و بروز نشانه‌های جدی امکان تحولی اساسی در ایران که میتواند منجر به سقوط قطعی رژیم خمینی و جایگزینی آن بوسیله نیرویی شود که تجربه مقامتش در برابر خمینی ثابت کرده است که اهل تسلیم و تمکین نیست، تمام کشورهای آسیای جنوبی با ایران سروکار دارند، به تکیه واداشته است. توازن قوای مصنوعی که رژیم شاه حافظ آن بود، با انقلاب و تسلط بی‌همین ۵۷ برهم خورده است. وحشت جهان غرب و نیز رهبران کشورهای عرب منطقه خلیج فارس، در فردای انقلاب بی‌همین ۵۷ ایران، از آن بود که توازن قوای جدید کل موجودیت کشورهای منطقه را بخطر اندازد. رجزخوانی‌های خمینی و اطرافیان‌ش نیز برای این وحشت دامن زده بود. اما امروز دیگر الدرملدرم‌های خمینی همچون حیای بی‌برسط آب ترکیده است. وضعیت جدید در حقیقت باعث شده است که توازن قوای مصنوعی سابق جای خود را به خلا قدرتی بدهد که بر اثر آن کشورهای کوچکتر منطقه به فضای تنفسی بازتری دست یابند. این خلا قدرت طبیعتاً به قدرت‌های خارجی، مخصوصاً ایالات متحده، اجازه داده است تا جای پای خود را نه فقط در مدیترانه، بلکه در بخش غربی اقیانوس هند و خلیج فارس نیز مستحکم کنند. حضور نظامی آمریکا در این منطقه نیز، چنانچه منجر به درگیری‌های درازمدت و آشوب کشیده شدن کشورهای ساحلی خلیج فارس نگردد، برای این کشورها بمنزله دریچه اطمینان بوده و باعث نگرانی آنها نیست. از دیدگاه کشورهای عرب، در این مقطع زمانی، فقط با تثبیت پایلانی طولانی ترک کردن هرچه بیشتر این خلا قدرت است که حل دیگر مسائل منطقه امکان پذیر میگردد. رمز رفتار سیاسی این کشورها با خمینی نیز با همین کلید، قابل خواندن است. آنها میکوشند تا با سیاست چماق و حلوا، که خمینی نیز در برابر برگرفتن آن خسران است، رژیم را به قبول وضع موجود، مجبور

سازند. تحرک سیاسی کشورهای عرب، اما، از طرف دیگر نشا نگرشتاب آنهاست، شتابی که جز در رابطه با گسترش جونا آرامی و نارضایتی در داخل ایران، قابل توضیح نیست. سیاستمداران عرب، به پیروی از هم پیمانان غربی خود، میخواهند به خمینی بقبولانند که این آخرین شانس اوست و چاره یی ندارد که تا وقت یا قیست ورشته امور از دستش خارج نشده است، راه مذاکره را برگزیند. خمینی نیز از طرف دیگر هنوز امیدوارست که با دادن امتیازهایی توافق همایگان را به برکناری صدام جلب کند، اتفاقی که در صورت وقوع، خود سرآغا زنا آرا میهای جدید و برهم خوردن مجدد توازن قوا خواهد بود و این البته خواست نهایی رژیم هم هست.

آیا ادامه جنگ و کشیده شدن مجدد دامنند آن به مناطق مسکونی ایران، مشکلات لاینحل اقتصادی و تهدیدهای بی درپی بمائی به باز کردن شیرهای نفت عربستان و بالنتیجه ایجاد مشکلات با زهم بیشتری برای فروش نفت از طرف رژیم، خمینی را بر سر عقل خواهد آورد؟ ظاهراً دیپلمات های عرب به امکان تجدیدنظر رژیم در مواضع نسبت به جنگ و روابطش با دیگر کشورهای منطقه، طی چند ماه آینده، بسیار امیدوارند. محافل عرب، اما، بر این باورند که گذشت زمان آسان بفتح خمینی نیست. اگر رژیم خمینی نخواهد واقعیت های جدید را هر چه زودتر برسمیت بشناسد، آشوبت راهی باقی نمی ماند، مگر کوشش برای تسریع تحول و استقرار نظم نو در ایران. آنچه در تحلیل محافل سیاسی جلب توجه میکند، تاکید آنها بر ناتوانی خمینی در مقابله با امواج گسترش یا بنده اعتراضها و مخالفت های داخلی است، اما آنچه را آنها در تحلیل ها نشان نمی گویند، ولی بواقع از آن وحشت دارند، آگاهیشان به عدم امکان جایگزینی خمینی بوسیله رژیمی دست نشانده است. بهمین جهت آنها تصور می کنند، که بهترین طرف معامله، شخص خمینی، آنهم در اوج ضعف است. شتاب برای رسیدن به توافق با او نیز از همین آگاهی سرچشمه میگیرد. آیا خمینی خواهد توانست با استفاده از ضعف مطلقش به توافقی برای جلب حمایت خارجی در جهت استمرار هر چند کوتاه مدت، دستگاه خلافتش دست یابد؟ تمامی شواهد حاکی از آنست که ماله ایران در نهایت در داخل کشور و در رویا رویی مستقیم خمینی با انقلاب حل شدنسی است. کوشش های دیپلماتیک تنها میتواند زمان این رویا رویی نهایی را اندکی بعقب یا جلو بیندازند و پس، جنبش مقاومت مردمی ایران تاکنون بیک پرسش اساسی در این رابطه پاسخ قطعی داده است: بهترین - و تنها - راه تضمین ثبات منطقه، استقرار یک حکومت مستقل، ملی و دموکراتیک در ایران است.

فراقی

نعمت آزر

صبا مگر سحر آورد بوی خانه من

که بردمید ز چشم اختر شبانه من

به نوکِ هرمزه کاج، برقِ شبنم صبح

کنایتی ست ز اشکِ حرروا نه من

وفای مرغِ دلم بین که می زند پروبال

به بوی سوخته ویرانه آشیانه من

اگرچه خاک وجودم، فراق داد به باد

دوباره جان دادم خاکِ بدخانه من

چشمن که هر نفسی می کنم بیانه دار

یقین که میهن من می کند بیانه من

نسیم محرم من کو که بوسه هاست مرا
به خاک گلین ناکام برگواشته من

وطن در آتش ضحاک و من اسیر فراق
شورزند به دلم شور کاویا نه من

به رزمگاه نسیم گرچه گام همزمان
به خاک میهن من می نه دشتا نه من

درین فراق دلم می تپد به یاد شما
شما که در دلتان می تپد زمانه من

فروغ جان شما شد چراغ شام وطن
چراغ یاد شما ، شمع آستانه من

ز تیغ قهر شما اهرمن نخواهد رست
به حق حرمت ایران جاودا نه من

خروش شندرم از میتراروایت داشت
که جان دهد دیتازی به تا زیانه من

به جان پاک شما هم کز آبروی شماست
اگر که ورد زبانها شود ترانه من

کنا ریخته ام بغض کرده بود سحر
شنیده بود مگر مبدم فسانه من

شگردی در عالم اوهام

ح. ر. آزاد

نشریه کیهان لندن در شماره ۲۳ خرداد ۱۳۶۴، مقاله‌ی «دارد یا عنوان» تندرستی ملی، همبستگی ملی، هدف این مقاله جا انداختن این موضوع است که گویا در قبال حکومت ضدبشری خمینی، تنها چاره‌ی که باقی میماند رجعت به نظام پادشاهی مشروطه است. بزعم نویسنده، پادشاه، جدا از تملکات و جبهه‌گیریهای سیاسی، نماینده تمام مردم ایران و، در نتیجه، شاخص «تندرستی ملی و همبستگی ملی» است. نویسنده مقاله برای جا انداختن این خط فکری می‌نویسد «مردم» - بزعم ایشان یعنی - توده‌ی بی هویت، نادان و توسری خور که همیشه محتاج یک آقا بالا است - چنان در حسرت ایام گذشته غوطه‌ورند که حدی بر آن متصور نیست. این حسرت خوری بقول نویسنده «در هر حال برای مخالفان رژیم خمینی سرمایه درخور توجهی بشمار می‌آید». اما بلافاصله اضافه میکند: «ولی این سرمایه هنوز ارزش معاملاتی چندانی ندارد، زیرا از حیث سیاسی تنها قوه‌ی است که باید به فعل درآید تا کار ساز شود. یک گرایش عاطفی است که باید به یک جنبش سیاسی مبدل گردد».

در اینک در سطح و در بطن جامعه مخالفت‌های بسیاری وجود دارد، شکی نیست، حتی میتوان با این نقطه نظر نویسنده نیز موافق بود که در این طیف وسیع مخالفان سیاسی، کسانی نیز، در حسرت چپا و لها و جولان دادن‌های خود در رژیم وابسته پهلویها، خواهان بازگشت سلطنت هستند، از طرف دیگر اگر توان نسبی حل معضلات در رژیم شاه را با رژیم خمینی مقایسه کنیم، کفه ترازو به نفع اولی سنگینی خواهد کرد. اما این جزئی از واقعیت، آشهم جزء بسیار کوچکی از واقعیت‌های جامعه متحول ایران، محبوب میشود. قبل از بسط این موضوع بایستی بچند نکته اشاره نمود:

۱- رژیم ضدبشری خمینی در مرحله فروپاشی قرار دارد. گذشته از تشدید مبارزات مردم در بطن جنبش ملی مجاهدین خلق، فعل و انفعالات و قطبی شدن جامعه نیز مؤید این نظر است.

۲- تقلای ضد انقلاب مغلوب در خارج - یا بقول خودشان «فعالیت‌های بیرون مرزی»

۱- برای جلب "امدادهای غیبی" شیزدرا ارتباط با تحول جامعه و خیزش موج انقلاب معنی پیدا میکند. اعلان نمایشاتی از قبیل تشکیل "شوراهای مشروطیت" در خارج از کشور، ادعای تشکیل "تادسرا اندازی" از طرف رضا پهلوی و ادعای بختیار دایربرلسک گفتن مردم به فراخوان "تظاهرات آرام"، از همین شگردهای اوهمام گرایانه سرچشمه میگردد.

۲- گرچه قدا انقلاب مغلوب هدف این تلاشها را ارتباط ارگانیک بین "تلاشهای درون و بیرون مرزی" برای "قیام" اعلام نموده، اما از آشجا کذب تا بید خود نویسنده مقاله کیهان لندن کمیت آقایان در داخل کشور بشدت لنگ است، این نوع تلاشها سمت و سوی خارج از مرز دارد و هدفش در یک کلام برای جلب نظر اربابان ما و راه بحار و بارگیری از یمن و سایر رژیم در حال فروپاشی خمینی، بخصوص از آخوندهای با اصطلاح "ملمان واقعی" است.

نویسنده مقاله در ادامه بحث خود با استناد به گفته تالبران، صدراعظم فرانسه، درباره زکشت یورپونها، این نکته را به سلطنت طلبان پیام میکند که جدا قبل از آنچه بر سر سلطنت آمد درسی بگیرند و در این واقفای بی "مایه" بودن، برای فعلیت سیاسی، کمی بیشتر برگردار و پندار و گفتار خود حاکم باشند. گذشته از فساد حاکم بر تاروپود اجتماعی این جماعت، چنان تفرقه و نفاق در میان این طیف ضد انقلاب مغلوب حاکم است که چندی پیش یکی از عقلای استعمار شهب زده بود که در عالم واقع تنها استادگان شمارش میشوند. نویسنده در این مورد ادامه میدهد: "ولسی خوش خیالی محض است اگر بپنداریم که سلطنت به همان گونه می تواند به ایران برگردد که یورپونها دو قرن نوزدهم با زکشتند. در آنجا چند کشور فاتح اروپایی، امپراتوری را به تسلسل فرستادند و پادشاهی را با زگرداندند. حتی نمونه اسپانیای که در دسترس تر و ملموس تر است، نباید تا شیرگمراه کشنده بر ذهن داشته باشد، زیرا نخست باید فرانکویی پیدا کرد و پس به زکشت پادشاهی به شیوه اسپانیایی شد؛" بعبارت دیگر نویسنده با درک نفاق و فساد و تفرقه بین ایادی سلطنت طلب، این نکته را در رضا پهلوی و هوادارانش پیغام میکند: با زکشت سلطنت به ایران به طریق "یورپونها" میرنویست، زیرا که در آن مقطع نابلیتون - امپراتور مورد اشساره نویسنده - به لحاظ فتوحات خود در اروپا خطر عمدهایی برای منافع کشورهای اروپایی و بخصوص امپراتوری بریتانیا محسوب میشد. باین لحاظ جایگزین کردن وی به خاندان بوربون در فرانسه، و با زکشت به استبداد قبل از انقلاب کبیر، با مساعدت و همراهی این نیروها ممکن شد. در زمان فعلی این نوع زکشت "استبداد" سه ایران میرنویست، زیرا از یک طرف رژیم خمینی با تمام هرج و مرج حاکم بر ذاتش در خدمت منافع امپریالسم قدم برمیدارد و از طرف دیگر "سلطنت"، به لحاظ کمیت لنگ و عدم یکپارچگی، نمیتواند نقش آلترنا شیزدرا رژیم خمینی را بازی کند. حتی در مورد با زکشت "ملموس" تری از نوع خوان کارلوس در اسپانیاییز، فعلا نمیتوان امید چندانانی باین طریق داشت، زیرا در ابتدا بایستی ژنرالی مثل "فرانکو" پیدا کرد تا وی با کشتار وسیع از نیروهای آلترنا شیوا انقلابی - بعضی کشتار مجاهدین - راه را برای با زکشت شما هموار سازد. البته چون در حال حاضر آدمکشان "ارباب مهر" با کشته شده اند و یا در خدمت "امام مستضعفان جهان" قرار گرفته اند

به نظیر فردوست به پس این شق بقدرت رسیدن هم فعلا منتفی است. اما رهنمود نویسنده به رضا پهلوی بعد از مقداری روضه خوانی درباره مضار استبداد، آثم در لفافه ایما و اشاره، اینست: تو که میدانی، ما هم میدانیم، ارباب هم میداند که قباي "قهرمان" شدن بقامت تو برآزنده نیست. پس بجای اغراق گوییهای مضحک، از آن دست که چندی قبل از طرف امینی عنوان شده بود و طبق آن "پادشاه جوان" میبایستی در یک منطقه "آزاد شده" ایران مستقر گردتا "مردم" امیدوار شوند به وارث تاج و تخت ایران باید نقش تلفیق کننده نیروهای ملی مخالفیمیتی را ایفا کنند تا چنان که دلخواه خود و نیز هست، "پادشاه همه ایرانیان باشد"، در ادامه این رهنمود اضافه میکند: "شاید در آینده بی دورپا نزدیک، وارث تاج و تخت ناگزیر شود به خاطر همه چیز یا هیچ چیز، تمامی مسئولیت پیروزی یا شکست را بپذیرد و پیشاپیش بتازد. اما خوشبختانه هنوز چنان روزی نرسیده است... همین واقعیت که سیاستمداران ملی هرکاری و هر ابتکاری را به نام پادشاهی مشروطه می کنند، حکایت از وزنه سنگین پادشاه در ایران آئینده خواهد داشت." بقول مارکس تاریخ تکسرار میشود و بار دوم بصورت مضحکه این مضحکه چندین بار در ایران تکرار شده: بقدرت رسیدن رضا خان، شکست نهضت ملی بر جبری دکتر مصدق، بازگشت محمد رضا شاه بقدرت از طریق کودتای ۲۸ مرداد، این دور مسلسل شوم استبداد ارتجاع، با شرکت شاه و شیخ، در یک نقطه بایستی پایان پذیرد. مافلا در وراء دفن استبداد، یعنی سلطنت، در تکاپوی برانداختن ریشه ارتجاع، یعنی شیخ هستیم. اما در این میان ابدشولوکهای سلطنت طلب در پی تقلید از شیخند، اگر وی باشگرد "همه یسا هم"، در خلا "رهبری" که شاه با اعدام و زندان فرزندان دلیر خلق به جا معما حقیقه کرده بود بزرگترین شیادی تاریخ معاصر را "کارگردانی" کرد، ایشان باشگرد "پادشاه همه ایرانیان"، آثم در عین اعتلا و تعمیق انقلاب دموکراتیک نوین، میخواهند آب رفته را بجوی بازگردانند. پرسیدنی است که این "پادشاه همه ایرانیان" اصولا چه محلی از اعراب دارد؟ البتدا ایشان در منطق اخیرشان بمناسبت "تشکیل شورای مشروطیت فرانسه" در کمال گشاده دستی بیش از ۹۰ درصد مردم ایران را هواخواه سلطنت مشروطه معرفی کردند. از طرف دیگر روزنامه های "برون مرزی" رجال با اصطلاح ملی از نوع بختیارومدنی و امینی و... در مورد "تظاهرات میلیونی" آرام مردم تهران در پاسخ به دعوت یکی از همین "رجال" چنان قلمفرسایی کرده اند که گویی بیش از نیمی از مردم ایران را نیز طرفداران این آقایان تشکیل میدهند. ظاهرا با این قدرت "سلطنت" بایستی فی الواقع مبارزه ملحا شده را تعطیل کرد و از بودای آزادی و استقلال و پیشرفت و آبادانی گذشت!

اما گذشته از دن کیشوت با زیبهای این جماعت، خوبست چند نکته را یادآوری کنیم تا نویسنده مقاله مزبور، که سابقا ممتد قلمزنی در "کیهان در هرکجا" دارند، خدای ناخواسته فکر نکنند هنوز هم در عصر عوامفریبی سر میبریم:

الف- هرکس که با تاریخ مشروطیت و نحوه استقرار رژیم مشروطه در ایران آشنا باشد با این معنا موافق خواهد بود که اصولا "مشروطیت" بعنوان یک ترمیم در مقابل استبداد مطلق سلطان مطرح شد و رژیم مشروطه از موضع قدرت به مظفرالدین شاه تحمیل گردید. اما بمحض بروز اولین ضعف، محمدعلی شاه مجلس را بتوبیست.

امروز، بعد از هشتاد سال، در حالی که شاه سلطنت با یک قیام همگانی از بیخ و بن برچیده شده و در زباله دانی تاریخ برای همیشه دفن گردیده است، صحبت از بازگشت آن با التزام مدعی سلطنت به اصل مشروطیت، درست مانند خواب ملا نصرالدین است. سلطنت طلبان اینک، بعد از دفن بساط سلطنت، به شوع مشروطه آن دل خوش کرده اند، آنهم از موضع شکست و ضعف و در حالی که بقول خود نویسنده مقاله، این "بساط" هیچ ارزش "معاملاتی" ندارد.

ب- در عالم واقع میدانیم در ایران یک انقلاب سترک، مردمی و دموکراتیک با خصلت گسترده اجتماعی - سیاسی خود در حال تکوین است. نیروی محوری این انقلاب یعنی مجاهدین خلق، رژیم خمینی یعنی شاه دهم زاد سلطنت را، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ ایدئولوژیک، اساساً ورشکست کرده اند. آنچه باقی مانده، به هم زدن تعادل قوا در عرصه نظامی است. نحوه دسترسی به این هدف را مسعود رجوی چنین بیان میکند: "حرکات اعتراضی جمعی کذب و قوربا عملیات نظامی غیر رودررو همبراه بوده و خواهد بود، حائز یک فایده استراتژیکی بسیار مهم نیز هست که همانا گره گشایی برای حل معادله گسترش آتش می باشد. یعنی از آنجا که دشمن خلق با المال در مواجعه با قوه قهریه عموم خلق سرشکون میشود و از آنجا که به میدان آمدن مردم و تجهیز آنها برای قیام عمومی مقدماتاً مستلزم درهم شکستن طلسم خفقان است، و از آنجا که این امر بدون وارد آمدن یک ضربه کار ساز و متمرکز به دشمن امکان پذیر نیست، بنا بر این آنچه در دوران تدارک قیام واجدا اهمیت تعیین کننده استراتژیکی است گسترش آتش، مقاومت عادلانه می باشد." (شورا، شماره ۶ و ۷، سال ۶۴). عبارت دیگر، انقلاب مادران مرحله، برای از هم پاشیدن نهایی رژیم فئودالی و ولایت فقیه، در حال اعتلا و گسترش است. در واقع "حل معادله گسترش آتش در مسیر رنگونی" در این مقطع، صورت نهایی مساله انقلاب را تشکیل میدهد. در چنین شرایطی سخن از "پادشاه همه ایرانیان" گفتن به بانک خروس بی محل بیشتر شباهت دارد تا به عرضه یک راه حل معقول سیاسی.

ب- با آنچه در بالا آمد، ما در بهترین حالت رفا پهلوی را میتوانیم "پادشاه" طیفی بخواهیم مرکب از مخالفان بی پشتوانه مردمی و عمدتاً "برون مرزی" از شوع بخشبار، آمینی، مدنی، با جمعی از "آیات عظام" که عمری بنا مالام، در ترویج جهل و خرافات کوشا بوده اند. آشخور سیاسی - اجتماعی هم این طیف در واقع یکی است. مرتضی راوندی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران از "اندرز نامه اردشیر" یاد میکند که در آن، اردشیر با بکان، نحوه اداره مملکت را به پادشاهان بعد از خود توصیه میکند. به شمدی از این اندرزها توجه کنید تا معنای "پادشاه همه ایرانیان" کیهان لندن روشن گردد: "اردشیر از پیوستگی میان دین و شاهی سخن میگوید و معتقد است پادشاهی و دین دو برادر همزادند که همگام و مددکار یکدیگرند. در عین حال اردشیر از اینکه پیشوایان مذهبی به مبارزه سلطان برخیزند سخت بیمناک است... سپس اردشیر اندرز می دهد که شاه باید همواره خود را هواخواه جدی دین معرفی کند و کاشی را که بدنام دین علیه سلطنت برمی خیزند، بدنام 'بدعت گذار' و 'مخرف' از میدان بدر کند." با این تفصیل، تبلیغ عنوان "پادشاه همه ایرانیان" از طریق کیهان لندن، نشان دهنده تلاش برای یارگیری "برون مرزی" از "آیات عظام" است. دست

به قلمان کیهان لندن خوب میدانند بمصداق "سگ زرد برادرشغال است" دعوای آنان با خمینی یک دعوای خانگی است و از آنجا که باید در عالم واقع هم مبارزه یی، بقول آقای رجوی با "توپخانه سنگین کاغذی" انجام دهند، نوک تیزایسین توپخانه بایستی بسمت نیروهای ملی، مستقل، انقلابی و دموکرات باشد. باین لحاظ در حالیکه رژیم خمینی بخاطر جنا یا تش مورد سرزنش قرار میگیرد، این سرزنش هیچگاه "آیات عظام" را - که گویا نمایندگان اسلام واقعی هستند - شامل نمیشود. ت - نویسنده از "وزنه سنگین پادشاهی در ایران آینده" سخن میگوید و بزعم وی تمام "رجال" ملی و مستقل نیز هرکاری را بنام پادشاهی مشروطه انجام میدهند، زیرا آنان نیز به این "سنگینی" پی برده اند. بیاد داریم که، بخصوص بعد از مقطع ۲۵ خرداد، این "رجال"، یعنی بختیار و مدنی و همپالکی ها خود را از چسب سلطنت طلبی کاملاً بری میدانستند و حتی بخود "اتهام" مصدق دوستی میزدند. اما با پیشرفت مراحل انقلاب و پایان گرفتن دوره عوام فریبی بر اثر ادامه مبارزه انقلابی مسلحانه این "رجال" رفته رفته بسمت قطبهای مورد نظر متمایل شدند. قرار گرفتن این میوه چنان سیاسی در اردوگاه سلطنت طلبان و تلاش برای یارگیری از "اهریمنان فعلاً حاکم" دیروز که امروز به "دوستان ارجمند" تبدیل شده اند، متبعاً از قانونمندی زیرا است: در روش تعمیق انقلاب، هر عنصر و جریان طبقاتی نسبت به ماهیت طبقاتی یا در قطب انقلاب و یا در قطب ضد انقلاب قرار میگیرد. در این جریان قطبی شدن جامعه، میانه بازی سرنوشتی جز حذف شدن یا انفعال بدشال ندارد. باین لحاظ، سلطنت طلبی "رجال" ملی هیچ وابطه یی با وزن (کدام وزن؟) "شاه جوان" نداشته و نخواهد داشت. این "رجال" و امثالشان، در مقابل سیل خروشان انقلاب دموکراتیک نوین، بشا چار دست از دودوزه بازی برداشته و، متاثر از ماهیت طبقاتی خود، به قطب ارتجاع رجعت کرده اند. در این بازگشت نیز، تضاد با خمینی در مرحله دوم قرار دارد. کافی است به شریاتشان نظری بیندازیم تا به عمق فسادشان پی ببریم. باید قلمزنان کیهان لندن و همزاد و همفکرش، کیهان تهرانی و نیز دیگر "کیهان" های "هرجایی" یادآوری کرد که سیل انقلابی که آنها دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی را از میان برکنند، از بابت "وزن شاه جوان" نگرانی چندانی ندارد!

رودر روی جمهوری اسلامی با هنر تئاتر

غلامحسین ساعدی

مطلب زیر متن سخن رانی غلامحسین ساعدی است در لندن که به دعوت کانون
ایرانیان مقیم لندن در نهم ژوئیه ۸۵ ایراد شده است.

با زدن بسته شدن، گشاد دستی و تنگ دستی، افشاگری و مخفی کاری، بخشش و
خست در امرینما، بیشتر کار دور بین است ولی در هنرینما چنین نیست. در سینما
قصدای ساخته و پرداخته می شود که با هدف بخصوصی روی پرده بیاید. در این هدف
بخصوص ممکن است امر تجارت در کار باشد یا امر معرفت به زندگی. اعتبار سینما در
امر معرفت است. فیلم تجارتی، انگ تجارتی به پیشانی دارد. در تئاتر نیز چنین
است. تئاتر تجارتی داریم و تئاتر معرفتی داریم. ولی در کمدوکا و نمایش نقش هنر
نمایش نشان دادن ذات خوب و بد آدمی است. افشا کردن هویت انسانهاست. بدین
دلیل در هنرینما، چه در امرینما و چه در تئاتر، آدم خوب و آدم بد داریم. آدم
زشت و آدم زیبا داریم. آدم پول دار و آدم بی پول داریم. آدم خسیس و آدم دست و دل
باز داریم. در هنرینما پیش خصلت های آدمیزاد بیرون می ریزد و به قضاوت تماشاچی
اعتبار می بخشد. تماشاچی تا رتوف با شخص تا رتوف آشنا می شود که تا آنروز آشنا
نبوده. تماشاچی مکبث، هم با مکبث هم با لیدی مکبث آشنا می شود که تا آنروز آشنا
نبوده. تماشاچی باغ آلبالو با اشخاصی آشنا می شود که در حول و حوش خودش فراوان
بوده اند. ولی هیچوقت آنها را نمی شناخته. حتی در تراژدی های یونان قدیم به
آدمهایی بر می خوریم که امروزه روز هم نمونه هایی از آنها را پیدا می کنیم. آنتیگون
امروزه با شکل و شمایل دیگری بدبختی خود را بدوش می کشد. همچون خواهری که دم در
زند ان اوین ابتهاده و آرزو دارد که جسد پدرش را بدستش بدهند تا در گوشه ای چال
بکشد. با آدمهایی که در کمدی های آریستوفان وجود دارند، امروزه بگونه دیگری
این گوشه و آن گوشه پلاسند. از توضیح واضحات بگذریم. کار تئاتر با زک کردن و بخشش

و گشاده دستی و صراحت است. در تئاتر، تقلب امر مذمومی است. در تئاتر بستن در به روی ژموزانشانی و نشان دادن انسان تک بغدی امر مذمومی است. در هنر نمایش انسان با تمام خصلت هایش ظاهری می شود. بد اخلاقیها و خوش اخلاقی ها، خست و گشاده دستی، حسد و بی غیرتی، تشنگی و گرسنگی، پر خوری و پو آثامی، به این دلیل هنر نمایش مطلقاً جنبه تبلیغی ندارد. در نمایش فقط امر نمایش مطرح است؛ نمایش انسان و زندگی انسان. ولی وقتی نمایش وسیله تبلیغ شود، دیگر نمایش نیست، فقط وسیله تبلیغ است. ابزار ساختن از هنر، دقیقاً شبیه خریدن لوازمی است برای رفع و رجوع زندگی؛ و حال هنر نمایش بی آنکه جمهوری اسلامی به آن اعتقاد داشته باشد، ابزار کار شده است. و از آنجا که در حکومت جمهوری اسلامی همه چیز مورد مصرف واقع می شود، امر نمایش هم این گونه و این چنین است.

جمهوری اسلامی حتی برای امور نمایشی، ستاد درست می کند، مثلاً برای جشنواره تئاتر فجر و جشنواره های دیگر؛ و آن وقت آخوند شبشوی غافل از هنری بنام حجت الاسلام سید محمد خاتمی، وزیر ارشاد اسلامی، حضور پیدا می کند و دستورات نمایشی را صادر می کند. در چنین جلسه یی ابتدا ثقة الاسلام نادری، قائم مقام جشنواره و نماینده بخش هنری دفتر حوزه علمیه قم، گزارشی از جلسات پیشین جشنواره ارائه می دهد و پس از آن حجت الاسلام خاتمی نکات مهمی در مورد هنر تئاتر این چنین ایراد می کند: " باعث خوشحالی است که یک جریان دائمی در مورد تئاتر وجود پیدا کرده است. آرکانهای مخلص که می توانند بدون غرض کمک کنند، در مورد یکی از حساس ترین شاخه های فرهنگ جامعه کار کنند." حجت الاسلام انگار به بیت الخلا رفته باشد، یک بار را این گوشه و یک بار آن گوشه گذاشته و تمام کثافت جمهوری اسلامی را بر سفره هنر می ریزد. این کثافت، ادعای تمام خواهی است. حجت الاسلام می فرماید: " بعد از انقلاب در مسائل هنری بخصوص سینما و تئاتر یک تحول عمیقی رخ داده ولی به مصداق فرمایشی که امام فرمودند، باید از زیر صفر شروع کرد." رژیم در مورد این دو مقوله هنری تاکید فراوان دارد. بیش از یک رژیم توتالیتار این چنین است. همه چیز باید از زیر صفر شروع شود. رژیمی که همه چیز را زیر صفر برده است مدعی است که فرهنگ بشری را هم باید از زیر صفر شروع کرد. نکته اینجا است که چنین حکومتی نه تنها همه چیز را درهم میریزد که حتی مدعی است باید هنر و ادب و هنرهای نمایشی را از این رویه آن روبکند. مراعات آید از این زندگی - که سالار باشم کنم زندگی! جمهوری اسلامی چون مرده پرست است، در مورد مسائل فرهنگی هم حکم صادر می کند که مرده ها را جمع کنند. اشتباه تمام حکومت های تمام خواه همین نکته است؛ زیرا جسد مرده ها را می شود زیر خاک کرد، ولی فرهنگ و هنر که مردنی نیستند، مرده ها را جمع کنید، ولی عناصر فرهنگی هیچ وقت نمی میرند، همیشه زنده اند و شما را بالاخره دفن خواهند کرد.

چندی پیش وزیر ارشاد اسلامی در جلسه بررسی اساسنامه تئاتر فجر سخنانی ایراد کرد و گفت: " ما در ملاقاتی که با امام داشتیم، امام به دو مسئله اشاره فرمودند که قابل تأمل است. ایشان از یکی از تعزیه هایی که در تلویزیون نشان داده شده - بود، به شدت انتقاد کردند و دیگر اینکه درباره تئاتر گفتند: اینها چیست که کسی می آید و یک حرفهایی می زند، داد و فریاد می کند که اطلاق بل فهم نیست و هیچکس از

آن چیزی نمی‌فهمد. اینکه امام از کدام تعزیه انتقاد داشته‌اند، بحث جداگانه‌یی است. اما در مورد تأثیر بنظر می‌رسد بیان امام کلی بوده، تأثیرهایی که از تلویزیون پخش می‌شوند برای اوقابل فهم نیستند و زبان آن زبانی دربرگیرنده نیست. بدین ترتیب جمهوری اسلامی چهره دیگری از خود نشان می‌دهد، آقای وزیر نتیجه می‌گیرد که "اینجا بحث اسلامی و غیراسلامی در میان نیست، یعنی بحث از محتوا نیست، اگرچه محتوا در جای خود از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. اصل کلام امام این بوده که اینها چیست که نشان می‌دهید و کی از آنها سر در نمی‌آورد... یکی می‌آید، دور می‌زند و داد و فریاد می‌کند..." وزیر ارشاد می‌گوید "پس رده خوانی از همان مقولاتی است که کمتر بدان توجه شده پرده‌داری هنر غیر وابسته است." منظور ایشان از غیر وابستگی چشم‌پوشی از امکاناتی است از قبیل نور، دکور و امکانات صوتی، که گاه باید مقداری از آنها از خارج وارد شود. این آخوند شیخ پشم‌الدین نمی‌داند که با پرده‌داری چه کارها که نمی‌شود کرد: هم از بابت نور، هم از بابت دکور و هم از بابت بازیگر و امکانات صوتی، اینها از خارج وارد نمی‌شود، از فرهنگ ملت مقام و سرچشمه می‌گیرد.

در یکی از نشریات "معتبر" رژیم آمده است که اخیراً برنامه‌های درسی تأثیر توسط گروه انقلاب فرهنگی برنامه‌ریزی شده است، این نشان دهنده رفتار آخوند هاست: بالای سربگ جسد دعای تلقین می‌خوانند، جمهوری اسلامی پا را از این هم بالاتر می‌گذارد و به موشکافیهای جدیدی می‌رسد (آنها نمی‌فهمند که تأثیر به همه چیز نیاز دارد؛ در تأثیر زندگی مطرح است، و همه چیز را باید شناخت و در هر زمینه باید شناخت. در دنیای تأثیر برای نویسنده و کارگردان و بازیگر، تأثیر ابزاری اصلی کار شناخت دنیا است) و بصورت جدی ولی با اصطلاح عهدبوقی مطرح می‌کنند که خواندن نجوم در کلاسهای اول دانشکده تأثیر چه لزومی دارد (یا مقدمات ریاضیات و آمار)، و با درس‌های آخر دانشکده اجرای کارگاهی نمایش‌های ایرانی مطلقاً بی‌معنی است. و بعد می‌گویند: به مفهومی عینی دست نیافتیم، چرا که ما نه در ادبیات نمایشی آنقدر پیش رفته‌ایم که آثار خاص کارگاهی داشته باشیم و نه در شیوه‌های متعدد اجرایی رسیده‌ایم که کارگاه یکی از شیوه‌های کار ما باشد. رژیم جمهوری اسلامی مطلقاً معنی کارگاه را نمی‌فهمد، و بدتر از آن، معنی کارگاه تأثیر را نمی‌فهمد، و بدتر و بدتر از همه، اصلاً معنی تأثیر را نمی‌فهمد، ضوابطی برای هنر نمایش تعیین کرده است که دقیقاً دلخواه خودش است. بعنوان مثال یک هنرپیشه زن در مصاحبه‌بی گفته است که هنرپیشه زن اگر چارچوب جدید سینما را بپذیرد بهتر از گذشته می‌تواند کار کند. این حرف یعنی تن دادن به چارچوب جدید سانسور، یعنی زن هنرپیشه باید زن بودن خودش را انقی کند و تبدیل شود به موجودی که جمهوری اسلامی از آن می‌سازد: نه تنها باید در "حجاب اسلامی" باشد که حتی باید در موقع حرف زدن صدای زنانه نداشته باشد.

هاشمی رفسنجانی در پیامی بمناسبت پنجمین جشنواره تأثیر خوزستان چنین می‌گوید: "پنجمین جشنواره انقلاب اسلامی در شرایطی برگزار می‌گردد که رزمندگان توانمند اسلام در جبهه‌ها، هر روز در تاریخ صحنه‌هایی را ثبت می‌نمایند" و بعد اضافه می‌کند: "شما در جشنواره‌یی گردهم آمده‌اید که می‌خواهید بدایع هنر تأثیر را

از ذهنهای پویا در واقعیت زمان و مکان بکشائید" و با اضافه می‌کند: "آنهايي که از نزدیک با صحنه‌های جنگ و نیروهای دلاورانه اسلام روبرو بوده و هجوم وحشیانه مدامیان وابسته به جهاشواران جهاشی به شهرهایشان را مشاهده کرده‌اند ..."

و آخر نتیجه می‌گیرد: "عزیزان هنرمند ما در همه زمینه‌ها باید بسیج شوند و آخرین دستاوردهای انقلاب را برای آیندگان جمع‌آوری کنند" مضحک تر از این در مورد آثار چيزی نمی‌شود گفت. انگار که هنرمند تا تر هم باید در جبهه باشد، هم پاسدار باشد، هم در بنیاد شهید و در عین حال، هم در صحنه تا تر. اتفاقاً این کار را هم کرده‌اند، چرا که بسیاری از آثارها بوسیله پاسداران اجرا می‌شود. نمونه‌های فراوانی از این شوع اجراها در شهرهای مختلف بروی صحنه آمده و البته توسط پاسدارانی که نه تا تر می‌فهمند، نه هنر با زبانی را می‌شناسند. سرپرست هنرهای نمایشی با صراحت کامل در مورد تا تر می‌گوید: "هدف ما اینست که به سالنهای تا تر قداست مسجد و به سکوها و صحنه‌ها قداست منبر را بدهیم" یعنی مسجد جای سالن تا تر را می‌گیرد و آنچه باید در صحنه تا تر اتفاق بیفتد در مسجد اتفاق می‌افتد و باز یگران، فقط خواننده‌ها هستند و صحنه تا تر، همان منبر است و باز یگراملی بالای چنین سکویی می‌رود و از عذاب دوزخ و قتل و خون و شهادت شروع می‌کند و آخر سر به تبلیغ مرگ می‌پردازد. تا تر از نظر جمهوری اسلامی وسیله‌ای است برای تبلیغ مرگ. با آنکه در همه زمینه‌ها مرگ پروری و شهید پروری را تبلیغ می‌کنند تا تر نیز وسیله خوبی است برای این شیت آنها. محمد علی رجایی رئیس جمهور قبلی رژیم در پیامی به مناسبت تا تر گفته بود: "... درجا معاً انقلابی ایران نیز ملت مسلمان و شهید پرور ایران از هنرمندان خود انتظار دارد که نمایش آنان ادامه‌دار شهیدان باشد."

چا رچوب سیاسی و ایدئولوژیک رژیم جمهوری اسلامی از آغاز تسلطشان روشن بود. نمایشنامه‌های فراوانی نوشته می‌شود و روی صحنه می‌آید. سالن تا تر و مسجد با هم جاعوض کرده‌اند. آنچه در مسجد می‌گذشت، به سالن تا تر منتقل شده و نمایش بمسجد رفته است. در یک رژیم تمام خواه همه چیز باید یکسان باشد. زندگی یک شکل، آدم‌ها یک شکل، افکار یک شکل، و هنر نیز همگون و یکسان. این نکته‌ها تنها در مورد سینما و تا تر، نه تنها در مورد قصه نویسی، که حتی در مورد هنرهای تصویری صادق است. زن از تابلوهای نقاشی حذف می‌شود، جای بنفشه و گل سرخ را لاله می‌گیرد، چرا که لاله سمبل شهید شدن و در خاک خفتن است. اما در مورد تا تر رژیم جمهوری اسلامی از تراژدی و کمدی صرف نظر نمی‌کند. یکی از صاحب نظران تا تر فعلی، با اسم عناصری، تراژدی و کمدی را فقط در مذهب می‌بیند. او مبلغ تعزیه خوانی و مصیبت خوانی است. مصیبت معنی مشخصی دارد ولی او "مصیبت نامه‌های شاد" هم کشف کرده است. مصیبت و شادی با هم کنار نمی‌آیند، ولی این حضرت استاد شادی و غم را کنار هم قرار داده و اسم هر دو را مصیبت گذاشته است. او در مقاله‌ای درباره مصیبت، از یک مصیبت نامه شادی آورده که حضرت علی با حضرت فاطمه است. این یک بدعت گذاری در هنر تا تر است. ولی نکته اینجاست که همه چیز به مذهب برمی‌گردد. آنهم مذهب دستوری و ساخته و پرداخته خوانده‌ها. هم چنانکه بالای منبر مردم را به گریه مینداختند و گاه گذاری نیز با شیرین زبانی، به خنده وامی‌داشتند، این خلعت خواندی را در همه زمینه‌ها اجرا می‌کنند: مرده پروری و غمگینی، مرده پروری و شادی.

مادر با سداران شعله شده باشد سرقبرچیه ها شان لبخند بزنند و خوشحال باشند و از سرقمرجوانان اعدام شده با تف و لعنت و نفرت رد شوند، و این مسئله را بطور دقیق در مورد تأثیر سزاجایز می دانند، پرده تأتری بازمی شود و سداران با سداران وارد صحنه می شوند و بالای قبرهای شهیدان و کشته شدگان جنگ شاخه های گل می ریزند، مادران خوشبخت تأثر بیرون می روند و مادران دیگری وارد صحنه می شوند و کنار گور بچه های اعدام شده خود خاک بر سر می ریزند و بسینه می زنند و گریه می کنند، شادی مادر شهید با سدار تبلیغ شادی است، و غمگینی مادر یک جوان مبارز دستمایه تبلیغ تسلیم و بدبختی، رژیم جمهوری اسلامی، تأثر را دستمایه تبلیغ ساخته است، رژیم جمهوری اسلامی که تلاش می کند تمام مسائل را بصورت دراماتیک در بیاورد، از یک طرف این امر را نفی می کند تا آنجا که یکی از عملیات رژیم "متخصص" تأثر، سنام رضا قاسمی، می فرماید: "بطور کلی در هیچ ادبیاتی فی نفسه با دراماتیک وجود ندارد." درام آفرینی و درام کشی یکی از تفادهای جمهوری اسلامی است در امر هنر.

مراعات آید از این زندگی که سالارباشم کنم بندگان

و حال رژیم آخوندها، از سالار هنرها، یعنی تأثر می خواهد بنده بسازد، ولی کور خوانده اند، از هنر آژاده تأثر بنده درست نمی شود، تأثر سالار و برداری است همیشه زنده و همیشه معترض، رودر رو می ایستد و با هر نوع نانجیبی مبارزه می کند، تأثر تسلیم شده و مرده دیگر تأثر نیست، این چنین تأثری سقزدها و رژیم های خونخواره است و تأثر زنده همیشه مشتی است بردها و رژیم های یاهوگو، مرده ها را جمع کنید، تأثرهای مرده را جمع کنید، تأثر زنده بکار خود ادامه میدهد، تأثر زنده خاندان تمیز می کند و شما تأثر توف ها را جارو میکند، تأثر در زمان ما اسلحه ای است که از کار نمی افتد و دوش بدوش تمام مبارزان مسلح دیگر تا آخر با آخوندها خواهد جنگید و تنش این رژیم گندیده را دفن خواهد کرد.

«نامه به دوستانم»

فرناندو گاردنال

روز دهم دسامبر گذشته، پدر روحانی فرناندو گاردنال، وزیر آموزش نیکاراگوئه، "از هرگونه مسئولیت مذهبی در جمع همراهان مسیح معساف" شناخته شد. نزاع بین دستگاه رسمی کلیسا و حکومت انقلابی نیکاراگوئه، در واقع از نخستین سالهای پس از انقلاب آغاز شد. در ماه ژوئن ۱۹۸۱، کنفرانس انقفاهای نیکاراگوئه خواستار استعفای چهارکشی شد که در دولت انقلابی ساندینیستها عضویت داشتند. بعد بواسطت کاردینال گارزالی، که در آن هنگام سمت "وزیر خارجه" واتیکان را داشت، مصالحه‌یی در عالی ترین سطح بیسن کلیسا و دولت انقلابی صورت گرفت که طبق آن کیش ها "بطور استثنایی و بسبب وضع اضطراری" اجازه یافتند در دولت باقی بمانند، ولی از آنها خواسته شد از انجام هر نوع ماموریت روحانی خصوصی یا عمومی خودداری کنند. چندی بعد، با تصویب قانون جدید کلیسایی و درخواست شخص پاپ، که مخالف قایل شدن هر نوع استثنایی بود، مساله دوباره مطرح شد. فرناندو گاردنال در نامه‌یی که متن کامل آن در زیر آمده است، توضیح می‌دهد که چرا باقی ماندن در دولت انقلابی را به ترک خدمت انقلاب و کیشش ماندن صرف ترجیح داده است. او در عین حال اعتقاد را سخ خود را به وحدت راه انقلاب و خواست خدا در این نامه بیان میکند.

طی سالهای اخیر (از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴)، بخصوص در سال ۸۴، بسیاری از دوستانم از کشورهای گوناگون، از مسیحی و هوادار مسیحیت، کاردینال، اسقف، کشیش، ژرژیت، راهب و راهبه و لائیک به مرا مورد توجه قرار دادند و برای من نامه نوشتند. در ماه های اخیر من بداین نامه ها پاسخ ندادم. ضمن سیاستزاری از آنان، در سکوت خود منتظر لحظه‌یی بودم که بتوانم تمام حقیقت را بگویم، چندبار مطبوعات ملی بین بین المللی از من حرف زدند و مطالب درست و نادرست عنوان کردند. اینک

زمان گفتن فرارسیده است .

من میخواهم پاسخ ساده و برادرانه‌یی بدهم و از مجادله ، که در وضع کنونی نیکا را کوته نابجا است ، بپرهیزم ، و در عین حال دیدم را از آنچه گذشته و آنچه است اینک میگذرد ، صادقانه بیان کنم . البته این ، دید محدود و نسبی یک نفر بیشتر نیست ، ولی بهر حال دید من است و عقیده دارم که باید آنرا با کاشی که بمن توجه دارند در میان بگذارم . این نامه بخصوص سرشار از بیاسگزاری است و هیچکس را از قلم نخواهم انداخت .

از پیش میدانم که عددی (البته شصت و شش) سعی خواهند کرد تا مطالبی را که خواهم گفت دستکاری کنند و تعبیر نادرستی از آن عرضه دارند ، با ایشمه گمان میکنم که باید حرفم را بزنم . در صفحاتی که بدنبال خواهد آمد می‌گویم مساله را روشن کنم (دربارا گرافهای ۱ و ۲) و مراحلی را که با هدایت خدا پیموده‌ام بداختار شرح دهم (دربارا گرافهای ۳ و ۴)

۱- فشارهای کلیسا و عذاب وجدان من

کمی پس از پیروزی انقلاب ساندیشیستی ، اسقفهای نیکا را کوته فشار آوردن به ما ، روحانیانی که در این انقلاب شرکت داشتیم ، را شروع کردند تا بدترک تعهدمان وادارند . در آن زمان پدر روحانی میکل اسکوتو وزیر روابط خارجی بود ، برادر من ، ارستو کاردنال ، وزیر فرهنگ و پدر روحانی ادگار پارسا رئیس و وزیر اجتماعی ؛ منهم مسئول سوادآموزی بودم . پس از ماهها کشمکش ، دست آخر در ماه ژوئن ۱۹۸۱ کنفرانس اسقفهای نیکا را کوته با اجازه داد تا بطور استثنائی ، بخاطر وضع بسیار وخیمی که کشورمان داشت ، کارمان را ادامه بدهیم ؛ در مقابل ما نیز می‌بایستی " دا و طلبانده " از برگزار کردن مراسم دعا یا تبرک بطور علنی یا خصوصی کنار بگیریم . از آن پس ، با وجود درخواست های مکرر ، دیگر با اجازه ملاقات و گفتگو ندادند .

هنوز یکسال از این تصمیم نگذشت بود که اسقفها دوباره ما را زیر فشار قرار دادند تا کارمان را در انقلاب برای همیشه رها کنیم . این فشارها بطور مستقیم بر شخص ما وارد نمیشد ، بلکه همواره از طریق وسایل ارتباط جمعی اعمال میشد . در دو سال اخیر واتیکان هم در این فشارها شرکت داشت ، بی آنکه بطور مستقیم عمل کند . از هنگامی که من انتخاب شد و وزارت آموزش را پذیرفتم ، فشارهایی که از راه وسایل ارتباط جمعی اعمال میکردند ، روز بروز بیشتر میشد ؛ بطوریکه در پایان سال ۱۹۸۴ متوجه شدم که دارند با من اتمام حجت می‌کنند ؛ با باید تعهدم در همگامی با انقلاب نیکا را کوته را رها کنم ، یا از ملک " همراهان مسیح " اخراج کردم و بسند مجازات های کلیسایی بتعلق و ممنوعیت تن در دهم .

پیش از این گمان میکردم می‌توانم امیدوار باشم که کلیسا ، کار مرا بعنوان خدمتی مذهبی ، از نوع تلمیذی ، طبق مثنی حضور روحانیت با احترام به سنت های فرهنگی ملی ، و جزئی از جریان تاریخی نوینی می‌بیند که ینفع فقرا موضع کیسری کرده است ، گمان میکردم می‌توانم امیدوار باشم که بین یک خواست یا یک دستسور کلیسایی و وجدان من هیچ گونه تضادی پیش نخواهد آمد .

در ماههای اخیر وقت زیادی را به اندیشیدن و مشورت کردن گذراندم. در عین حال کد برای کسب توانائی در گرفتن بهترین تصمیم، مدام دعا می‌کردم. من با کسانی که در معنویات صاحب تجربه‌ی عمیق بودند، کلیسا را دوست داشتند و روح حاکم بر "همراهان مسیح" را نیز خوب می‌شناختم، بهیچا حشوی همه‌جانبه در مورد خودم نشستم.

در چنین شرایطی، با قبول کامل مسئولیت و در عین صداقت، جدیت و واقع‌بینی است که می‌توانم ادعا کنم اعتراض وجدانم هیچ‌کدام را در زیر بار فشاری که مقامات کلیسایی وارد می‌آورند، فروم. من خدا را به شهادت می‌گیرم که صمیمانه فکر می‌کنم در شرایط کنونی، اگر رسالت روحانی ام را در همبستگی با فقرا - آنطور که اکنون با کارم در انقلاب مردمی ساندینستی در نیکاراگوئه تحقق می‌یابد - کنار بگذارم، گناه بزرگی مرتکب شده‌ام.

یقین باطنی من اینست که تعهدم به نفع فقرای نیکاراگوئه، ناشی از خواست خداست، تمایلم به رها نکردن کاری که می‌کنم از خدا سرچشمه می‌گیرد؛ و امروزه برای من، وفاداری به انجیل و اجرای طرح خدا در مورد زندگی، عبارت از اینست که به مسئولیت‌هایی که اکنون بر عهده دارم ادا مدادم. من نمیتوانم خدایی را تصور کنم که از من بخواهد تعهدم را نسبت به مردم رها کنم. با تحلیل اوضاع و احوال، من به سادگی بدلائل بسیاری می‌رسم که آنچرا در عمق وجدان خود می‌اندیشم تایید می‌کنند. برخی از آنها را به اختصار بیان می‌کنم:

الف) روند انقلاب نیکاراگوئه، با همه اشتباهاتی که ذاتی همه امور بشری است (و من آنها را بنحوی روشن ترا حس می‌کنم چون از درون در آنها شرکت دارم)، روندی است که منافع فقرار را بالاتر از هر چیز قرار می‌دهد. بنا بر این از نظر سیاسی اجرای مشروع اولوستی است که کلیسای آمریکای لاتین برای فقرا قائل شده است. ب) من تابید می‌کنم که این جریان، با وجود اشتباهاتش، می‌کوشد تا الگوی طبیعی از انقلاب بوجود آورد. از جمله مشخصات اساسی این انقلاب، احترام به دین مسیحی - کد دین اکثریت مردم نیکاراگوئه است - و شرکت فعال تعدادی از رهبران دیندار در ساختن جامعه نوین است.

پ) تجربه کنونی ام من نشان می‌دهد که در میان جریانهای غیردینی، حضور من بعنوان یک کشیش، یک آدم مذهبی و مسیحی در بین انقلابیان، شاهد مستحضری در تابید ارزش و نقش ایمان شمرده می‌شود. من، فعالیتی را که اینک به عهده دارم، در روح مصوبه شماره ۴ درسی و دومین کردهمایی عمومی همراهان مسیح، و نیز در روح ماؤرست خاصی می‌بینم که با پاپ اعظم پل ششم در مقابل بی‌دینی، به عهده همراهان مسیح گذاشت.

ت) من، در پایان تربیت دینم، در سال ۱۹۷۵، عهد کردم که زندگی روحانتم را در خدمت فقرا بگذرانم و در این راه الهام الهی را در موقعیت‌های مشخص، راهنمای خود قرار دهم. از آن زمان به بعد بلطف خداوند، و با مشورت دائمی جامعه هم‌کیشانم به معنای وسیع و مقامات بالادست در "همراهان مسیح"، گمان می‌کنم به عهده وفا کرده‌ام. امروز با کار در انقلاب نیکاراگوئه، این عهد را بطور کامل با انجام می‌رسانم. ث) از آن زمان تا کنون من بعنوان کشیش، جوانان و بزرگسالان بسیاری را از

طبقات باطن با مرفه، تشویق کرده‌ام که به‌موثرترین وجه با تکیه به ايمان خود، در جهت آرمان فقرا فداکاری کنند؛ در نیکا را گوشت، جبهه‌هایی بخش‌ناپذیر نیست مدافع این آرمان بود، شمار نسبتاً زیادی از آنان توصیه‌مرا پذیرفتند و نقش عامل تسهیل‌کننده جریان را در میان توده‌ها و در تار و پود باطن بازی کردند؛ از میان ایشان هزاران تن، از جمله شوهرخواهر و برادرزاده‌من، بقتل رسیدند، خون ریخته‌شده نژادی دیگر از پیوندهایی است که مرا به این آرمان و این مردم پیوند می‌دهد.

چ (بقین دارم که حضور ما در انقلاب نیکا را گوشت در این لحظه، از چنان اهمیت برخوردار است که، نه تنها برای خود این جریان، بلکه همچنین برای تمامی جریان‌های تحول اجتماعی که از آمریکای لاتین خواهد جوشید، از حد ما فراتر می‌رود، ما به الگو برداری عقیده نداریم، ولی تجربه‌ها روشن‌کننده و بویژه الهام‌بخش‌اند.

چ (من احساس می‌کنم روند انقلابمان آنقدر شو و بدیع است که درک آن از خارج آسان نیست، صمیمانه گمان می‌کنم که تحریکاتی که علیه ما می‌شود (بی‌آنکه ما تقصیری داشته باشیم)، نه مسئولیت‌هایی که بر دوشمان سنگینی می‌کند، و نه به‌سازش‌های هر تصمیمی که در حال حاضر می‌گیریم، هیچ‌یک خوب درک نمی‌شود، مدها نامیدی که از همه طرف دریافت کرده‌ایم دلیل بارز و قابل‌لمس این مدعا است.

ح (کشور کوچک ما، نیکا را گوشت، در مقابل سیل تهمت‌ها و اطلاعات دروغ‌تقریباً طور کامل سی دفاع است؛ هدف این تهمت‌ها و اطلاعات دروغ، سلب مشروعیت و بی‌اعتبار ساختن کشور ما است تا از این راه آسان‌ترین توان تجاوز و نظامی به آن را توجیه کرد، آرمان خدمت به مردم، که آرمان درستی است، ما را به شنیدن تمامی این کثافت‌ورسویی و امبدارد، ما، می‌توانیم کاری بکنیم، به این دلیل است که در بطن انقلاب با استواری، در کنار مردم باقی خواهیم ماند و به آن‌هایی که کوشش‌ناو دارند، با تمام نیروی اعتبار روحانی و تمام نفوذ معنوی که در میان دوستانمان داریم فریاد خواهیم زد؛ "اِشها مات دروغی را که در باره نیکا را گوشت شایع می‌کنند، باور نکنید؛ ما، مثل همه افراد بشر، در مسیر حرکتمان اشتباه هم می‌کنیم، اما به‌آن‌طور که دشمنانمان ادعا می‌کنند، هدف‌های ما عادلانه، اصل، زیبا و مقدس‌اند." نیکا را گوشت امروز بیش از هر زمان، بشا همدان صالح برای تصدیق حقیقت و درستی راهش نماز دارد، و هم اینجاست که ما باید حاضر باشیم.

ح (رها کردن انقلاب، آن‌هم درست امروز، نقض تعهد در قبال فقرا تلقی خواهد شد، و از آن گذشته به رحمت خواهیم توانست بخودم بقبولانم که رفتنم، در عین حال، در حکم خیانت بمیهن نیست، عقلانی‌ترین تحلیل از اوضاع بین‌المللی به ما نشان می‌دهد که در هر لحظه امکان دارد ما، از حالت ملیتی مورد هجوم نیروهای فدا انقلاب (با پشتیبانی رسمی و علنی دولت کنونی ایالات متحده) به حالت ملیتی تحت‌الشغال مستقیم نیروهای نظامی این دولت درآئیم، تنها به این سبب که دولت مزبور انقلاب مردمی‌ناپذیرستی را قبول ندارد.

د (در حالی که تمامی کشور در حالت آماده‌باش عمومی است و ارتش‌ناپذیر نیست برای مقابله با هر نوع تجاوز و مستقیم نظامی آماده می‌شود، بمن دستور می‌دهند انقلاب را رها کنم، ما موربشی که، در صورت مداخله، به‌عهده‌من گذاشته شده خطرناک است، بخوبی مدانم که زندگی، بسیار بیشتر از زمان مبارزه با دیکتاتوری سوموزا، در

«نامه به دوستانم»

فرناندو گاردنال

روز دهم دسامبر گذشته، پدر روحانی فرناندو گاردنال، وزیر آموزش نیکاراگوئه، "از هرگونه مسئولیت مذهبی در جمع همراهان مسیح مساف" شناخته شد. نزاع بین دستگاه رسمی کلیسا و حکومت انقلابی نیکاراگوئه، در واقع از نخستین سالهای پس از انقلاب آغاز شد. در ماه ژوئن ۱۹۸۱، کنفرانسی اسقفهای نیکاراگوئه خواستار استعفای چهار کشیشی شد که در دولت انقلابی ساندینیستها عضویت داشتند. بعد بواسطت گاردینال گازارولی، که در آن هنگام سمت "وزیر خارجه" واتیکان را داشت، مصالحه‌یی در عالی‌ترین سطح بین کلیسا و دولت انقلابی صورت گرفت که طبق آن کشیش‌ها "بطور استثنایی و بسبب وضع اضطراری" اجازه یافتند در دولت باقی بمانند، ولی از آنها خواسته شد از انجام هر نوع ماموریت روحانی خصوصی یا عمومی خودداری کنند. چندی بعد، با تصویب قانون جدید کلیسایی و بخواست شخص پاپ، که مخالف قایل شدن هر نوع استثنایی بود، مسالمدوباره مطرح شد. فرناندو گاردنال دونا ماری کبه متن کامل آن در زیر آمده است، توضیح می‌دهد که چرا باقی ماندن در دولت انقلابی را به ترک خدمت انقلاب و کشیش ماندن صرف ترجیح داده است. او در عین حال اعتقاد را سخ خود را به وحدت راه انقلاب و خواست خدا در این نامه بیان می‌کند.

طی سالهای اخیر (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴)، بخصوص در سال ۸۴، بسیاری از دوستانم از کشورهای گوناگون، از مسیحی و هوادار مسیحیت، گاردینال، اسقف، کشیش، ژوئیست، راهب و راهبه‌ولاشیک - مرا مورد توجه قرار دادند و برای من نامه نوشتند. در ماه‌های اخیر من بداین نامه‌ها پاسخ ندادم. ضمن سپاسگزاری از آنان، در سکوت خود منتظر لحظه‌یی بودم که بتوانم تمام حقیقت را بگویم. چندبار مطبوعات ملی و بین‌المللی از من حرف زدند و مطالب درست و نیز نادرستی عنوان کردند. اینک

زمان گفتن فرارسیده است.

من میخواهم پاسخ ساده و برادرانه‌یی بدهم و از مجادله، که در وضع کنونی نیکاراگوئه ناجاست، بپرهیزم، و در عین حال دیدم را از آنچه گذشته و آنچه آینده اینک میگذرد، صادقانه بیان کنم. البته این، دید محدود و نسبی یک نفر بیشتر نیست، ولی بهر حال دید من است و عقیده دارم که باید اثر باکیانی که در من توجه دارند در میان بگذارم. این نامه بخصوص بر شار از سیاست‌گذاری است و هیچ‌کس را از قلم نخواهم انداخت.

از پیش میدانم که عده‌یی (البته نه شما) سعی خواهند کرد تا مطالبی را که خواهم گفت دستکاری کنند و تعبیر نادرستی از آن عرضه دارند، با اینهمه گمان میکنم که با بد حرفم را بزنم. در صفحاتی که بدشال خواهد آمد می‌گویم مساله را روشن کنم (در پاراگرافهای ۲۰۱) و مرا حلی را که دنیا هدایت خدا پیموده ام بداخته و شرح دهم (در پاراگرافهای ۲ و ۴)

۱- فشارهای کلیسا و عذاب وجدان من

کمی پس از پیروزی انقلاب ساندینیستی، اسقفهای نیکاراگوئه فشار آوردن به ما، روحانیانی که در این انقلاب شرکت داشتیم، را شروع کردند تا به ترک تعهدمان وادارند. در آن زمان پدر روحانی میگل اسکوتو وزیر روابط خارجی بود، برادر من، ارستو کاردنال، وزیر فرهنگ و پدر روحانی ادگار پارس و وزیر امور اجتماعی؛ من هم مسئول مواد آموزشی بودم. پس از ماهها کشمکش، دست آخر در ماه ژوئن ۱۹۸۱ کنفرانس اسقفهای نیکاراگوئه با اجازه داد تا بطور استثنائی، بخاطر وضع بسیار وخیمی که کشورمان داشت، کارمان را ادامه بدهیم؛ در مقابل ما نیز می‌بایستی "داوطلبانه" از برکنار کردن مراسم دعا یا تبرک بطور علنی یا خصوصی کناره‌گیرییم. از آن پس، با وجود درخواست‌های مکرر، دیگر با اجازه ملاقات و گفتگو ندا دادند.

هنوز یکسال از این تصمیم نگذشته بود که اسقفها دوباره ما را زیر فشار قرار دادند تا کارمان را در انقلاب برای همیشه رها کنیم. این فشارها بطور مستقیم بر شخص ما وارد نمی‌آمد، بلکه همواره از طریق وسایل ارتباط جمعی اعمال میشد. در دو سال اخروا تیکان هم در این فشارها شرکت داشت، بی آنکه بطور مستقیم عمل کند. از هنگامی که من انتصابم به دوزارت آموزش را پذیرفتم، فشارهایی که از راه وسایل ارتباط جمعی اعمال میگردد، روز بروز بیشتر میشد؛ بطوریکه در پایان سال ۱۹۸۴ متوجه شدم که دارند با من اتمام حجت می‌کنند؛ با بابت تعهدم در هنگامی با انقلاب نیکاراگوئه را رها کنم، یا از سلک "همراهان مسیح" اخراج کردم و بس. مجازات‌های کلیسایی تعلیق و ممنوعیت تن در دهم.

پیش از آن گمان میکردم می‌توانم امیدوار باشم که کلیسا، کار مرا بعنوان خدمتی مذهبی، از نوع تبلیغی، طبق مشی حضور روحانیت با احترام به سنت‌های فرهنگی ملی، و جزئی از جریان تاریخی نوینی می‌بیند که منفع فقرا موضع گیری کرده است. گمان می‌کردم می‌توانم امیدوار باشم که بین یک خواست یا یک دستور کلیسایی و وجدان من هیچ گونه تضادی پیش نخواهد آمد.

در ماههای اخیر وقت زیادی را به اندیشیدن و مشورت کردن گذراندم، در عین حال که برای کسب توانائی در گرفتن بهترین تصمیم، مدام دعا می‌کردم. من با کسانی که در معنویات صاحب تجربه‌ی عمیق بودند، کلیسا را دوست داشتند و روح حاکم بر "همراهان مسیح" را نیز خوب می‌شناختند، بمباحثه‌ی همه‌جانبه در مورد خردمندی‌م نشستم.

در چنین شرایطی، با قبول کامل مسئولیت و در عین مذاقت، جدیت و واقع‌بینی است که می‌توانم ادعا کنم اعتراض و جدا شدن نمی‌گذارد زیرا فشاری که مقامات کلیسایی وارد می‌آورند، بروم. من خدا را بشهادت می‌گیرم که صمیمانه فکر می‌کنم در شرایط کنونی، اگر رسالت روحانی ام را در همبستگی با فقرا - آنطور که اکنون با کارم در انقلاب مردمی ساندینستی در نیکا را کوئه تحقق می‌یابد - کنار بگذارم، گناه بزرگی مرتکب شده‌ام.

یقین باطنی من ایست که تعهدم به نفع فقرای نیکا را کوئه، ناشی از خواست خداست، تمایلم بدرها نکردن کاری که می‌کنم از خدا سرچشمه می‌گیرد؛ و امروزه برای من، وفاداری به انجیل و اجرای طرح خدا در مورد زندگی، عبارت از اینست که به مسئولیت‌هایی که اکنون بر عهده دارم ادا می‌دهم. من نمیتوانم خدایی را تصور کنم که از من بخواهد تعهدم را نسبت به مردم رها کنم. با تحلیل اوضاع و احوال، من به سادگی بدلائل بسیاری می‌رسم که آنچه را در عمق وجدان خود می‌اندیشم تأیید می‌کنند. برخی از آنها را به اختصار بیان می‌کنم:

الف) روند انقلاب نیکا را کوئه، با همه اشتباهاتی که ذاتی همه امور بشری است (و من آنها را بنحوی روشن ترا حساس می‌کنم چون از درون در آنها شرکت دارم)، روندی است که منافع فقرا را بالاتر از هر چیز قرار می‌دهد. بنا بر این از نظر سیاسی اجرای مشروع اولویتی است که کلیسای آمریکای لاتین برای فقرا قائل شده است. ب) من تأیید می‌کنم که این جریان، با وجود اشتباهاتش، میکوشد تا الگوی بدیعی از انقلاب بوجود آورد. از جمله مشخصات اساسی این انقلاب، احترام به دین مسیحی - که دین اکثریت مردم نیکا را گوشتا است - و شرکت فعال تعدادی از رهبران دیندار در ساختن جامعه نوین است.

ب) تجربه کنونی ام بمن نشان می‌دهد که در میان جریانهای غیردینی، حضور من بعنوان یک کشیش، یک آدم مذهبی و مسیحی در بین انقلابیان، شاید معتدلسازی در تأیید ارزش و نقش ایمان شمرده می‌شود. من، فعالیت را که اینک به عهده دارم، در روح مصوبه شماره ۴ درسی و دومین گروهی همراهان مسیح، و نیز در روح ما مؤسسه خاصی می‌بینم که پاپ اعظم پیل ششم در مقابل دبایستی بدیده همراهان مسیح گذاشت.

ت) من، در پایان تربیت دینم، در سال ۱۹۷۵، عهد کردم که زندگی روحانتم را در خدمت فقرا بگذارم و در این راه الهام الهی را در موقعیت‌های مشخص، راهنمای خود قرار دهم. از آن زمان به بعد یلطف خداوند، و با مشورت دائمی جامعه هم‌کیشانم به معنای وسیع و مقامات بالادست در "همراهان مسیح"، گمان می‌کنم به عهدم وفا کرده‌ام. امروز با کار در انقلاب نیکا را کوئه، این عهد را بطور کامل با انجام می‌رسانم. ث) از آن زمان تا کنون من بعنوان کشیش، جوانان و بزرگان بسیار را از

طبقات پاشن یا مرفه، تشویق کرده‌ام که بموشترترین وجه با تکیه به ایمان خود، در جهت آرمان فقر ا قداکاری کنند و در نیکاراکوئد، جبهه‌رهای بی بخش ساندینست مدافع این آرمان بود، شمار نسبتاً زیادی از آنان توصیه مرا پذیرفتند و نقش عامل تسهیل کننده جریان را در میان توده‌ها و در تاریخمان بازی کردند و ازمیان ایشان هزاران تن، از جمله شوهرخواهر و برادرزاده‌من، بقتل رسیدند. خون ریخته شده نیز یکی دیگر از پیوندهایی است که مرا به این آرمان و این مردم پیوند میدهد.

ج (یقین دارم که حضور ما در انقلاب نیکاراکوئد در این لحظه، از چنان اهمیتی برخوردار است که، نه تنها برای خود این جریان، بلکه همچنین برای تمامی جریان های تحول اجتماعی که از آمریکای لاتین خواهد جوشید، از حد ما فراتر میرود. ما به الگوبرداری عقیده نداریم، ولی تجربه‌ها روشن کننده و بویژه الهام بخش اند.

ج (من احساس می‌کنم روند انقلابیان آنقدر نو و بدیع است که درک آن از خارج آسان نیست. صمیمانه گمان می‌کنم نه تحریکاتی که علیه ما می‌شود (بی‌آنکه ما تقصیری داشته باشیم)، نه مسئولیت‌هایی که بر دوشمان سنگینی می‌کند، و نه بسیار به تأییدهای هر تصمیمی که در حال حاضر می‌گیریم، هیچ‌یک خوب درک نمی‌شود. صدها نامه‌ی که از همه طرف دریافت کرده‌ایم دلیل بارز و قابل لمس این مدعا است.

ج (کشور کوچک ما، نیکاراکوئد، در مقابل سیل تهمت‌ها و اطلاعات دروغ تقریباً بطور کامل بی دفاع است. هدف این تهمت‌ها و اطلاعات دروغ، سلب مشروعیت و بسی اعتبار ساختن کشور ما است تا از این راه آسان‌تر بتوان تجاوز نظامی به آن را توجیه کرد. آرمان خدمت بمردم، که آرمان درستی است، ما را به شستن تمامی این کثافت و رسوایی وامیدارد. ما، میتوانیم کاری بکنیم، به این دلیل است که در بطن انقلاب با استواری، در کنار مردم باقی خواهیم ماند و به آن‌هایی که کوشش‌ها دارند، با تمام نیروی اعتبار روحانی و تمام نفوذ معنوی که در میان دوستانمان داریم فریاد خواهیم زد: " اتهامات دروغی را که در باره نیکاراکوئد شایع می‌کنند، باور نکنید؛ ما، مثل همه افراد بشر، در مسیر حرکتمان اشتباه هم می‌کنیم، اما نه به آن‌طور که دشمنانمان ادعا می‌کنند. هدفهای ما عادلانه، اصیل، زیبا و مقدسند. " نیکاراکوئد امروز بیش از هر زمان، بشاهدان صالح برای تصدیق حقیقت و درستی راهش نیاز دارد. و هم‌اینجا است که ما باید حاضر باشیم.

ج (رها کردن انقلاب، آنهم درست امروز، نقض تعهد در قبال فقراتلقی خواهد شد، و از آن گذشته بزحمت خواهیم توانست بخودم بقبولانم که رفتنم، در عین حال، در حکم خیانت بمبهن نیست. عقلانی ترین تحلیل از اوضاع بین المللی به ما نشان میدهد که در هر لحظه امکان دارد ما، از حالت ملتی مورد هجوم نیروهای قدا انقلاب (با پشتیبانی رسمی و علنی دولت کنونی ایالات متحده) به حالت ملتی تحت اشغال مستقیم نیروهای نظامی این دولت درآئیم، تنها به این سبب که دولت مزبور انقلاب مردمی ساندینستی را قبول ندارد.

د (در حالی که تمامی کشور در حالت آمادهاش عمومی است و ارتش ساندینست برای مقابله با هر نوع تجاوز و مستقیم نظامی آماده می‌شود، بمن دستور میدهند انقلاب را رها کنم. ما موریتی که، در صورت مداخله، بعهده من گذاشته شده خطرناک است. بخوبی میدانم که زندگی، بسیار بیشتر از زمان مبارزه با دیکتاتوری سوموزا، در

خطر قرار دارد، اما نمی‌توانم مردم را رها کنم، هرگز آن‌ها را رها نخواهم کرد. من این آرمان را بیش از زندگی خود دوست دارم و درست در این لحظه، که مردم کشورم در معرض بالاترین خطرهایند و از سوی نیرومندترین کشورهای درین بست و مسورد شہمت قرار گرفته‌اند، از من میخواهند که آنرا کنار بگذارم.

۵) دستوری که بمن میدهند، مرا وامیدارد که بحکم وجدانم تصمیماتی بگیرم، اما متوجدان واقعیت می‌شوم که فشارهایی که انگیزه‌های دستور بوده‌اند نه‌ایک تا مل خدا شناختی سرچشمه می‌گیرد، نه‌ایک الهام انجیلی، و نه‌ایک ضرورت روحانی. من، در توافقی کامل با کلیسا، این حق را دارم که بگویم پاره‌یی از اسقفهای نیکا را - کوئط طرحی سیاسی برای خود دارند که، امروز هم مثل سابق، در تضاد آشکار با منافع اکثریت فقرا و کشورمان بنظر میرسد. واتیکان نیز، در مورد نیکا را کوئط، زندانی سیش‌هایی سیاسی است که از دعواهای اروپای شرقی سرچشمه می‌گیرند و به تاریخ خلق خدا در آمریکای لاتین - و بطریق اولی به روند انقلابی نیکا را کوئط - هیچ ربطی ندارند. در اینجا متوجه می‌شویم که سیاست واتیکان در قبال نیکا را کوئط با سیاست رئیس‌جمهور ریگان مطابقت دارد. می‌خواهند با کنار رفتن ما هر شوع مشروعیت را، بخیا ل خود، از انقلاب بگیرند.

در نیکا را کوئط دلیلی ندارد که بین کلیسا و انقلاب، مشکل مذهبی عمیقی پیدا شود. در اینجا هیچ یک از اصول ایمانی مسیحیت، هیچ آئین کاتولیکی، هیچ الزام اخلاقی مسیحی، مورد سؤال قرار ندارند. آنچه هست، یک مبارزه سیاسی است. اسقفها خود را آشکارا در کنار کسانی قرار داده‌اند که با انقلاب می‌تازند، کسانی که نابودی این رژیم و بازگشت به رژیم گذشته را آرزو میکنند. بنظر میرسد که اجرای اکید قانون کلیسایی ۲۸۵۳* در نیکا را کوئط، بهانه‌یی است تا از آن طریق توسط ما سعی در تضعیف انقلاب کنند؛ و اینک این اقدام بدانواع تجاوزهایی افزوده می‌شود که دولت آمریکا و متحدانش متوجه کشور کوچک ما کرده‌اند. آنها میخواهند کار کولیات را برای ازپای درآوردن داود، آسان کنند.

افزون بر آن، نحوه توجه اسقفها بکارما، چندان با دلسوزی و راهمناشی توام نبود. من شش بار از کنفرانس اسقفی نیکا را کوئط تقاضای وقت ملاقات کردم تا با آنان گفتگو کنم؛ آنها حتی پاسخی به نامه‌های من ندادند. دردناک است که انسان احساس کند مدام از طرف راهمنا یانش طرد می‌شود.

روز ۸ ژوئیه امسال، پیش از آنکه انتخاب من بعنوان وزیر آموزش اعلان شود، در نامه‌یی که به رئیس کنفرانس اسقفها نوشتم و رونوشت آنرا برای یکایک اسقفها فرستادم، از ایشان درخواست کردم که اگر ممکن است، بمن اجازه بدهند با ایشان به گفتگو بنشینم. نامه من چنین پایان مییافت: "با اطلاعات میراثم که کاملاً آماده‌ام از هم‌اکنون باشم، یا گل کنفرانس اسقفها، درباره هر شوع نگرانی، مساله یا دورنمایی که در امر آموزش داشته باشید به بحث بنشینم." این نامه هم به رونوشت نامه‌های پیشین دچار شد، یعنی بی جواب ماند.

* "بمقدور رفتن مشاغل عمومی که متضمن شرکت در اعمال قدرت مدنی باشد" - برای کشیش‌ها ممنوع است.

همه این دلایل، بخشی از عواملی هستند که مرا، برای نخستین بار طی ۲۲ سال زندگی من بعنوان ژوئیست، برویاری با مقامات کلیسایی گشاده اند. در موردی که منظور نظر من است، وجدانم با عرقه دلایلی جدی، عدم اطاعت را بمن امر میکند. این، یک احساس زودگذر نیست. دو سال پیش، در مصاحبه‌یی که بعدها در کتاب "خدمتگزار خدا، خدمتگزار خلق" منتشر شد، بدیدار روحانی تئوفیلو کابستره‌رو، همین مطلب را گفتند: "من فراخوان مذهب را به اطاعت از خدا بشدت احساس می‌کنم. در طول زندگی برای اطاعت از خدا، هرگز به فداکاری‌هایی از آن نوع که برای انقلاب کردم نیاز نداشتم. و هرگز، طی سی سال زندگی مذهبی، اهمیت اطاعت از ایمان را، که همان اطاعت از اراده خداست، به نحوی عمیق ترا از امروز درک نکردم. اما این اطاعت از خدا، از مسیر کوش دادن به مدد و فریاد مردم فقیر و زجر دیده‌ها میگذرد. من در ورای همه چیز، در تکاپوی اطاعت از خدا هستم، و احساس می‌کنم که هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند مرا از این اطاعت بازدارد. بی هیچ اغراق و بی هیچ خودستایی، می‌توانم بگویم که حتی از مرگ نمی‌ترسم (چون همه ما با اندازد کافی با بقدر خطرسر انداختن جان را داریم)؛ هیچ ترسی ندارم و برای اطاعت از وجدانم، که مرا به اطاعت از خدا، از طریق وفاداری همیشگی و در هر لحظه بدخلق، فرا میخواند اما دهم؛ خلقی که هنوز با فقر و فلاکت دست‌بگریبان است، با در نظر گرفتن دامنند نیازها، خرابکاری‌ها و غارت‌های زمان گذشته و محاصره و تجاوزهای مکرر، کشور را نمی‌توانند معجزه کنند و ظرف سال، از فقر و فلاکت بدرشد و توسعه یابد." امیدوارم که ملاروشن باشد که ایمانم بخدا و اطاعت از این ایمان - که زندگی مذهبی و با صورت روحانی خود را وقف آن کرده‌ام - مراد در عمق وجودم بدان فکر رسانده است که تعهد من در مقابل مردم انعطاف‌ناپذیر، غیرقابل تغییر و بازنگشتنی است، و برای من هم چنین روشن است که آنچه خدا از من می‌خواهد همین است، اراده خدا همین است. من برای انجام آن تا پای مرگ ایستاده‌ام. هیچ چیز و هیچ کس قادر نیست مرا از آن بازدارد. هر عملی که با تعهد در مقابل مردم در تضاد قرار گیرد، بکمان من با اراده خدا آشکارا در تضاد قرار دارد و گناه شمرده می‌شود. من شخصاً تجربیاتی داشتم که بر من معلوم کرده‌اند اگر بنام فلان قانون، مردم کشورم و فخر را رها کنم، بی کمان بخدا خیانت خواهم کرد ویداراده‌اش تن نخواهم داد. همین حکم با زود صورت‌رها کردن دانشجویانی، صادق بود که به اعتماد غذا دست زده بودند تا از رفقای خود که اسیر کاردهای سوموزا بودند، حمایت کنند. و بکرات چنین شد. امروز هم همان حالت را با شدتی بیشتر احساس می‌کنم، زیرا به هنگام نخستین تجربه‌هایم، تا زود در آغاز کار بودم. امروز، دو سال پس از این شهادت نامد، آنرا با اعتقاد بیشتری تایید می‌کنم.

۲- در مقابل اتمام حجت مقامات کلیسایی و مجازات‌هایی که مقرر کرده‌اند

الف) منظر من قانون کلیسایی ۲۸۵ معتبر است و من با آن مخالفی ندارم. ولی بدانم معتقدم - و امروزه بیش از هر زمان دیگر - که می‌بایست در مورد گشایش نیکو را کوئدهمچنان حالت استثنایی قائل شد، زیرا امروز، بیش از هر زمان دیگر،

کلیسا باید تعهد خود را در قبال فقرا - در زمانی که میخواهند امیدشان را بدياسی
مبدل کنند، نشان بدهد.

(ب) من ناراحتی وجدانم را همچنان صیقل می‌دادم و انگیزه آنرا پاسبندی
به تعالیم انجیل می‌شمارم، جمع مذهبی‌یی که من به آن تعلق دارم خودگواه این امر
است، بدکمان من رها کردن مردم، سویژه‌هنگامی که مورد تجاوز و زنا می‌باشد، اقتصادی،
سیاسی، و حتی مطبوعاتی قرار گرفتند، گناه شمرده می‌شود، احساس میکنم که خدا
نمی‌تواند از من بخواهد در کنار کسانی قرار گیرم که میخواهند از دسترنج مردم
تغذیه کنند.

(ب) من هیچ گاه خواستار ترک " همراهان مسیح " نخواهم شد، و هرگونه اخراج
احتمالی از این نظام (اخراجی که تحت فشار صورت گیرد) یا مجازات‌هایی را که
استفنا می‌خواهند بمن تحمیل کنند، نا عادلانه و مصداق سوء استفاده مدانم. من
مرجعیت کلیسا را برسمت می‌شناسم، و اینرا هم میدانم که کلیسا نه خود را ی است، نه
نا متناهی، به همین دلیل به آنچه منظم سوء استفاده از مرجعیت و اقتدار میرسد،
اعتراض می‌کنم.

(ت) من همچنان مثل یک روحانی زندگی خواهم کرد و با تفضل خداوند همچنان
مجرد خواهم ماند، هیچ کس نمی‌تواند ما موریت روحانیم را از من بگیرد، باری خدا
و در توافق کامل با کلیسا، امیدوارم بتوانم همچنان یکی از رهبران روحانی
مردم باشم، یعنی یکی از خدمتگزارانی که حتی حاضر است جانش را بدهد تا شرایط
آزادی کامل مردم فراهم شود.

(ث) من خود را نه یک معصوم بلکه گناهکار میدانم و بداین امر کاملاً آگاهم. من
نمی‌خواهم از طرف هیچ کس بی عیب و کامل جلوه داده شوم، زیرا این کار اشتباه
بزرگی خواهد بود. اما آنچه در این میان جالب است آنست که میخواهند مرا، نه
سبب گناهانم، بلکه بخاطر چیزی تشبیه کنند که من آنرا دعوت خدا تلقی میکنم
و نمی‌توانم از زیر بارش شانه خالی کنم.

(ج) من از جماعت ژروئیتی که به آن تعلق دارم، یعنی "نوسکده آلتا میرا" و
بخصوص از پدر روحانی سرپرست آن، پتر مارکیتی، بخاطر حمایتشان، توصیه‌هاشان
و دوستی صمیمانه‌شان بسیارم. در تمام طول این سالها، آنان بهترین دوستان
و برادران من بودند، من از نماینده پدر روحانی ایالتی نیکاراگوئه، انساکی -
زوسزارتا، که همیشه بحال من توجه داشت تشکر می‌کنم. او یک دوست کرانقدر و
مردی درخور عاطفه‌خدایی است. پدر روحانی ایالتی آمریکای مرکزی، والنیتین
مندر مرا با علاقه، تفاهم و حمایت همراهی کرد. همچنین می‌خواهم از پدر روحانی
پتر جانس کول وناخ، سرپرست کل " همراهان مسیح "، بخاطر احترامی که در قبال
ناراحتی وجدان من نشان داد، بخاطر قدرشناسی شخصی اش، و بخاطر توجهی که
برای یافتن راه حلی مثبت در مورد من بکار برد، تشکر کنم.

(ح) قائل شدن حالت استثنایی در مورد کشیشان نیکاراگوئه، برای آنکه
توانند کارشان را در حکومت انقلابی ادامه دهند، از طرف شخص پاپ، ژان - پل
دوم ناطقانه در شد.

این ادعایی است که برای من کران تمام میشود، اما بعنوان مسیحی، نمی‌توانم

خاموش بمانم. هنگامی که در سال ۱۹۸۲، نماینده منتخب پاپ در "همراهان مسیح" - کدیر روحانی ژزوئیت با ثلوثتزا بود - بمن فهماند که باید کنارم را در سازمان جوانان ساندیشیت رها کنم، در نامه‌یی که به او نوشتم از او خواستم دلایلی را که می‌بایست بخاطرشان، کار با انقلابیان جوان را رها کنم بطور کتبی بمن عرضه کند، تا فرصت فکر کردن در مورد آنها را داشته باشم. بدر روحانی، دتزا، در ۱۲ ژانویه ۱۹۸۳ بمن جواب داد که دلایلی درمیان نیست، دستور از طرف پاپ بوده است. - من سخن‌های اصلی این نامه را در زیر عیناً نقل می‌کنم:

"من برای آنچه شما توانستید برای برادران نیکار را کوشیدی خود، بویژه طبیعی جیاد ملی سوادآموزی، انجام دهید، ارزش بسیار قائلم؛ نحوه تلاش شما را برای ادای شهادت بعنوان کشش ژزوئیت ارج می‌نهم؛ شما حتی مسئولیت‌هایی را که با رسالت دینستان نامازگاری بنظر میرسد، رد کردید، هرچند از طرف دیگر، انجام این مسئولیت‌ها می‌توانست خدمت بکشور باشد، بنام "همراهان مسیح" میخواهم قدردانی عمیقم را شما ابلاغ کنم. بهمین مناسبت، وضع کنونی را بطور روشن برایشان تشریح میکنم. همچنانکه میدانید، من، به بدر روحانی ایالتی، این تمایس را با رها ساز شده حضرت پاپ را ابلاغ کردم که کشان - و نه فقط ژزوئیت‌ها - باید به آن نوع همکاری با حکومت که عبارت از عهده دار شدن مسئولیت در دستگا‌های رسمی است، پایان دهند. کاری که شما بعهده دارید هرچند بطور مستقیم دولتی نیست*، پیوندی تنگ با دولت دارد، چرا که یک سازمان سیاسی جبهه ساندیشیتی را شامل میشود. و حتی اگر بتوان در کارهای نظیر کار شما، یک تبلیغ دینی واقعی هم سراغ کرد، با حضرت پاپ تاکید کرده است که چنین وظایفی را کشان بعهده نگیرند، و منتظر است که ما - ژزوئیت‌ها - سرمشق اطاعت دیگران بدهیم. به این دلیل لازمست که ما بر عت، و با روحیه‌یی سرشار از ایمان، از ازار حضرت پاپ تبعیت کنیم.

بدر روحانی کاردنال، می‌بینید که وضع حساس و دشواری است با ما بیاورم - خداوند انوار رحمت خویش را بر ما خواهد تاباند، تا بتوانیم با توکل کامل بخدا، به این مسائل پاسخ بدهیم. خدا، از راه سرمشق خود، اطاعتی را بما تعلیم داد که بنظر مردم دیوانگی منموند، حال آنکه عشقی رهانی بخش برای تمام انسانها در تمام دورانتها بود. درک میکنم که دارم از شما اطاعت دشواری را طلب میکنم که ممکن است دلایل انسانی اثبات کافی جلوه کنند، اما یقین دارم که خداوند ایمان شما را با خواهد شناخت و آنرا از نظر روحانی باور خواهد ساخت. شما اطمینان مندم در این مورد، از دعا کردن، قدرشناسی و کمک، تا آنجا که از دستم برآید، کوتاهی نخواهم کرد."

برای کسی که نامه مرا تا اینجا خوانده است باید روشن باشد که در نظر من عشقی که بی‌ازکذا را ز شکنجه و عذاب و سپس مرگ عیسی مسیح "رهایی بخش می‌شود"، عشقی است که مرا به پیروی از ندای وجدانم و ادامه خدمت به این انقلابی فرا میخواند که

* در ژانویه ۱۹۸۳، فرناندو کاردنال، معاون هماهنگ کننده سازمان جوانان ساندیشیت بود.

از هر سو مورد تهمت و افترا و تجا و زقرا رگرفته است، و در آن سرنوشت آرمان فقرادر نیکا را کوته رقم زده میشود، تصمیمی این چنین در حلاقت وجدان فردی است و من قصد ندارم از آن نمونه و یا قاعده بساژم، دیگران ممکن است در عمق وجدان خسود، ایمان و الزامهای آنرا طور دیگری احساس کنند.

در نظر من دنبال نکردن این راه دشوار و دردناک، بمنزله ارتکاب گناه در پیشگاه خداست، تنها این امید می تواند سختی راه را هموار کند که اشتراک ایمان مداوم با کلیسا و اطاعت از خداوند، در کمال آگاهی، مراد در حضور مردم کشورم نرسد خدا، تاریخ و حتی کلیسا، توجده می کنند.

من به دعا و همبستگی همه شمایی که برای من نامه نوشتید، شمایی که با آرمان فقرای نیکا را کوته و انقلابشان همبسته آید، نیاز دارم، من بدعای شما نیاز دارم و مطمئنم که این دعاها مرا تا پایان عمر کمک خواهند کرد و بر توان تحمل دشواری و شهادت مردممان نیز خواهند افزود.

بمنظرم جا دارد این شهادت را با توضیحی تاریخی کامل کنم تا شما خوب درک کنید چرا و چگونه من بد این نتیجه رسیدم که در مبارزه جبهه ساندیشیتی آزادبخش ملی (ج.س.ا.م) شرکت کنم و چه انگیزه هایی مرا بمدت دوازده سال در کنار انقلاب نیکا را کوته نگا داشت، آنچه را اینک خواهم گفت، پیش از این نیز به صورت های مختلف، در بسیاری از فرصت ها، بطور علنی ابراز داشته ام.

۳- نقطه های آغاز

در باره شرکت روحانیان در زندگی سیاسی مطالب بسیاری نوشته شده است، گمان میکنم بهترین نحوه مشارکت من در این بحث، سخن گفتن از تجربه خودم باشد. ما، در برابر مسائل و مشکلاتی که در تاریخ مشغول کشورهایمان پیش آمده است، انتخاب های خود را کرده ایم و تنها با شناخت این تاریخ است که می توان موضوع گیرشای ما را درک کرد.

تعهد ما از نقاط کوناگونی شروع شده است.

۱- خلق خدا و توده فقرادر آمریکا لاتین، شاهدان بوده اند که رهبران کلیسا از رژیم های ستمگر پشتیبانی میکنند، یا بینشان اتحادی ضمنی وجود دارد، خلق ما در سادگی خود عادت کرده است ملایب را در حال متبرک کردن شمشیر ستعزیز ببیند.

۲- در کشورهای ما، شرایط واقعی برای آنکه فقر بتوانند بواقع در بطن قدرت حاکم، منحوی دموکراتیک، نمایندگی شوند، هرگز فراهم نیامده است. در کشور من نهادهای دموکراتیک حقیقی هم هیچوقت وجود نداشته اند. برای آنکه از دنیایی که در آن زندگی میکنیم تصویری داشته باشیم، کافی است بگذرد و واقعیت سپردا زیم:

- در نیکا را کوته بیش از ۵۱ درصد از مردم بی سواد بودند، و در میان کسانی که سواد خواندن داشتند، بسیاری هرگز چیزی نمی خواندند.

- طی مدت ۵۰ سال، عملاً سه عضو از خانواده سوموزا برار بیکه قدرت قسرار داشتند. حالت فقر و سرکوبی که بر اکثریت قاطع مردم تحمیل شده بود، بهنگام

بروزی انقلاب، تعداد افرادی را که می توانستند مسئولیتی در زندگی عمومی بعهده بگیرند بسیار محدود کرده بود.

۳- نقطه سوم آنست که در کشورهای ما، جنبش های انقلابی که برای نیل به عدالت میجنگند، تا هنگامی که نبردشان ادامه دارد، از طرف نیرومندترین کشورهای منطقه بعنوان "خرابکار" و "تروریست" معرفی میگردند. در صورتی که بقدرت برسند، باز توسط همان تبلیغات بعنوان راهگشایان توتالیتاریسم و بی دینی تعصب آمیز، شناخته میشوند.

بهمه این دلایل، پیام من اینست که با توجه به تعهد سیاسی روحانیان در کشورهای جهان سوم، سویژه در کشورهای بی که مذهب کاتولیک در اکثریت قرار دارد، کلیای جهانی طبق اصل "محترم شمردن هر فرهنگ" که از اصول تبلیغ دین است عمل کنند؛ و بررسی مسائل آشطور که در کشورهای پیشرفته رسم است، بصورت واحد و یکپارچه انجام نگیرد، و بالاخره، بشکلهای تازهیی که تعهد واقعی در قبال فقرا بایستد بخود بگیرد، اندیشیده شود.

۴- نقش کشیشان کاتولیک در مبارزه برای سرنگونی استبداد

چهار قرن است که مردم ما در فقر و فلاکت، رها شده بحال خود، واسیر جهل و بیسوادی زندگی کرده اند. آنها، در این شرایط غیر انسانی و بیدادگرانه، بدون وسایل ارتباطی، بدون خدمات پزشکی، بدون مدرسه، بدون فرهنگ، بی هیچ مشارکت در سرنوشت کشور، بدون کوچکترین امکان برای ساختن تاریخ خود، کارشان را ادامه داده اند. بهمه این بدبختی ها بایده شیم قرن دیکتاتوری خاندان سوموزا را نیز افزود، که شدیدترین انواع بیعدالتی، فقدان آزادیها و اختناق مداوم و ددمنشانه را در تمام کشور استمرار بخشید. مردم ما همواره مبارزه کرده اند؛ اما سویژه پس از تاسیس جنبه ساندینیستی آزادیبخش ملی (ج.س.ا.م) در سال ۱۹۶۱، این مبارزه صورتی سازمان یافته و موثر بخود گرفت. طی این سالها، هزاران تن از مردم نیکاراگوئه بقتل رسیدند. اما هزار قهرمانان تازهیی برمیخاستند که برای سیرون آوردن مردم از بردگی، بی آنکه از فرعون بهراسند، تا آخرین قطره خونشان را نثار میگردند. طی این مدت، کلیای ما آرام و آسوده، و در صلح و مفا با ستمگر میزیست. برخی از وقایع پر معنایند. در نیکاراگوئه، هرگز فراموش نخواهد شد که در مراسم تشییع جنازه سوموزا کارسیا، بنیانگذار سلسله سابق، اسقف اعظم وقت ماناگوئه، لقب "شهربار کلیسا" بداد داد.

در سال ۶۷، بسیاری از رهبران ج.س.ا.م دستگیر شدند و بقتل رسیدند. در آن هنگام معاون اسقف ماناگوئه در روزنامه دولتی مقالهدبی نوشت و با این توضیح که جوانان مزبور، بنظر او، کمونیست بوده اند، عطا سرکوب و اختناق را توجیه کرد. من هرگز فراموش نمیکنم که پس از بازگشتم به نیکاراگوئه در سال ۶۸ (در آن هنگام بمقام گشتی منصوب شده بودم) در حالی که مبارزه مردم و اختناق روز بروز وسعت میگرفت، نخستین "نامه اسقفهای نیکاراگوئه" را خواندم. در این نامه هیچ نوع راهنمایی دینی، برای بهتر شناختن اراده خدا در این لحظات دشوار، وجود نداشت. فقط از ما گشایشان خواسته شده بود که روپوش تیره رنگ بپوشیم. حتی

کلمه‌یی هم درباره وضع تیره‌کشورمان در آن نبود. جز در چند مورد افتخار آمیز استثنائی، کلیسای ما اتحاد خود با استبداد را ادامه می‌داد.

در سال ۶۹ مجبور بودم برای مدت نه ماه کشور را ترک کنم، چون می‌بایست برای تکمیل آموزش مذهبی، آخرین مرحله‌را، کدربین ما ژوئیت‌ها "سومین سال" (دوره آزمایشی) خوانده می‌شود، بگذرانم. تقاضا کرده بودم این دوره را در شهر مدلین (کلمبیا) بپیمم، زیرا در آنجا، کلاس‌ها که تا آن زمان در یک ساختمان زیبای چهار طبقه واقع در میان باغها و زمین‌های ورزش تشکیل می‌شد، به یک محله کناری شهر، واقع در "کمر بند فقر" مدلین، انتقال یافته بود. یکسال پیش از آن، دومین کنفرانس عمومی اسقفی آمریکای لاتین در آنجا برگزار شده بود. من این ماه را در میان کسانی گذراندم که با کرسنگی، بیکاری و بیماری دست بگریبان بودند، و هیچ نوع وسیله رفاهی، برق، یا خدمات بهداشتی در اختیار نداشتند. دست آخر علاقه بسیاری به این افراد پیدا کردم و زیستن در کنار آنان بر زندگی من برای همیشگی اثر گذاشت.

انسان من به صحبت با احساس‌های انسانی من، هر آنچه می‌دیدم و می‌شنیدم، هر روز مرا بیش از روز پیش به نتیجه‌یی می‌رساند که از عمق وجودم برمی‌خاست: این وضع نمی‌تواند ادامه یابد؛ وجود آیتمه فقر و فلاکت عادلانه نیست؛ خدا نمی‌تواند در مقابل این وضع بی‌طرف باشد.

تجربه معنوی من با فقر، در جهت تایید مفهومی بود که من از انجیل می‌گرفتم، مفهوم خدایی که بی‌طرف نیست، بلکه بفریاد ستمدیدگان گوش می‌دهد و در طرف آنان قرار می‌گیرد. هرگز معنای انجیل را روشن تر از زمانی که آن را در میان گِل و لای فلاکت این محله می‌خواندم، درک نکرده بودم.

در اواسط ۱۹۷۵ من این دوره تعلیماتی را به پایان رساندم و پیش از آنکه به وطن برگردم، در مقابل اهالی این محله مدلین سوگند خوردم که "زندگیم را به برای رهایی کامل فقرای آمریکای لاتین، در هر جا مفیدتر باشد، وقف خواهم کرد" آنگاه در دانشگاه آمریکای مرکزی (U.C.A) در ماناگوئه، به عنوان معاون دانشگاه و مسئول دانشجویان، کارم را شروع کردم. مردم ما هنوز شب‌در از ظلمانی‌شان را می‌گذرانند؛ استبداد، وابستگی، شکنجه، گرسنگی، فساد، کم‌غذایی، ترس، مرگ، تجاوز و زبده تمامی حقوق بشر، به همه حقوق مدنی، و... کلیسای رسمی کاتولیک همچنان در نهایت شفا هم با این نظام آدمکش بر می‌برد. تنها شش کشیش می‌کوشیدند آموزش روحانی جدیدی را که در مدلین بوجداد آمده بود، به مرحله اجرا در آورند.

ج. س. ا. م. را هم می‌شناختند، و بعلمت مبارزه شجاعانه‌یی که آشکارا به نفع مردم در مقابل استبداد می‌کرد، مورد علاقه و احترام مردم بود. ما چند کشیش، با الهام از اسناد مدلین و در جستجوی آزادی کامل انسان، شروع به شرکت در مبارزاتی کردیم که مردم برای آزادی خود در پیش گرفته بودند؛ تظاهرات، اشغال کلیساها، اعتصاب غذا، سخنرانی در گرد همایی‌ها، مقاله‌نویسی در روزنامه‌ها و...

در همان موقع بود که گروه‌های دانشجویی کاتولیک، که بعدها به چنان اهمیت بسیاری دست یافتند، در مبارزه مردم شروع به شرکت کردند. گویا ترین جنبه شرکت مسیحیان در مبارزه مردم نخستین اشغال کلیسای بزرگ بود. ما سد کشیش بودیم که در حدود صد

تن از دانشجویان دانشگاه کاتولیک O.A. را در اعتصاب غذایشان، در کلیسای بزرگ ماناگوئه، در سال ۱۹۷۰، همراهی کردیم؛ خواست این اعتصاب مصونیت جانی دانشجویانی بود که چند روز پیشتر دستگیر شده بودند. خواست ما این بود که بتوانیم با آنان صحبت کنیم و آنان، طبق قوانین نیکاراگوئه، ظرف ده روز یا آزاد شوند یا در مقابل دادگاه قرار گیرند.

در نیکاراگوئه آن زمان هفته‌ها شکنجه شدن زندانیان سیاسی، در دفاتر سازمان امنیت ملی، امری عادی بود. اشغال کلیسای بزرگ یک دگرگونی در مقیاس کشور بوجود آورد. ارتش با حرکتی تهدیدآمیز، کلیسا را محاصره کرد؛ ما ناقوس‌ها را هر بار نژده دقیقه یکبار، چند روز و چند شب، بعد از میا وردیم، و اعلام کرده بودیم که به این عمل آنقدر ادامه خواهیم داد تا عدالت و قانون اجرا شوند. از حوزه‌های مذهبی ماناگوئه گروه‌های بسیاری بمیدان میامدند و در آنجا، به علامت همبستگی، روی زمین می‌نشستند. هزاران تن بدین ترتیب جمع شدند. بسیاری دیگر هنگام عبور از درون اتوبوس یا اتوموبیلشان بما درود می‌فرستادند.

ظرف سه روز و نیم، مادیکتاتور را وادار به تسلیم کردیم. برای نخستین بار یک گروه مسیحی، بیک عمل علنی چشم‌گرفتار شده بود. اعلامیه‌های حمایت از طرف گروه‌های آموزش فقهی، جنبش خانواده مسیحی، جمع‌آوری پایدی و غیره، انتشار یافت. چند روز بعد، کنفرانس انقذی نیکاراگوئه طی انتشار بیانیه‌ای اعتراض ما را محکوم کرد. هزاران تن از مسیحیان نامه‌یی را امضا کردند که در آن بنحوی محترمانه به انقذی‌ها یادآوری شده بود که معبد خدا، بیش از آنکه بنای سنگی معبد باشد، بدن دانشجویانی است که در زندانها مورد شکنجه و تحقیر قرار گرفته‌اند؛ اما نکته اساسی نامه آنجا بود که گفته می‌شد مردم نیکاراگوئه یک راه را انتخاب کرده‌اند؛ راه مبارزه برای حق و عدالت؛ و آنان، بعنوان کشیش، بجای اینکه پیشاپیش این مردم قرار گیرند، کناره گرفته‌اند و آنها را محکوم میکنند. از آن روز به بعد، در تمامی لحظات مبارزه مردم، مسیحیان بطور مداوم حضور داشتند.

من در سخنانم خطاب به گروه‌های مسیحی می‌گفتم: "آمریکای لاتین در راه دگرگون شدن است. انقلاب نیکاراگوئه انجام خواهد شد، یا با مسیحیان، یا بدون مسیحیان، یا برخلاف تمام مسیحان و با علیه مسیحیان". اینک پس از گذشت سالان، بسیاری کان در نقاط مختلف کشور، این جمله را بیاد من میاورند. من میدانم که مهم است که کلیسا کناره نگیرد، و جوانان متوجه شوند که کلیسا برای اجرای عدالت در مورد استثماریشدگان طرحی برای خود داشته است. برخلاف انتظار، در نیکاراگوئه، مشکلات اتحاد بین مسیحیان و انقلابیان، از مسیحیان سرچشمه می‌گرفتند از انقلابیان. من شخصا، فرمانده کل و بنیانگذار ج.س.ا.م، کارلوس فوشکا آما دور را، که در سال ۱۹۷۶ کشته شد، می‌شناختم و آمادگی روحی و خواست او را در مورد اتحاد با مسیحیان دیده بودم. من اساساً مد.ج.س.ا.م. را، که او در سال ۱۹۶۹ نوشته بود، مطالعه کرده‌ام؛ در آنجا صحبت از آزادی مذهب و کمک به کشیشانی است که برای مردم کار میکنند. در سال ۱۹۷۰ من گفتگوی داشتم با فرمانده اسکار تورسیوس، عضو رهبری ج.س.ا.م، که در سال ۱۹۷۲ به قتل رسید. او در این گفتگو بمن گفت: "مهم این نیست که تو بدو وجود زندگی دیگری معتقدی و من، بعکس، عقیده دارم که همین جا

سازم خواهیم شد. مالدانی است که بدانیم آیا ما دو نفر فکر می‌کنیم بتوانیم با هم برای ساختن یک جامعه نوین کار کنیم یا نه"

جماعات مسیحی، بویژه جوانان مسیحی، در این پیشروی آهسته و پیر خطر بسوی آزادی شرکتی بیش از پیش وسیع داشتند. نیروی ایمان عامل بسیج هزاران نیکا-راکوئیدی بود که بعد، بطور طبیعی و خوداشگیخته، به مبارزه پیوستند. انسان نیمیده بودند که مبارزه بخاطر عدالت و در راه فقر، در واقع در راه خدا پیش می‌روند. ببرکت وجود آنان انقلاب نیکا را گوشت با همراهی مسیحیان انجام گرفت.

هنگامی که در سال ۱۹۷۳، فرمانده ادواردو گنتره راس (که در ۱۹۷۶ بقتل رسید) از من خواست که بنظر رسمی در کار ج.س.ا.م. وارد شوم، من در فاصله یک لحظه، داستان آن سامری نیک نهاد در انجیل را یاد آوردم و بنظرم کاملاروشن آمد که من نمی‌بایست مثل آن روحانی و آن مرد مومن باشم که راه خود را رفتند و مرد زخمی را بحال خودرها کردند. سامریهای نیکا را گوشت از من میخواستند که برای برستاری از خلق زخمی و سرشار از ایمان بمسیحیت، کمکشان کنم، و من تنها یک جواب دادم: قبول تعهد. من با دادن تمرینهای معنوی، با تدریس فقه و با حفظ کرسی فلسفهام در دانشگاه ملی مستقل نیکا را گوشت، بکارباندنشجویان ادامه دادم، و در عین حال با ج.س.ا.م. در مبارزه اش برای آزادی ملی، بطور پنهانی وارد همکاری شدم. حرکت ما در کنار مردم، باعث مشروعیت اعتبار روحانیت ما، مشروعیت خواست اخلاقی ما، و مبارزه ما برای وحدت و برای ایجاد انسان نوین بود؛ ما بدتنها نیروی مشخص و ملموسی پیوستیم که در زمینه اجرای عدالت برای مردمان دارای یک طرح واقعی و اصل بود. در آنجا عشق به هم نوع و اولویت دادن به فقرا بطور مشخص تحقق می‌یافت. طرحهای متعددی که با آرمان مسیحیت سازگار باشند وجود نداشت؛ تنها یک طرح واحد و منحصر بفرد بود که می‌توانست برای مردم حق شرکت در ساختن تاریخ خود را واقعاً بدست بیاورد. می‌بایست اتحاد با قدرت سرکوبگر، که تا آن زمان در قلمرو کلیسای رسمی عمومیت داشت، غیر مشروع شناخته شود. تربیت من و تحصیلاتم مرا برای آموزش، تمرینهای معنوی و انجام مراسم تبرک آماده کرده بودند. هیاهوی شمیدگان و واقعیت کشورم مرا به کشف جنبه‌های دیگری از این رسالت روحانی رهنمون شدند. هیچ گستی از رسالت روحانی وجود نداشت؛ فقط برجانبه پیا میرانه اش بیشتر تکیه کردم. انتخابی بود موزون و همتوا پیا ابعاد مختلف رسالت روحانی، که بر ما موریت روحانی طبق وصایای قدیم کمتر تکیه داشت تا برجانبه‌های پیا میرانه‌یی که مسیح در وصایای جدید نشان داده بود.

کار من بیش از پیش خطرناک شد؛ زیرا بخش بزرگی از فعالیت‌های انقلابیم علنی بود. مقامات دولت سوموزا، مراد سال ۱۹۷۵ از دانشگاه آمریکای مرکزی ما را گوشت بیرون کردند. در سال ۱۹۷۳ بطور فعال در بنیانگذاری جنبش مسیحیست انقلابی (M.C.R.)، که کادرها و رهبران فراوانی برای ج.س.ا.م. تربیت کرد، شرکت کردم. در سال ۱۹۷۶، رهبران انقلاب مرا به واشنگتن فرستادند تا جنایات و تجاوزهای سوموزای دیکتاتور را به حقوق بشر در مقابل کنگره آمریکا افشا کنم. هنگام بازگشت به مینه، رئیس مجلس سنای نیکا را گوشت پیشنهاد کرد که من خائن به کشور اعلام شوم. بعد، ما کمیسون حقوق بشر نیکا را گوشت را تاسیس کردیم و الخ.

در این مجال با زکوهی جزئیات بیشمار از مبارزات، ترسها و امیدهای ما کشتان، گذر این سالیان مبارزه شرکت داشتیم، نیست.

انگیزه ما همواره امان بود، اما اغلب در تاریکی راه میپیمودیم. میخواستیم خدای تاریخ را ببینیم و بدنبالش حرکت کنیم در حالی که فقط جنایت میدیدیم و مستبدانی که بالبخند از هر موقعیتی فاتحانه بیرون میآمدند. گاه امید به تاریکی میگرابید. بسیار اتفاق افتاد که من ترس، ترسی عمیق، بویژه ترس از شکنجه را احساس کنم. با وجود دستوری کدیرای توقیف داده شده بود، مادر روز ۴ ژوئیه ۱۹۷۸ به نیکا را گوشه وارد شدیم. کمتر از دو ماه بعد، مجبور شدیم بطور کامل به زندگی زیرزمینی روی بیاوریم. بعد، شورش سپتامبر پیش آمد و پس تنها جم نهایی سال بعد، که شرکت گذاشتن ۵۰،۰۰۰ تن از هم میهنان، در روز ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۷۹ پیروزی مردم را بدنبال آورد. ما تنها مذهبیانی نبودیم که در مبارزه شرکت داشتیم؛ روحانیان دیگر نیز بهنگام موعظه انجیل پستیانی خود را ابراز میداشتند. بسیاری از برادران و خواهران مذهبی به بسیاری از شیوه ها با چریکها همکاری میکردند. هزاران مسیحی در تمامی سنگرها و جان پناه های روستاها و شهرهای نیکا را گوشه تیر می کردند. در حوالی پایان کار، اسقفها در چند نوشته تجاوز دیکتاتور به حقوق بشر را محکوم کردند و در پارهای موارد علیه سوزا قاطعانه موضع گرفتند. اما در این کارتناقض های بسیار از خودشان دادند و تا روز پیروزی، حتی یک سطر در تایید مبارزه ج.س.ا.م. ننوشتند. از اینهم بدتر، در بسیاری از موارد با محکوم کردن خشونت "از هر طرف که باشد"، یعنی با قرارداد دادن خشونت ناحق سرکوبگر جنایتکار و دفاع مشروع و بحق خلق ستم دیده، در یک کفیه، مبارزه مردم را محکوم کردند. تنها یک هفته پیش از هجوم نهایی بود که اسقفها قیام مردمی را توجیه کردند.

بیان آشکار این نکته اهمیت دارد که تصمیم گیریهای من هیچگاه با احساس بحران در رالت روحانی ام توام نبود. بعکس، این راه برای من سیر کشیشی بود که با بعد پیا میبانه رالت مذهبی اش و الزامهای ناشی از آن، در کشوری نظیر کشور ما، برخورد می کند. ذکر این نکته نیز به فایده نیست که در تمامی مراحل پیموده شده طی این سالیان، مقامهای ارشد و جماعت مذهبی ام مورد مشورت قرار گرفتند و مراتب تایید خود را ابراز داشتند.

من اعتراف میکنم که همواره در عمق وجودم اعتقاد داشتم که نیروی محرکه ای که مرا پیش میبرد، مردم کشورم هستند. تنها شایستگی من آن بود که خود را در میان شان قرار دادم تا مرا همراه خود ببرند.

۵- نقش من پس از پیروزی

الف) پس از پیروزی انقلاب، ما می توانستیم فعالیت سیاسی را کنار بگذاریم. ما اینکار را نکردیم چون دشواری مبارزه را پیش بینی میکردیم. علاوه بر آن طرح جدیدمان نه بمعنای شرکت در قدرت، بلکه بمعنای افزایش امکان فقرادر گرفتن قدرت بود. دست آخر، ما میخواستیم با تداوم حضور ارزشهای مسیحیت، و امکان سی سابقه قدرتی انقلابی که قدم مسیحی نباشد، مبارزه انسان نوین را، در این طرح،

ادامه دهیم. اما این امکان تاریخی در معرض تهدید قرار داشت و زودشکن بود. ما کشور کوچکی با نه میلیون جمعیت هستیم.

ب) ما احساس میکردیم که تمام چشم‌ها در آمریکای لاتین به ما دوخته شده است و ما، در کلیسا، مظهر کسستن از قدرت‌مندان بشمار می‌رویم. ما نمی‌توانستیم آنان را مایوس کنیم. در واقع آنچه نصیب ما شده، کار، فداکاری، تهدید به سوء قصد و حبس بوده است و بهیچ وجه از احساس رضایت و امتیازهایی که، بویژه در کشورهای سیار پیشرفت، در رابطه با عهده‌دار بودن مسئولیت سیاسی تصور می‌شود، خبری نیست. پ) از سوی دیگر ما موریت‌هایی که بعهده ما گذاشته شده است با وظایف ناشی از رسالت روحانی ما کاملاً هماهنگ است. رهبران انقلاب، پانزده روز پس از پیروزی، مرا مأمور سوادآموزی کردند؛ خلق ما بطور کامل بسیج شد، و بخش اعظم دانشجویان به کوه‌ها روانه شدند و توانستند پس از پنج ماه کار همه‌جانبه و کامل، میزان بیسوادی را از ۵۱ به ۱۲/۹ درصد کاهش دهند. این، رستاخیز دوم ما بود. من با آموزش خواندن به مردم، خود را بعنوان کشیش، بیش از موقعی که در افلاطون و ارسطو در دانشگاه درس میدادم، در جای خویش احساس می‌کردم.

ما مسیحیان در این حماسه نقش مهمی بازی کردیم. رفیق کارلوس کاریون کروز، نماینده رهبری ملی ج.ا.م. برای سوادآموزی، در سخنرانی پایانی کنگره دوم سوادآموزی گفت: "باید یادآور شد که در حال حاضر چندین تن کاغذ و مرکب حرام می‌کنند تا به مسیحیان بقبولانند که نمی‌توان در عین حال مسیحی و انقلابی بود." با اینهمه، مسیحیان واقعی، چه مذهبی و چه لائیک، وقت خود را با نظریه‌یافی به‌در ندادند و با شرکت شورانگیز خود در امر جهاد، در عمل نشان دادند که مسیحی و در عین حال انقلابی بودن نه تنها ممکن، بلکه ضرورت است.

پس از سوادآموزی، ج.ا.م. با تقاضای من مبنی بر کار کردن با "جوانان ساندینیست ۱۹ ژوئیه" موافقت کرد. من میدانم که این کار، به‌سادگی نمیتوانست از طرف کلیسا، بعنوان "کار سیاسی" ممنوع شود؛ ولی واقعیت اینست که انقلاب ساندینیستی مدیریت تربیت ارزشمندترین کنجینه‌یی که دارد، یعنی جوانانش، یعنی آینده‌اش را به یک کشیش سپرده است. من بعنوان روحانی و بعنوان مربی، احساس می‌کنم که با کار کردن با زمانی که پیش از شصت درصد دانشجویان نیکاراگوئه را در خود دارد، وظیفه‌ام را کاملاً انجام داده‌ام.

در ماه ژوئیه همین سال ۱۹۸۴، من به وزارت آموزش منصوب شدم. میکل وارنستو، در وزارتخانه‌های خود کار خارق‌العاده‌یی برای مردم کردند. همه، در تمام سیسی قسمتهای جهان، به این امر اعتراف دارند. پدر روحانی ادکار با رالس بعنوان نفر سال زمان کشورهای آمریکایی، برای دفاع از آرمان بحق انقلاب، به‌واشنگتن رفت.

۶- اندیشه‌های نهایی

الف) ما کاملاً آگاهیم که مواردی استثنایی هستیم و در مرکزگرداری کذب‌طور قانونی از طرف کلیسا قابل پذیرش است، قرار داریم. ما ادعا نمی‌کنیم که مورد ما،

آغاز عمومیت یافتن پدیده است و عقیده نداریم کدورت‌های انقلاب‌هایی که ایشک در آمریکای لاتین در حال رسیدن است، باید مقام وزارت به‌کشیش‌ها داده، اجازه باقی ماندن در مقام‌هایمان، کداز طرف کنفرانس اسقف‌ها در ژوئن ۱۹۸۱ بماداده شد، براین ملاحظه استوار است که در اینجا بایک "استثنای مناسب وضع اضطراری" سر-وکار داریم، وضعی که، مانیکارا کوئته‌یی‌ها، پس از جنگ آزادیبخش، هنوز از آن خارج نشده‌ایم.

ب) اما درست به‌مناسبت اینکه موردی در مرز قابل تحمل هستیم، وظیفه روحانی تبلیغ و ارشاد را انجام می‌دهیم، زیرا نقش رهبری در خدمت ایمان را در میان جنبش تاریخی لائیک بی‌عنده داریم که مدعی هستیم به آن کمک می‌کنیم تا نه تنها خدمت‌هایی و خدمت‌های نباشد، بلکه واقعا "انقلابی"، انسانی در انقلاب، و برآستی خدمت‌گزار فقرا باشد.

پ) باید خوب توجه داشت که آنچه مورد سؤال است مقررات کلیانیت، بلکه مسأله عبارت از پذیرش این نکته است که ایمان می‌تواند در انتخاب بنفع فقرا، انتخابی که در همه جهان از طرف "قدرتها" طرد شده است، تبلور یابد.

ت) هیچ کس نمی‌تواند اهمیت فوق‌العاده این امر را، برای آینده، از نظر دور دارد که رهبران یک انقلاب اهمیت مشارکت مسیحیان را بطور علنی تصدیق کرده اند، در یک بیانیه رسمی رهبری ج.س.ا.م، بتاريخ ۷ اکتبر ۱۹۸۵، دربارۀ مذهب، چنین آمده است:

"میهن دوستان و انقلابیان مسیحی نه از دیروز، بلکه از سال‌های پیش، جزء جدایی‌ناپذیر انقلاب مردمی ساندینیستی بوده‌اند...". "بسیاری از اعضای مبارزان ج.س.ا.م، برابر نحوه درکشان از ایمان، به‌تعهد در مبارزه انقلابی، و بنا بر این به شرکت در صفوف ج.س.ا.م، رسیده‌اند...". "تمام آنان مردمان ساده‌یی بودند که توانستند از عهده انجام وظایف میهنی و انقلابی خود برآیند، بی آنکه در بحث‌های فلسفی دور و دراز غرق شوند...". "مسیحیان جزء جدایی‌ناپذیر تاریخ انقلاب بوده‌اند، آنهم بدرجۀیی که در هیچ جنبش انقلابی آمریکای لاتین، و شاید سراسر جهان، سابقه نداشته است."

ث) به‌کمان من در نیکاراگوئه باید بگذارند ما از مسیح سخن بگوئیم، منتها از طریق عمل، از طریق شهادت دادن، از طریق آوردن و همراهی کردن مسیحیان متعهد در یک جریان تاریخی؛ جریانی که، آنهم بنوبه خود، عملکرد روحیه مسیحایی را بما می‌گوید و نشان می‌دهد، من شمارا از شهادت و تجربه کلیایی ام که کدیرا به عمقا دردناک بوده‌اند، با خبر کردم. بنظر من پس از تجربه شخصی ام، امکان آنرا دارم که هم بعنوان ژرژ ویت و بعنوان کشیش، هم چنان به کلیسا وفادار بمانم و هم خود را از طریق مشارکت در انقلاب مردمی ساندینیستی، وقف خدمت به فقرای نیکاراگوئه کنم. با اینهمه مرا مانع می‌شوند که دو عشق بزرگ زندگم را توأم کنم، دو عشقی که در واقع یکی به‌شتر نیست. نامه‌ام را با تو، امید و عشق مسیحایی، تمام می‌کنم و امیدوارم که با وجود ضعف‌هایی به انتظار آتی که خدا و خلقتم از زندگم داشته‌اند، پاسخ داده باشم. باز هم از شما دعا و همستکی فعالان را طلب می‌کنم.

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

نشریه کمونیست و رادیو بی بی سی

— مجید شریف —

در ماهنامه "کمونیست" شماره ۱۷ ستاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۶۳، مقاله‌ای منتشر شده بود تحت عنوان "مقام زن در اسلام و مقام اسلام نزد زن؛ مجاهدین و مسالده زن"، بقلم خانم آذرماجدی و آقای نادریه‌نام. در آن مقاله ضمن "بررسی" نظرات مجاهدین در مورد "اصل قصاص"، "لایحه قصاص"، آزادی پوشش... و نظرات خانم مریم رضوانی در مورد مسالده زن، در سلسله مقالات ایشان در نشریه مجاهد، و نیز نقطه نظرهای اینجانب در مقاله "زن ایرانی، قربانی دوشنظام" در ماهنامه مدحورا، شماره ۱، تلاش شده بود این برداشت به خواننده القا گردد که:

«کم - "اسلام راستین"، همان اسلام خمینی است که همین امروز در ایران پیاده می - شود. دوم - مجاهدین نیز در نهایت در مورد مقولاتی مانند "قصاص"، "مسالده زن" و غیره

به همان نظرها پایبندند و فقط بدتیسال فرصت مقتضی و فراهم آمدن شرایط لازم می کردند تا همان قوانین را پیاده کنند. سوم - مجاهدین اینجا و آنجا نیز برخی برداشتها و تحلیل هایی بنفع زنان ارائه داده اند که صرفا روشویی و عاریت گیری از منابع مارکسیستی و از جمله کتاب "منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" انگلس است. چهارم - نظرات خانم رضوانی و این نگارنده همان نظرات مجاهدین است و بنا بر این باید زیر همان عنوان فوق مورد نقد و بررسی قرار گیرد، و ما نیز تلاشی مذبوحانه بعمل آورده ایم تا حساب تفکرات ارتجاعی و سنتی و خمینیستی در مورد زن را از حساب اسلام و قرآن جدا کنیم و...

در آن زمان که نوشته مزبور به دستم رسید، در آن تحریفات، سوء برداشتها، اتهامات و نسبت های ناروای فراوانی چه در مورد اسلام، چه در مورد نظرات مجاهدین و چه در مورد مقالات مورد استناد منشا دهه کردم که عمق کینه توزی و غرض ورزی و در عین حال عدم مسئولیت، شتابزدگی و کندذهنی نویسندگان آن - و در واقع جریانهای را که

خود را " حزب کمونیست ایران " می خوانند - بارزی کرد . منتها بتا بدلالی برخورد به این موارد سیاست پشت آنرا ، کد فدیت همیتریک با مجاهدین و شورای ملی مقاومت است ، ضروری ندیدم ، اخیرا ، در تاریخ ۶ تیر ۶۴ (۲۷ ژوئن ۸۵) ، رادیوی بی بی سی در برنامه شامگاهی خود ، در بخش " چهار گوشه دنیا " ، به معرفی و تبلیغ و درم—واردی توضیح و تفسیر باره ای مطالب این مقاله پرداخت و از جمله خاطرنشان کرد که " هدف این مقاله بررسی نظرات سازمان مجاهدین خلق ایران درباره حقوق زنان و موقعیت آنان در جامعه است " و با اشاره به ادعای نویسندگان مقاله در مورد " ریشه داشتن مواضع رژیم خمینی در قرآن و سنت " ، گفت که " نویسندگان گاهنامه کمونیست بی بی سی چنین اظهار نظر می کنند که پایه سیاست های جمهوری اسلامی را این تعالیم قرآنی و همچنین سایر مقررات اسلامی مانند قصاص تشکیل می دهد و مجاهدین بجای مخالفت با ریشه ، به حمله به رژیم آیت الله خمینی اکتفا می کنند . از این رو به عقیده این نشریه ، در صورت به قدرت رسیدن مجاهدین در ایران ، تنها احتمالا در صورت قوانین و شیوه اجرای آنها تغییراتی حاصل خواهد شد ، نه آنکه کل این مقررات منسوخ و مردود شمرده شود " . رادیوی بی بی سی همچنین بر روی این نکته از مقاله ما هنامه " کمونیست " انگشت گذاشت که گویا مجاهدین ، برای اینکه " ظاهرا خود را مطابق نیاز روز بیا راپند " ، " بستی " ، بعنوان " همدپس" مسئول اول سازمان " ، " ابداع " کرده اند ، این که رادیوی بی بی سی ، بیش از سه ماه بی از انتشار نشریه مزبور ، این مقاله را از " چهار گوشه دنیا " دست چن می کند ، جای شگفتی و تعمق دارد . توجه به تاریخ این برنامه ، یعنی اوایل تیرماه ، نشان می دهد که این انتخاب تصادفی نیست ، در واقع در این تاریخ ، گذشت از تحولات اخیر مجاهدین در زمینه معرفی " رهبری نوین " ،

" رهایی زن " و ... ، تظاهرات مردمی ضد جنگ در شهرهای مختلف ایران ، بویژه در اردیبهشت ماه (که در غالب موارد توسط هتله های مقاومت با نور موفقیت آمیزی هدایت شده بود) ، آکسیون ها و تظاهرات شورای ملی مقاومت در کشورهای مختلف یخا طرح ، تظاهرات پیروزمند ۲۰ خرداد و ... ، راپشت برداریم و نیز تلاش های با جتلاح نمایندگان " اقشار میلی " و بویژه نهضت آزادی ، را برای معرفی یک " آلترناتیو معتدل " در درون رژیم خمینی ، از طریق شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ، که امیدهای رانیژ در باره یی محافل داخلی و خارجی وحشت زده از انقلاب را انگیزه است ، با مطرح شدن مجدد مقاله مزبور و این با رتوسط " بی بی سی " - ضروری دیدم که ما تاکید دوباره بر اینکه هدف و انگیزه اصلی نویسندگان مقاله مزبور و نیز رادیوی بی بی سی ، نه اینجانب و نه خانم رضوانی و نه حتی " اسلام " و " مذهب " بطور کلی ، بلکه دقیقا شهید براکنی در مورد سیاستها و برنامه های شورای ملی مقاومت و نیروی محوری آن ، مجاهدین خلق ، است ، به برخی از شکات مشخص مقاله مزبور ، اشاره یی مختصر نمایم . بویژه از آنجا که نویسندگان در قسمتی از آن مقاله ، به نوشته من در " شورا " ی شماره ۱ استناد کرده و هم در نقل عبارات و هم در برداشت از آنها ، برای نتیجه گیری های " داهیانه " بعدی ، به تحریف آشکار متوسل شده اند و سپس به نویسنده آن نسبت های ناروا داده اند ، حق و وظیفه خود می دانم که در سطور ی چند به پاسخگویی بپردازم ، با تاکید بر اینکه نظرات این نگارنده ، متعلق به خود است و لزوما نه نظرات مجاهدین است ، نه نظرات خانم رضوانی :

۱- نویسندگان نخواهند توانسته اند میان " اصل قاص " از کور و " لایحه قصاص " و " قوانین قاص " از سوی دیگر تفکیک قائل

گردند؛ والا "اصل قصاص" و بطور کلی مجازات خطاکاران امری است که بصورت قوانین جزایی مختلف امروزه شرق و غرب عالم با نظامهای اجتماعی گوناگون، با شوههای متنوعی عملی می‌شود. آیا "حزب کمونیست ایران" که در پی تشکیل نظامی نوپنور و ایجاد جامعه خاص خود است، همواره از قوانین جزایی بی‌نیاز خواهد بود؟ و مگر همین "حزب" در درگیریها و برخورد هایش با حزب دمکرات، بگونه خاص خود تحقیق نوعی "اصل قصاص" را مدنظر ندارد؟ بنا بر اینها تکه برای این عبارات از نشریه مجاهد که "بهمن ترتیب اصل قرآنی 'قصاص' نیز در شرایط کنونی، اساسا جز در مسرود کرد آئندگان و سرپرندگان رژیم سابق و آمرین و عاملین دستگاه مرکوب و شکنجه و همچنین کسانی که در این رژیم با دست زدن به قتل و جرح فرزندان مجاهد و انقلابی خلق، روشهای اسلاف خود را دنبال می‌کنند، محذوق پیدا نمی‌کند." چه چیزی را میخواهند اثبات کنند؟ مگر هر روز مجاهدین چنین قصاصی را انجام نمی‌دهند و مگر مجازات در مورد اینان را بصورت سنگار و قطع دست و... بعمل می‌آورند که نویسندگان مقاله می‌گویند ساخت کشیدن زیر عبارت "بهمن ترتیب اصل قرآنی قصاص نیز در شرایط کنونی...". به این نتیجه گیری مشعشعانه برسند که "جامعه با تدبیر برای اجرای این قوانین نجات بخش از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آماده شده باشد... لا اقل لازم است حزب حاکم و 'ساده لوحان' قشری کنسار شوند و مسلمانان ابو زییون و تیزهوش و دینا میک جای آنها را بگیرند تا احکام قرآنی قصاص بتواند به عمل درآید" و پس در برابر مجاهدین بدینگونه خط و نشان بکشند که "اگر مجاهدین هدف خود را این قرار داده اند که جامعه بی بازند که در آن احکام قرآنی قابل اجرا باشد، پاسخ مردم زحمتکش و رنج کشیده ایران از هم اکنون روشن است: با تمام قوا در مقابل ایمن

نجات ارتجاعی خواهیم ایستاد؟" واقعا که با پدیده این حد از بتذال و بی‌شرمی این گونه "مردم زحمتکش و رنج کشیده" که نام "حزب کمونیست" بر خود نهاده اند آفرین گفت: تمام تلاشها و فداکاریها و مبارزات مجاهدین برای اینست که در آیتده با فراهم شدن شرایط، قوانین قصاص رژیم خمینی را مسرودا اجرا در آورند؛ آخر مگر مریض اند؟ از خدا بدر "بی بی سی" را بیا مرزد که با افزودن جمله "تنها احتمالا در صورت قوانین و شیوه اجرای آنها تغییری حاصل خواهد شد"، اندک حک و املاح را در نوشته نویسندگان "تیزهوش" مقاله ضروری دید، و الا هیچ ساده لوحی بهمان ترتیب قادر به باور کردنش نبود؛

۲- در مورد "آزادی پوشش" نویسندگان مقاله مشخص کرده اند که با لایحه معتقد به ضرورت قبول و اعلام و اعمال چنین آزادی بی، که هر روز و هر لحظه در رژیم خمینی مورد تجاوز قرار می‌گیرد، هستند یا نه و فقط وارد یک جدل بی حاصل با مجاهدین در مورد درستی یا نادرستی حجاب شده اند و "آزادی پوشش" را که یکی از خواستهای واقعی زنان در این مرحله است و در برنامه "دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی" و نیز در موضع گیری های مجاهدین آمده است، پیشداورانه چنین تفسیر کرده اند که "موضع دیگر مجاهدین اینست که حجاب نباید به زور و اجبار به زنان تحمیل شود، بلکه باید در باب محاسن آن تبلیغ شود تا زنان به اختیار خود آنها را برگزینند؛" آیا از اینگونه صغرا و کبریا چیدن ها و تفسیر برداری ها، بواقع "اصل عدم تحمیل بی حجابی" مورد ادعای اینان نتیجه می‌شود؟ از کجاست که پیش دبگران را بخاطر اعلام شعار "آزادی انتخاب پوشش" تخطئه می‌کنند، بعید است؛

۳- نویسندگان مقاله، شرایط زنان در زمان شاه را "آزادی زن" می‌دانند و از اینکه نگارنده در مقاله "زن ایرانی

قربانی دو نظام " شوته است که " هر عملی عکس العملی و هرا فراطی تغریطی در پی دارد " جریحه دار شده اند و آنرا " اهانت " به " آزادی زن " دانسته و ادعا کرده اند که وی " جنایات رژیم خمینی علیه زنان و حقوق اجتماعی آنان را با تعریف افغان بعنوان عکس العمل 'تغریط آمیز' جمهوری اسلامی برابر 'افراط کاری' رژیم شاه تطهیر می کند. علی الظاهر آقای شریف انگیزه رژیم جانی کنونی را درک می کند و تا حدودی به آن حق می دهد!"

نه نویسندگان عزیز! مقاله تطهیر رژیم خمینی نیست، مقاله بیان یکسانی از عوامل قدرت گیری رژیم خمینی و موفقیت نسبی آن در پیاده کردن سیاست های خود و از جمله در قبال زنان است، و مگر نه اینکه رژیم خمینی از جریحه دار شدن اقشار سنتی در قبال "افراط کاری" های رژیم شاه در زمینه تحمیل فرهنگ وارداتی بفرار واهی بهره برداری نموده و مگر نه اینکه بسیاری از آخوندها نیز از همین زیاده رویها هارتر شدند؟ مگر نه اینکه این خود یکی از عناصری است که نشان می دهد رژیم شاه، رژیم خمینی را بعنوان جانشین طبیعی خود پس انداخته است؟

۴- من در مقاله مزبور شوته بودم "با در نظر گرفتن اینکه هر عملی عکس العملی و هرا فراطی تغریطی در پی دارد، قدر مسلم و واقعی اینست که بر اساس این تجربه، پس از سرنگونی رژیم ولایت فقیه نیز جامعه ما می تواند با بحرانهای اخلاقی و فرهنگی روبرو گردد که بوار شدن بر آنها و پیکار کردن راه حل های مناسب برای آنها نیاز به آمادگی و پیش بینی و نیز صبر و پایداری نظری دارد و در این زمینه نیز نقش و جایگاه زنان دارای جنبه های محوری و تعیین کننده است.

البته چنین بحرانهایی در حال حاضر شکل رشدی و آورو و تما عدی فساد و فحشا وجود دارد که بخاطر خشونت، سرکسوب و

با نسور کمتر شکل علنی و صریح پیدا می کند ولی با برداشته شدن فشار نظامی - پلیسی، و در غیاب عوامل کنترل کننده به آسانی بروز علنی پیدا خواهد کرد.

منتقدین "شزهوش" نخست کلمه "رشد" را حذف کرده اند، که این برداشت را می دهد که انگار قبلا چنین پدیده هایی وجود نداشته اند. بهر حال می توان این را به حساب سهو و سهل انگاری گذاشت و نه عمد! ثانیا از جمله بی که زیر آن خط کشیده شده، نتیجه گرفته اند: "با رد بگربه شیوه اسلامی خود جا معا را با هیا هو در باره فساد و فحشا از آزادی زن بطور کلی می ترسانند. چرا نقش و جایگاه زنان در بحرانهای اخلاقی آتی (یعنی فحشا) محوری است؟" از این همه به این نتیجه درخشان نیز رسیده اند که "از نظر مجاهدین، فحشا آزادی تعمیسم یافتن است" و "برای ایشان فحشا نقطه یی در امتداد آزادی زنان است؛ معادل زیاده روی در آزاد گذاشتن زنان و غایت آن است" و این حقیقت بدیهی را نیز که دیگر هر طفل دبستانی می داند تکرار کرده اند که "فحشا محصول جامعه طبقاتی است" و در جواب ایشان باید گفت کسه؛

اولا - هر آدم کند ذهنی هم می تواند بفهمد، که منظور از عبارات بالا اینست که از نظر نگارنده در پیدا کردن راه حل مناسب برای بحرانهای اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، از جمله "رشدیسم" آورو و تما عدی فساد و فحشا، نقش زنان تعیین کننده است و مگر نه اینکه خود نویسندگان اقرار دارند که "فحشا دقیقا وجهی از شتمکشی و بی حقوقی زن است" و مگر نه اینکه عامل و نیروی اصلی را در مبارزه با یک پلیسه اجتماعی، دقیقا قربانیان اصلی همان پلیه تشکیل می دهند؟ آیا از اینجا بیرون می آید که این بنده کمترین، نقش زنان را در فساد و فحشا محوری دانسته ام؟

ثانیا - بالاخره این "آزادی زنان" که از نظر مجاهدین و نیز شخص بنده - بنسب

به برداشت و ادعای منتقدین - در ادامه خویش به فحشا و فساد می‌گشود، مربوط به دوره شاه است یا دوره خمینی یا دوره پهلوی؟ خمینی؟ آیا واقعا بشنظرم "رشد سرسام آور و تعادلی فساد و فحشا" در دوره خمینی، که سی تردید یکی از عواملش غیر از عواملی مانند جنگ، فقر و... فشارها و اجبارهای اخلاقی، روانی، اجتماعی و فرهنگی بویژه سر زنان است، "نقطه‌ی در امتداد آزادی زنان است"؟ این را باید از نویسندگانی که دارای رمل و اضطراب جادویی هستند پرسید!

۵- نویسندگان مقاله ادعا می‌کنند که نگارنده "در مقابل حرکت آتی زنان در صورت برداشته شدن فشار پلیسی" هشدار می‌دهد و شورا را به تدارک عوامل کنترل کننده" مشابهی فرا می‌خواند."

واقعا که دست مریزاد! کینه کور به مجاهدین* که ناچار دامن تمامی حامیان مجاهدین و از جمله نگارنده را می‌گیرد. با فقر فرهنگی و ایدئولوژیک و نیز کندذهنی که بهم می‌آمیزند چه معجون هفت جوشی بدید می‌آورند! در این صورت بیان یک واقعیت معنای "هشدار" بخود می‌گیرد و سخن گفتن از "عوامل کنترل کننده" رژیم خمینی، که امروزه باعث می‌شود خیلی از تملیقات و رفتارها، دچار خودسانسوری و بنیانکاری شوند، توسط "منتقدین" محترم چنین تفسیر می‌گردد که کوی "شورا" به تدارک عوامل "کنترل کننده" مشابه - یعنی فشار نظامی - پلیسی - فراخوانده شده است. یعنی این نگارنده به اعمال فشار در قبال بحرانهای اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی - که در قداموس ایشان معنایش "آزادی زنان" و "حرکت آتی زنان"

است - معتقد است و خود نمی‌داند! حتی اگر چنین بود، بلاهت بسیار لازم بود که در چنین شرایطی این اعتقاد بدین صراحت بر زبان آورده شود تا آدمهای "تیزهوشی" همچون نویسندگان مقاله مزبور نیز آنرا متوجه شوند و بر "افکار عقب مانده و رقت انگیز" امثال بنده آگاهی یابند! شاید هم تقصیر زیادی برگردنشان نباشد؛ انگیزه های بیمار و چارچوب ذهنی و واژه نامه محدود و قالبی این نمایندگان تازه بدوران رسیده و کم جنبه "طبقه کارگر - عشیرتی" راهی جز چنین برخوردهای زمخت و عجولانه برایشان باقی نمی‌گذارد! یعنی شاید بگوی:

نیش عقرب نه از ده کین است
اقتضای طبیعتش این است

به یاد حبیب

حسن نایب آقا

این روزها پس از یک تعطیلی طولانی، مسابقات فوتبال باشکاهای تهران آغاز گردیده است. این مسابقات در سال گذشته به علت تظاهرات مردم از طرف رژیم تعطیل شد و این تعطیلی با وجود وعده های مکرر درباره از سرگیری سریع آن ۷ ماه طول کشید. شروع مجدد مسابقات نیز با تدارک وسیعی برای مبارزه با "مخالفان، اخلاگران،..." همراه بود. با این همه، حتی خوشبین ترین مزدوران رژیم نیز اشتظار پایشان

* که آخرین نمونه هاستش را با بید در عکس العمل ها و موضع گیری های ایشان نسبت به تحولات اخیر در زمان مجاهدین و بویژه مقاله آنها در "گمونیست" شماره های

۱۹ و ۲۰، ۱۴ خرداد ۶۴، تحت عنوان "محتوای واقعی انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین" ملاحظه کرد، که خواندن دارد!

یافتن مسابقات را ندارند. در این روزها که سالگرد شهادت کاپیتان شایسته تیم ملی ایران حبیب خبیری است، ما با کرامت داشت خاطره او آرزو می‌کنیم که تمام ورزشکاران ایران در این لحظات حساس به وظیفه میهنی خود توجه داشته باشند.

۳۰ سال پیش در محله درخونگاه تهران متولد شد. جثه‌ای کوچک اما بسیار قوی داشت. ولی حبیب هر چه بود یک دنیا قلب، عطف و مهریانی بود. از آنهایی که حتی دشمنانشان نیز آنها را تحسین می‌کنند. مثل همه بچه‌های جنوب شهر، خیلی زود بکوپد افتاد و دود و رنج خلق را با پوست و گوشت لمس کرد. بعدها در دوران دانشجویی به عمق فساد و خباثت رژیم شاه‌خائن پی برد. دوران فوتبال برای او دوره تجربه و آزمایش بود. هنگامی که به تیم فوتبال هما آمد آنقدر کوچک بود که کسی با او رنس نکرد! و نتواند در مقابل دیگران عرض اندام کند. اما خیلی زود آوازه شهرتش همه جا را گرفت. چهره دوست داشتنی و سخندانی‌اش هیچگاه از نظر هم‌دوره‌ها نرسد. در دوران فوتبال از مطالبات سیاسی و مذهبی غافل نبود. بعد از شهادت محمداهد محمدنفری لنگرودی در سال ۱۳۵۵ او به همراه سایر اعضای تیمش، بیاد محمد در ورزشگاه یکمدهزار نفری یک دقیقه بکوت کرد. روسای فدراسیون فوتبال کینه‌اش را بدل گرفتند و آنها را تحت فشار قرار دادند اما او را باکی نبود.

در انقلاب شکوهمند فدراسیون فوتبال شرکت کرد. هر روز و هر شب در خیابانها در معرض شهادت بود و چندین بار گلوله بر بالای سرش بردیوار نشست. فکر میکرد که با سقوط شاه درد و رنج خلق پایان خواهد یافت. آزادی خواهد آمد و مردم خواهند خندید. اما دوران خوش و حسودت و یکبارچگی بتندی سرآمد. اضمحلال و تلاشی

رژیم سلطنتی اگر چه مردم را از زیرستم دوزار و پارتیدالد نجات داد، اما خیلی زود آخوندهای دیومثت، پرده‌های ربا و تزویر را باره کردند و بخلق دندان نشان دادند. حبیب در این زمان دیگر با زیکن تیم ملی ایران و قهرمان محبوب همه شده بود. یک قهرمان انقلابی که حتی در صحنه ورزش نیز از حقوق خلق نمی‌گذشت. تکلیف روشن بود. از همان ابتدا با ارتجاع سرشاخ شد. او آنقدر بزرگ و آزاد بود که در قفس ارتجاع نمی‌گنجید. ابتدا در صدد تطمیعش برآمدند اما خیلی زود به اراده آهنین و عشق آتشینش بخلق و آرمانهای مجاهدین پی بردند. او را در حالی که بهترین بازیکن فوتبال ایران و آسیا بود از تیم ملی کناره‌گذاشتند. تفاذه‌ها درون فدراسیون فوتبال بالا گرفت. کمیته مرکزی دستور دستگیری‌اش را میداد اما با مداران امجدیه که از هوادارانانش بودند او را فراری میدادند. رژیم کمربنا بودش بسته بود، اما فدراسیون فوتبال از ترس عکس العمل مردم ورزش دوست با آن تن نمی‌داد. حبیب خود از سال ۱۳۵۵ به بعد و از خاندانی بخاند دیگر تغییر مکان میداد. بد نیست چند خاطره نیز از او بیاوریم. مقاومت دسته‌جمعی در ورزش بیشتر در تیم هما متمرکز بود، و در این تیم نیز حبیب شاخص بود. دو سال رژیم ددمنش فشار می‌آورد تا با زیکنان این تیم عکس خمینی را همراه خود میداد و ببرند ولی همیشه با شکست روبرو می‌شد. بالاخره با آنها فهماندند "با تعطیل ورزش و دست‌گیری، با عکس امام"، خبرنگاران مزدور را هم بسیج کردند تا از آنها عکس بگیرند. در روز موعود حبیب و آرایش در حالی که عکس خمینی را در دست داشتند وارد میدان شدند اما از نیمه راه بازگشتند و خبرنگاران را غافلگیر کردند. آن روز مردم در امجدیه بسیار خندیدند. بکروز دیگر مسز دوران کمیته مرکزی در پشت رخت‌کن منتظر پاسبان

با زی و دستگیری حبیب بودند، ولی هرچه منتظر میمانند از حبیب خبری نمیشد. حبیب را تعدادی پاسدار از راه دیگر فرار داده بودند. مردم با زهم به میزدوران خندیدند. حبیب مدتی بخانه تیمی میروید. زندگی علنی دیگران نداشت. رژیم چهارتن از بازیکنان تیم را دستگیر کرده و تحت شکنجه قرار داده بود. در این دوران حبیب بسیار فعال بود. چند بار با و پیشنهاد خروج از کشور شد، اما اوراقی نشد. در این دوران مرکوب و اختناق مطلق، حبیب نقطه وصل بقیمه بچه ها شده بود. اخبار و اطلاعات را به همه میرساند.

سراشجام قهرمان کوچک اندام بدام دژخیم افتاد. در این دوران که دیگر ماهیت رژیم برای همه مردم ایران روشن شده بود، ورزشگاهها بسیار پر شور و خروش شده بودند. تماشاگران بارها بمیدان ریختند و تاسیات را بر سر میزدوران رژیم خراب کردند. رژیم برای زهرچشم گرفتن از مردم بر شکنجه های طاقت فرمای حبیب افزود. در آن دوران بخانواده اش گفته بود که "میدانم مرا اعدام خواهند کرد اما تسلیم نخواهم شد. احساس می کنم از هر زمان دیگری بخدا نزدیکترم". در شکنجه گاه های دژخیم ضد بشر، صحنه های هولناکی از شقاوت و پلیدی را دیده بود، اما مقاومت و قهرمانی مبلشای مجاهد

خلق و سایر زندگانی را نیز لمس کرده بود. قهرمان نمی توانست خود را برای خلقش فدا نکند. پس بر عشق و آرمان والایش پای فشرد. سراشجام در خرداد سال گذشته، قهرمان محله در خونگشاه در خون غلطید. نسیم خنک او ایستاد تا بستان پیام خون پاکش را به همه خانه های ایران برد. خبر اعدامش تکان دهنده بود. حبیب جزا اعتقاد به خدا و خلق و مجاهدین هیچ گناهی نداشت. حبیب رسالتش را سرفرازانه انجام داد. دوماه بعد در انفجار فریاد مرگ برخیزشی در ورزشگاه امجدیه حبیب زنده شد. دهها هزار نفری که ورزشگاه را با فریاد خود سوزاندند از شهادت قهرمان مجاهد بیستم آمده بودند. پس از آن دیگر رژیم در ورزشگاهها آب خوش از گلویش با پیین شرفت، در کیلان و شیراز مردم ورزشگاه را تبدیل به میدان تظاهرات علیه خمینی جلالت کردند. کد اشباه دیگر و اقمشه امجدیه ۲ را بوجود آورد و رژیم در بافت کد اشباهات حبیب، هزاران چشم گشوده و هزاران مشت گره شده است. صاعقه ها را تعطیل کردند. مراسم سوگواری اش حمله بردند و بدر و دوستانش را دستگیر نمودند. اما هیچکدام چاره کار نبود. حبیب بسیار سخت شربین و دانشی اش در قلب و روح همه زنده مانده است. یادش گرامی باد.

بیانیه شورای ملی مقاومت بمناسبت چهارمین سالگرد تأسیس شورا

هم‌میهنان، مردم‌رشد و مقاوم ایران،
نیروهای رزمنده مقاومت،
حواداران و پشتیبانان شورای ملی
مقاومت،

در سالروز بیروزی قیام ملی ۲۰ تیر
۱۳۳۱ برای استقرار مجدد دولت ملی و
دمکراتیک دکتر محمد مصدق پیشوای فقیه
شجاعت ملی و فداستعاری مردم ایران و در
آغاز پنجمین سال حیات شورای ملی
مقاومت وظیفه خود میدانیم خاطره همسفر
زنان و مردان فداکاری را که در راه تعمیق
انقلاب و رهاسازی میهنمان از چنگال استبداد
سلطنتی و رژیم فاشیستی خمینی بشهادت
رسیده‌اند، گرامی بداریم و بزرگداشت
قهرمان مقاومت دوران آزادیخواهی، کدبا
اسرا و روحیه تسلیم‌ناپذیری، ورود ملیتی
حاکم بر سرخوشت خویش سرخه تا و سب رخ را در
آئینده می‌تزدیک نوید میدهند، درود
بفرستیم.

شورای ملی مقاومت کد نخستین ائتلاف
سیاسی بایجاد و در تاریخ جنبش آزادخواه
خاندان و استقلال طلبان مردم ایران است،
طی چهار سال گذشته فرازونشیب‌های
فراوانی را گذرانده و با مشکلات بسیاری

درگیر بوده است. ما خوشوقت و سراقرازیم
کسی تزلزل و استوار و دوراهی پیش می -
رویم کد گواهی حقانیت تاریخی آن فداکاری
۵۰،۰۰۰ شهید و ۱۴۰،۰۰۰ زندانی
و مبارز و مقاومت مردم ایران در برابر
خولناک‌ترین نظام جبار و ستم و سرکوب
است. ما بخود می‌بالیم کد با وفاداری به
آرمان استقلال و آزادی ایران، در راه
تحقق رنگونی رژیم ارتجاعی خمینی،
هیچگاه تردیدی بخود را نداده‌ایم، و
آنکاه کد با مشکلی رو رو شده‌ایم، آنرا در
جهت اعتلای مقاومت و مبارزه توده‌های
مردم برای صلح و آزادی، حل کرده‌ایم.
بدون شک اگر پشتیبانی مادی و معنوی
بی‌دوغ شما مردم ایران و مبارزه خونین
نیروهای مقاومت نبود، آن شوراهای مرکز
نمی‌توانست تا این اندازه موفقیت بدست
آورد. زیرا هرچکس بوشده نیست کسسه
تداوم یک اتحاد و ائتلاف سیاسی، درجا معدای
کد فاقد هرگونه تجربه‌ای در این زمینه
است. آنهم در شرایط سخت و مغرنج کشونی،
چهار نظر داخلی و چند لحاظ بین‌المللی،
امری است که هم عشق شریک احسان
مسئولیت تاریخی و هم محکم‌ترین پیوند با
مبارزه حق طلبان مردم را بطلبید؛ بوسه

اگر در نظریه و ریم که ما، اعضای شورای ملی مقاومت، دارای ایدئولوژی ها و طرز فکرهای متفاوتیم، و گرچه در بسیاری موارد مواضع سیاسی مان یکسان نیست، هموست، در موارد متعدد دیگر، در نظر و عمل، با هم اختلاف داریم. آنچه مورد توافق و اعتقاد همه ماست و در واقع علت وجودی و انگیزه تمامی فعالیت های شورای ملی مقاومت را تشکیل میدهد، دستیابی به استقلال و آزادی میهنمان ایران است. ما در آستانه ورود به پنجمین سال همکاری و مبارزه مشترکمان در شورای ملی مقاومت اعلام می کنیم که هم چنان استوار و سرسخت بر سر پیمان خونین خود با مردم ایران و نیروهای مقاومت مردمی ایستاده ایم و به همین مناسبت یکبار دیگر مهمترین و مبرمترین مسائل کنونی جنبش مقاومت را با شما ملت ایران و نیروهای ریشمستد مقاومت مطرح می کنیم:

۱- با اعتقاد ما دشمن اصلی تمام مردم ایران، در این مرحله، رژیم ضد بشری خمینی است. این رژیم و تمامی جناح ها، دسته بندی ها و ارگانهای سرکوبگر آن یکسره ارتجاعی و ضد انقلابی اند. این رژیم سدار بیدن به استقلال، دموکراسی، صلح، پیشرفت، امنیت، رفاه و عدالت اجتماعی است. از این نیروها رزده برای سرنگونی آن یک وظیفه انقلابی، مردمی و میهنی برای همگان است. شورای ملی مقاومت اساسا برای تحقق این سرنگونی و انتقال حاکمیت به مردم ایران تشکیل شده است.

۲- ما معتقدیم که امر سرنگونی این رژیم از طریق قیام مسلحانه عمومی و سراسری تحقق پذیر است، و اساسا رهایی مردم ایران جز بدست خود آنها محقق و سر نخواهد شد، از اینرو از تمام مردم ایران میخواهیم در کارخانه ها و مزارع ها، در مدرسه ها و دانشگاه ها، در موسسات لشکری و کشوری، در محله ها و بازارها،

و... به ایجاد هسته های مقاومت مردمی بپردازند و با استفاده از تمامی اشکال مبارزه حول محور مبارزه مسلحانه - انقلابی، و در پیوند با نیروهای بیشتر از مقاومت، امرتدارک قیام مسلحانه عمومی را تسریع کنند و در عین حال، از هر امکانش برای گسترش اعتراض ها، اعتصابات و تظاهرات مردمی سودجویند. رهنمودهای شورای ملی مقاومت در مورد نحوه پیشبرد امر قیام توسط مسئول این شورا آقای مسعود رجوی اعلام می شود.

۳- با اعتقاد به آشفتگی نا پذیری تضاد مردم با رژیم ضد مردمی خمینی در تمامیت آن است که شورا افشای مانورها و سیاست های توهم آفرین در مورد "استحاله پذیری" رژیم خمینی را نقشی اساسی برای خود احساس می کند. سازشکاران، فرصت طلبان و میوه چینان حرفه ای دنیای سیاست میخواهند با داعیه "شکست مقاومت مسلحانه" با "خطر جنگ داخلی در صورت سقوط رژیم"، امید بستن به تحول درونی رژیم را در جهت مطلوب، یکا نه راه "عاقلانه" و "واقع بینانه" قلمداد کنند و بدین ترتیب خون پاک فداکاران ترین فرزندان میهن را وجهه الممالحت و هدفهای پست قدرت طلبانه و وابسته گرایانه خود قرار دهند. شورای ملی مقاومت از آغاز با موضع گیری قاطع و بی شائبه و ترلز خود، جوهر این سیاست ضد انقلابی را افشا کرد و اعلام نمود که هرگونه موضع گیری با فعالیت را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبیه به تحول بدسری و قابلیت اصلاح آنرا القاء کند، حتمی ساند انقلاب حاکم و تلاش برای تضعف روحیه مقاومت و در نتیجه، حاست بدعالت ترین مصالح مردم ایران و آرمانهای آزادیخواهان و استقلال طلبان آنها میداند. ما با ردیکر مردم قهرمان ایران هشدار میدهم که فریب افسونگریهای دشمنان رژیم جنایتکار

خصنی را بخورند و یقین داشته باشند که تحقق سعادت و نیک سختی ملت و استقرار ملح و آزادی، تنها از راه مبارزه قاطع و بی‌کمر همد مردم با تمامیت این رژیم مبراست.

۴- در مورد استقلال حاکمیت مردم ایران، پس از سقوط رژیم خمینی، چشم انداز مورد شواخ اعطای شورای ملی مقاومت، در اسناد مصوب اجلاسیداهندماه سال ۵۶ بیان شده است. از آن تاریخ تا کنون، شورا توانسته است دیدگاههای مشترک اعطای خود را در مورد مابیل مهم و مرم ساسی، در چندین طرح و سند تنظیم و ارائه کند. مهمترین اسناد از این قرار اند:

- سند شماره ۱- درباره وظیفه اساسی دوران انتقال،
- سند شماره ۲- اسانامد شورای ملی مقاومت،
- سند شماره ۳- وظائف مبرم دولت موقت،
- طرح ملح شورای ملی مقاومت،
- طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان ایران،
- بیانیه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۶۳ شورای ملی مقاومت،
- بیانیه ۲۳ مردادماه ۱۳۶۳ شورای ملی مقاومت،
- بیانیه ۶ مهرماه ۱۳۶۳ شورای ملی مقاومت
- قطعنامه ۱۰ فروردین ۱۳۶۴ شورای ملی مقاومت،
- میانه ۱۱ ترماد ۱۳۶۴ شورای ملی مقاومت درباره تحریم "انتخابات ریاست جمهوری" رژیم خمینی.
- همدان اسنادمحصول کار جمعیتی و مشترک ما اعطای شورا است و همدما خود را ملتزم و متعهد به آنها میدانیم.
- همداعتقاد ما جنگ آفریزی و توسعه تخریب، خصمدذاتی رژیم خمینی است؛ چیزی که خود آنرا "مدور انقلاب" میخوانند و در واقع معنی مدور خرابکاری و تروریسم

و دام زدن همد استدایی ترس و خشن ترین غرضاتشار عقب مانده است و رژیم خمینی منظور برپوش گذاشتن بر بحرانهای عمیق داخلی نیز از آن بودمی چوید، از اینرو مبارزه در راه تحقق ملح بخودی خود در حکم تلاش برای شکستن شید عمر رژیم خصنی است و به همین سبب، در شرایط کنونی، از اولویت برخوردار است. ما اقدامات شورای ملی مقاومت در جهت تحقق ملح مثل ملاقات مسئول شورا با نایب نخست وزیر عراق، تهیه یک طرح ملح و تلاش برای پذیرش آن توسط مجامع و سازمانهای بین المللی، جلب حمایت بیش از ۳ هزار حزب، سازمان و جریان ساسی و سندیکائی و شخصیت های شناخته شده برای این طرح ملح از سراسر جهان، فعالیت های ویژه تبلیغ ملح در ایران، فراخواندن سربازان به نافرمانی از عمال جنگ طلب خمینی و رها کردن جبهه های جنگ برای پیوستن به نیروهای مقاومت، محکوم کردن بحاران مردم و مناطق غرنظامی از هر دو طرف، محکوم کردن استعمال ملاحیه های شیمیائی، اقدام مسئول شورا برای قطع بمباران شهرها و روستاهای بی دفاع کشور در دوشنبه، برپایی تظاهرات وسیع فدجنگ در اردیبهشت ماه سال جاری در داخل کشور و در ۱۳ کشور جهان و مراجعات گسترده به مراجع بین المللی در اسین رابطه را تماماد جهت تامین منافع ملی و میهنی مردمان تلقی می کنیم و عقیده داریم همدگانی که سکوشند به بدباند های کونا کون، از جمله بدباند اولویت "دفاع از خاک"، سیاست ملح شورا را مشکوک یا مردود جلوه دهند، سیاست جنگ آفریزانده رژیم خدمت می کنند؛ ساسی که سبب از همکاری آشکارا ارتجائی ترین جناح های امبرالستی و اسراشیل نیز برخوردار است.

۵- اعتقاد ما به اینکه شورای ملی مقاومت یکانده آلترناتیو دمکراتیک در

مقابل رژیم خمینی است، نه از اراده ما خواست ذهنی ما، بلکه از واقعیت عینی جامعه پشیمزده مان استنتاج شده است. ما ضمن آنکد تلاشهای گوناگون برای سرهم بندی یک آلترنا تیفو د انقلابی را افشا می کنیم، تاکنون هیچ مانع و سببی در مقابل هیچ نیروی مترقی، مستقیم و دمکرات برای ایجاد آلترنا تیفو موجود نبوده ایم. سوزده مادر برابر ماروزده نیروهای مترقی علیه رژیم خمینی، شدت آنها هیچگونه مانعی ایجاد نمی کنیم، بلکه از آن با آغوش باز استقبال کرده و خود را نیازمند آن میدانیم. اما با کمال تاسف شاهد آنیم که بسیاری از محافل بجای مبارزه با رژیم خمینی و توجده بدساییل اصلی جنبش، این شورا را موردتهاجم قرار داده و به متحدان بالفعل رژیم خمینی علیه ما تبدیل شده اند. مانیتیت به حملات خصمانه و ناجوانمردانه ای که اخیرا علیه سازمان مجاهدین خلق ایران اوج گرفت است بعنوان مصداق عینی این اتحاد، اظهار انزجار می کنیم. ما بسیار دیگر اعلام می کنیم که شورای ملی مقاومت، مانع تحقق اهداف استعماری و استبدادی است، ولی از هر حرکتی شرق خواهانه و از هر مبارزه عادلانه برای برآوردن خواستهای دمکراتیک مسردم انتقال می کنیم. ما در اسناد بدگانه و طرحهای شورا اعتقاد راسخ خود را ببد تمام حقوق و آزادیهای مطرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی مربوط بدان، اعلام کرده ایم و بخصوص خود را بدو عایت موارد زیر ملزم میدانیم:

۱- انفاء بدون قید و شرط هرگونه دستم و تبعیض جنسی، فرهنگی، مذهبی، نژادی، ملی و قومی بنحوی که برابری کامل کلسد اشاع کشور مستقل از نژاد، جنسیت، مذهب، ملت و قومیت بطور کامل تأمین شود.

۲- رسمیت شاختن آزادی عقیده و

سان، آزادی مطبوعات، آزادی تشککل و فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی، کانونها، سندیکاها و اتحادیه ها و شوراهای کارگری، دهقانی و صنفی، انجمن های دمکراتیک، آزادی انتخاب شغل و محل اقامت، آزادی تظاهرات و اعتصاب و آزادی ادیان و مذاهب، مانع نیست از هرگونه تجاوز بد حقوق فردی و اجتماعی و آزادیهای عمومی.

۳- بنا بر این، بخلاف آنچه محافل ضد انقلابی سلطنت طلب و متحدان بالفعل رژیم خمینی ادعا می کنند، روشن است که شورای ملی مقاومت در مدد نفی حقوق دمکراتیک مردم با تحصیل یک مذهب یا اندشولسوزی خاص سرکل جامعه نیست. شورای ملی مقاومت و نیروهای تشککل دهشده اش افتخار می کنند که شایستگی خود را در دفاع از حقوق مردم محروم و ستمدیده ایران، در صحنه واقعی مبارزه نشان داده اند و در آسند نیز، بد نحوی بارزتر نشان خواهند داد.

۴- ما در آستاند بنجمن سال تاسیس شورای ملی مقاومت، ضمن نشر درو دهای برنور بد همه کسانی که با هر نوع دستم، سوزده با رژیم خمینی بشامد عامل مجسم هبندیم ها، مبارزه می کنند، بار دیگر اعلام می کنیم که همه افراد و جراثیهای آزادخواه و مستقل ایرانی را که ببد رنگونی رژیم خمینی و استقرار حاکمیت ملی و مردمی نظر دوخته اند همو و همراه خود می شناسیم، و خواستار آنیم که با بسوسن بد شورا با همکاری با آن امر رنگونی رژیم ددمنش و فدائانی خمینی را سریع کنند.

۵- ما راه دشوار ولی برشکوه مبارزه برای رنگونی رژیم خمینی، قطع جنگ و استقرار صلح و آزادی را با اسان بد بروزی نهایی مردم ایران، طی خواهیم کرد. صبح بروزی دور نیست، خورشید درختان صلح و آزادی سزودی خواهد دمید.

۳۰ تیرماه ۱۳۶۴

الروزنایسی شورای ملی مقاومت

محل امضای احزاب، سازمانها و
شخصت های عضو شورا؛
- استادان متعهد دانشکاهها و مدارس
عالی کشور
- جبهه دمکراتیک ملی ایران -
هدایت الله متین دفتري
- جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال
ایران (داد) - جلال گنجی
- حزب کار ایران (طوفان) - حمید
بهمنی

- سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- بیروبرنامد (هوت) - مهدی سامع
- سازمان مجاهدین خلق ایران -
مهدی ابریشمی
- گانون توحیدی اماناف
- سروش السرز
- کاظم باقرزاده
- سروان حمیدزیرکاش
- منوچهر هزارخانی
ودو امضای دیگر کدابی آنها و اسامی
نمایندهگان استادان متعهد و کاشون
توحیدی اماناف بدلال امنینی ذکر
نمی گردد.

بیانیه شورای ملی مقاومت

درباره تحریم انتخابات ریاست جمهوری، رژیم خمینی

بیانیه ز سر در آخرین اجلاس شورای ملی
مقاومت روزهای ۱۰ و ۱۱ تیرماه ۶۴
تنظیم و تصویب رسیده است.

همسپهان،

قرار است بزودی، طی مراسمی که در
سوی رژیم خمینی "انتخابات ریاست
جمهوری" نامیده شده است، یکی از سر-
برندگان جنایتکار رژیم در دست خود ابقا
شود با جای خود را به مهره خائن دیگری
بدهد. اکنون با گذشت بیش از سی سال،
نشان دادن بی اعتقادی کامل، و حتی کینه
و نفرت این رژیم ضد انسانی نه آرمانهای
بزرگی که دروازه های "انتخابات" و
"جمهوری" نهفته اند، نه از سه
قلمبرسانی ندارد، یکایک عمال "روحانی"
و "دیوانی" رژیم - از خود خمینی تا
نمایندهگان دست نشانده مجلس او - طی
این سالان، بهمه فهمانده اند که انتظار
شرکت دادن مردم در تعیین سرنوشت خود
از رژیمی که مظهر جهل و فساد و خودکامگی
است، تا چه اندازه ساده لوحانه است.
سراسر این حتی افشای بازی مخرب و بیوچی

که هیچ کودکی را دیگر نمی فریبند، و تحریم
این بازی بدلیل همسرشتی - و هم سرنوشتی
- دا و طلبان این مقام با شخص خمینی،
ثابت در نظر اول، از فرط وضوح، سهوده و
زاید جلوه کند. با این همه در این بازی
"انتخابات" بطور مشخص عاملی دخالت
دارد که موقعگیری روشن از طرف مقاومت
تا دلان مردم ایران را طلب می کند. این
عامل، اعلام نامزدی آقای بازرگان،
نخست وزیر دولت موقت خمینی، نمائنده
سابق مجلس خمینی، رهبر گروه "نهضت
آزادی" و مهره شناخته شده جناح با مصالح
"اصلاح طلب" درون رژیم خمینی است
که در استدای خرد اما ده گذشته صورت گرفت.
مدهی است که نخستین نتیجه عملی،
وقابل لمس نامزد شدن بازرگان صرف نظر
از بزرگ کردن این نامزدی با شخه مختلف،
ثابت مشروعیت نظام ضد مردمی و ضد ملی
خمینی در تعامیت آن است که خیانت رسیده
تالترین مصالح مردم ایران و آرمانهای
آزادخواهان و استقلال طلبان آنها
محبوب می شود. اگر چه پیدا است که این تلاش
خائنه و فداشقلایی از سوی اولین نخست

وزیر خمینی موفق تر از تلاش آخرین نخست وزیر شاه برای حفظ رژیم و پیگیری از امواج پیروزمند انقلاب مردم نخواهد بود. درست است که رژیم خمینی با عملکرد بیایسته و هولناک خود طی این سال جای هیچگونه توهم درباره ماهیتش را برای هیچ کس باقی نگذاشته است؛ و درست است که با زرگان و گروهش در برابر مختصر غرب ولندی که گهگاه، بشبوه کار برخی از اعمال رژیم کرده اند، بارها و بارها سرسپردگی و اعتقادی چون و چرا برای خود را به ولایت خمینی و در نتیجه، همسرشتی خود را با رژیم او، در حرف و عمل نشان داده اند؛ اما از آنجا که توهم بر اکنی با زرگان در باره انتخابات ریاست جمهوری خمینی، از سوی پاره‌یی محافل بیرون رژیم - و در واقع همسرشت رژیم شاه - نیز دامین زده می‌شود، ظاهری حق بجانب تر، و بنا بر این اثری زهر آکین تر، دارد و خط - - - استعماری هم بغایت آثر تقویت می‌کنند. بخاطر بنا و رسم که آقای بازرگان، در همان حال که رئیس نخستین "دولت موقت انقلاب" بود، از وقوع انقلاب "نه‌بار، نه‌بار" اظهار پشیمانی و استغفار کرد؛ و در همان حال که خود را در برابر شاه، در حرف آشتی ناپذیر نشان میداد، در حرف و عمل آشکارا و با تمام قوا، میکوشید تا "طبق قرار با امام" خود تمامیت رژیم گذشته را، منهای نهاد سلطنت، حفظ کند. از اینروست که اینک، هم مصلح و ناصح رژیم کنونی است و هم نقطه امید با زماندگان و حامیان بین المللی رژیم گذشته می‌باشد. از اینروست که اینک، هر چند هر دو پاسبان در رژیم خمینی است، نقطه امید و تنه - - - تکیه گاه محافل و عناصر وابسته گرائی است که به استحاله درونی رژیم چنان بتکبار خمینی چشم دوخته و در عین حال ویا کارانه سنگ "ملت خواهی" و "مصدقی بودن" نیز به سینه می‌زنند.

اما آقای بازرگان، هر چند خود را منتقد

افراط کاربهای رژیم خمینی قلمداد میکند، هیچگاه نددرنوشته و نددر گفتار، حقانیت و مشروعیت خمینی و رژیم خود انسانی اش را در تمامیت آن انکار نکرده است. او هر چند علیه ادا مه جنک غرضی زند و از این راه می‌خواهد موج نافرمانی مردم از رژیم را با زبوسوی بخشی از همین رژیم هدایت کند، اما هیچگاه تا آنجا پیش نمی‌رود که مقصر منحصر بفرد ادا مه جنک - یعنی خمینی - را معرفی کند، هر چند بتلویح بر مردم را از رژیم سرکوفت می‌زند که دیگر نه محبوب مردم بلکه مورد خشم آنانند، در همان حال آشکارا، با دناشتی بی مانند و وقاحتی وصف ناپذیر مظهر خشم مردم یعنی شعله های خیانت سوز آتش مقاومت مسلحانه را نفرین و محکوم می‌کند. اینک با زرگان، در نقش مهره اصلی بازی "استحاله"، برای خدمت به رژیم فدا نشانی خمینی، برای فریب مردم و هدایت موج نافرمانی توده‌یی بدستوری راه حل واهی "اصلاح رژیم" اعلام نامزدی نموده و واره‌چند "انتخابات ریاست جمهوری" شده است تا اگر نگذاشتند بازی - اش را ادا مه دهد، خود را اصلاح طلب و مظلوم و مورد بغض "عناصر فراطی" این رژیم معرفی کند، و اگر گذاشتند، رژیم را از هم اکنون "اصلاح شده" و دارای تحمل در مقابل "مخالفان" بنمایاند.

شرط و شروطی که با زرگان به هنگام اعلام نامزدی اش برای شرکت در انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری خمینی قائل شده است نیز چیزی بیش از یک رشوه خواهی حقیر فردی و گروهی در مقابل تا - - - نهایت این رژیم پلیدیست، بدینوسیله با زرگان از دیکتاتوری سرکوبگر و جنگ - طلب خمینی می‌خواهد تا در ازاء اشتراک عمل در مانور "انتخابات" - که بمثابة پذیرش رژیم چنان بتکبار ارتجاعی در کلیت است - رشوه ای از کیسه رنج و خون بیگران مردم ایران بدارد (با زرگان) و دارودسته -

اثر برداخت شود تا وی بتواند در محله
بایست فعال شده و در مسرکس قدرت
بیش از پیش در برابر مقتا و ست عادلانه مردمی
گفته آن برجسته " تخریب و ترور " می‌زنند
قد علم کنند.

مردم با شرف و متعهد ایران !

بی از تحمل این همه محرومیت ، این
همه تنید و اسر ، این همه تلفات و خسارات
جنگی ، این همه توهین و تحقیر ، این همه
تجاوز و حرمت انسانی ، نباید تسلیم آفون
مرتجعان حق بجانبی شد که در آغاز کار
به خصمی کمک کردند تا رهبری انقلاب را
بزدزد ، و آپسک بیاری اوشتا فشا ندتا ،
با عسادی و ایجاد توهم ، سقوط حتمی
رویش را برای مدتی بعقب بیندا زنند .

از این روشوای ملی مقاومت یا اعلام
تحریم همه مانورهای با مطلاع انتخاباتی
رؤسمنا مشروع ، فدملی و فدمردمی خمینی
یکبار دیگر تصریح می‌کند که کلیه نامزدهای
این " انتخابات " را - که علیه مهمترین
و اساسی ترین حق مردم ایران یعنی حق
حاکمیت ملی و مردمی قد علم کرده اند -
خائنکار می‌شناسد .

مردم ایران !

مقاومت مسلحانه تنها راه رشد کن کردن
رؤسم بلسد و آخر خمینی خمینی است ! برای
ترویج امر قیام و برنگونی رؤسم در

تمامیتش ، بازی انتخابات ریاست
جمهوری خمینی را تحریم کنید و عوام
فرسان را تنها بگذارید !

محل امضای احزاب ، سازمانها و
شخصت های عضو شورا :

- استادان متعهد دانشگاهها و مدارس
ثالی کشور

- جبهه دموکراتیک ملی ایران -
هدایت الله متین دفتری

- جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال
ایران (داد) - جلال کنگدای

- حزب کار و ایران (طوفان) - حمید
بهنی

- سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- پیرو برنامه (هویت) - میدی سامع

- سازمان مجاهدین خلق ایران -
میدی ابریشچی

- کانون توحیدی اصناف

- روش البرز

- کاظم باقرزاده

- روان حمیدزمرگباش

- منوچهر هژار خانی

ودوا مضای دیگر گدا می آنها و ا سامی

نحاسندگان استادان مشعهد و کاشون

توحیدی اصناف بدلال امنیتی ذکر
نمی‌گردد .

اخبار ایران

۳۰ خرداد (۸۵/۶/۲۰): در چهار روستای سالگرد ۳۰ خرداد، تظاهرات و آکسیونهای از طرف اتحادیهی انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج از کشور (هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران) همزمان در ۲۰ شهر بزرگ آسیا، آمریکا و اروپا برگزار گردید. در این مراسم بیش از ۲۰ هزار نفر از هموطنان مبارز ایرانی و شهروندان آزادخواه کشورهای مزبور روز ۳۰ خرداد، سرانجام زنجیر مقاومت مسلحانسه و "روز شهدا و زندانیان سیاسی" را گرامی داشتند. در پایان، قطعنامه سراسری تظاهرات که درخواستهای شرکت کنندگان را در ۷ ماده بیان میکرد به دوزبان فارسی و زبان کشور مربوطه خوانده شد.

تاکنون بیش از ۱۰۵۰۰ تن از شخصيتها، احزاب و گروههای سیاسی مختلف جهان با ارسال پیامها و نامههایی به رهبری سازمان مجاهدین خلق حمایت و همبستگی

خود را با مقاومت عادلانه مردم ایران در مقابل جنگ و اختناق و برای ملیح و آزادی اعلام نمودند. همچنین بیش از ۲۰۰ خبرنگار از نمایندگان رسانه‌های جمعی از سراسر جهان در این مراسم شرکت کرده و گزارشها، فیلمها و مصاحبه‌های مختلفی تهیه نمودند که در رسانه‌های جمعی مذکور انعکاس یافت.

۳۰ خرداد [۸۵/۶/۲۰]: رفسنجانی هنگام سفر به لسی طی مصاحبه‌ای رابطه رژیم ایران با هواپیما را با آن را تکذیب کرد و در رابطه با تهدیدات آمریکا گفت: "سرفرض که گروه‌های که هواپیما را در دست دارند، از ملل آنها خوب و مورد قبول ما باشند، این نمی‌تواند دلیلی باشد که آمریکا باج‌خواهی بکند از ملت‌های دیگر. مثلا ما که حوادث تروریستی در کشورمان واقع می‌شود اگر چنین ماله‌ای رسم بشود می‌توانیم قراشه را همه جا تشنه بکنیم برای اینکه فدا انقلاب ما شوی فرانسه تحت حمایت فرانسه هستند، هر آدمی که اینها انجام بکنند، هر بمبی منفجر بکنند، ما تلافی‌اش می‌کنیم در دنیا، سرفرانسه در

ساوریم."

اتیر (۸۵/۶/۲۲): روزنامه فرانسوی کوتیدین دپاری به نقل از روزنامه اتیریشی "کوریر" نوشت: سرویسهای اطلاعاتی غرب به سفیر جدید ایران در اتیریش مشکوک هستند. این نشریه نوشت احتمال داده می شود که او را برای تشکیل یک سازمان جاسوسی و تروریستی شبه ایرانی به اروپا فرستاده باشند.

۲ تیر (۸۵/۶/۲۴): پس از حدود ۵ سال که از انتشار روزنامه صبح آزادگیان می گذرد، امروز دادسرای عمومی تهران از انتشار این روزنامه به علت نداشتن اعتبار انتشار جلوگیری کرد.

۶ تیر (۸۵/۶/۲۷): وزارت امور خارجه عراق اعلام کرد که در پی امضای "اتحاد استراتژیکی" بین ترکیه و تهران، عراق رسماً روابط خود را با لیبی قطع کرده است.

۶ تیر (۸۵/۶/۲۷): بدشال استعفای نا خداکم حسینی، نا خداکم محمدحسین ملک زادگان به فرماندهی نیروی درباری رژیم منصوب شد.

۶ تیر (۸۵/۶/۲۷): مدیرکل انتخابات وزارت کشور اعلام کرد تاکنون ۲۴ هزار صندوق و ۲۳ میلیون برگ رای مربوط به سرگزاری انتخابات ریاست جمهوری، آماده ارسال به استانها و شهرستانهای کشور شده است.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): هاشمی رفسنجانی طی مصاحبه بی درنگن در مورد امکان تجدید روابط ایران و آمریکا گفت: "درست است که آمریکا به ایران صدمه شدیدی زده است اما این دلیل آن نیست که رابطه اش با ایران برای ابد قطع بماند." وی سپس

افزود: "آمریکا باید قدم اول را بردارد و به ایران اطمینان خاطر بدهد که از اقدامات تجار و کاراته دست خواهد برداشت..."

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): طبق قراردادی که ایران و شرکت اتومبیل سازی ژاپنسی نیسان امضا کرده اند، بزودی اتومبیلهای جیب و کامیونهای کوچک در ایران مونتاژ خواهند شد. قرار است سالانه ۶ هزار دستگاه کامیون و ۲۰ هزار دستگاه جیب مونتاژ شود. این قرارداد به ماه پیش امضا شد و لایحه رژیم خمینی تا روز گذشته با افسرای آن مخالفت می ورزید و روز گذشته در آستانه سفر رفسنجانی به ژاپن آنرا اعلام نمود.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): درواشنگتن یک سناتور آمریکایی رژیم خمینی را به طرح ریزی و دخالت مستقیم در توطئه ربوده شدن هواپیمای A.W. ۲، متهم ساخت. سناتور جفری هلمز که عضو کمیسیون روابط خارجی سنای آمریکا است گفت حداقل یک تن از دو ربابنده اصلی هواپیمای آمریکایی در ماه گذشته مدت سه هفته در ایران تعلیم دیده و توطئه هواپیمای ربای توسط ماموران ایرانی در شهر بعلبک، واقع در شمال شرق لبنان، طرح ریزی شده است.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): دولت لیبی اعلام داشت که به هنگام دیدار اخیر رفسنجانی هیچ گونه پیمان همکاریهای استراتژیک با رژیم خمینی امضا نکرده است و گزارشهایی که در این باره انتشار یافته صحت ندارد.

۹ تیر (۸۵/۶/۳۰): خمینی در دیدار با اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گفت: "اگر چند دولت را استثناء کنید، بقیه با مستقیم یا غیر مستقیم با ما مخالفند... البته شکی نیست که خلاف هم هست ولی اینطور نیست که با این خلافها ما لطمه اساسی

گاز و نفت است و می‌تواند دنیا زمیندیه‌های
ژاپن در این زمینه را تامین کند.

۱۳ تیر (۸۵/۷/۴): مقتدائی عضو
شورای عالی قضایی در مصاحبه‌ی گفت:
"بمنظور جلوگیری از فساد و منکرات و
مبارزه با فحشا و منکرات و بی‌حجابی و بی
بدحجابی نیز طرحی در جلسه شورای عالی
قضایی تصویب شد که براساس آن ستادهایی
در مساجد زیر نظر مستقیم امام جماعت هر
مسجد، تشکیل شود تا با ارشاد و راهنمایی
افراد که اقدام به اعمال اشراقی در آن
منطقه می‌کنند، آنها را اصلاح کنند و در
صورتی که ارشاد و راهنمایی در مورد آنها
موفق نبود، آن افراد را به گروه‌های گشت
امربه معروف و نهی از منکر کمیته معرفی
کنند."

۱۴ تیر (۸۵/۷/۵): رئیسجانی نتایج
سفر خود به چین و ژاپن را طی مصاحبه‌ی
توضیح داد و از جمله گفت: "فرخوبی بود
... ما در این سفر هر ساله را که اونجا
مطرح کردیم همانگونه که میخواستیم
پیشرفت ... البته اونها هم موفقیت‌های
خوبی دارند، چون اونها از این سفر
انتظاراتی داشتند که انتظارات اونها
هم بدست آمده، قاعدتا چون مایلند با
میدان عظیمی مثل ایران همکاری داشته
باشند ... موفقیت ما در طرح کردن مایل
عمده‌جهانی و خودمون بود ... ما موفق
شدیم ساله جنگ را خوب تشریح کنیم به
تعبیر بعضی از چهره‌های خوب سیاسی ژاپن
... نصف مردم ژاپن قانع شدند ... چون
نصف مردم ژاپن هم تلویزیون می‌بینند ..."

۱۶ تیر (۸۵/۷/۷): خمینی، موسوی
خوئینی ها را به سمت دادن کل رژیم
منصوب نمود. یوسف هاشمی دادستان
کنونی اعلام نمود که بعثت خستگی و شدت
تراکم کارها تصمیم به کناره‌گیری گرفته
است.

ببینیم بلکه از آنکه ما اختلاف داشتیم
باشیم لطمه می‌بینیم ... آنها که مسئول
کارند اشیای مخلص هستند، البته
ممکن است داخل آنها افرادی هم باشند.
ساله دیگر اینکه ممکن است برداشته‌های
اشخاص با ما مخالف باشد و ما با با آنها
را نمی‌توانیم ببندیم ... اگر بخواهید
به حرف یک دسته که مثلا در مجلس هستند
بگوئیم، این دولت نه، این رئیس مجلس
یا این نخست وزیر یا این رئیس جمهور نه
... وضع ما جوری است که اگر بخواهیم آنها
بهم بزنیم، صدمه می‌خوریم ... اگر خدای
نخواست بین جامعه مدرسین با دولت یا
جامعه یا مجلس یا مجلس با دولت اختلاف
پیدا شود، شکست می‌خوریم ... باید قدرت
دولت و حجم کار آنها را ببینیم چقدر است و
ببینیم که اگر من جای او باشم چه می‌توانم
بکنم. اگر نخست وزیر را برداریم و جناب
عالی را نخست وزیر کنیم چقدر می‌توانید
کار بکنید ... ساله نصیحت یک ساله است،
انتقام‌گیری ساله دیگر، برای مردم و
دولت و مسئولین و مجلس باید واضح بود نه
مقابله کرد ... ما باید خیلی مواظب باشیم،
غیر از آنکه ما را از داخل بیوانند کار
دیگری نمی‌توانند بکنند ..."

۱۲ تیر (۸۵/۷/۲): شورای عالی انقلاب
فرهنگی بمنظور مراقبت از جریان صحیح
و سالم انقلاب فرهنگی و برای رسیدگی به
مسائل و مشکلات دانشگاهها، تشکیل هیاتی
بنام هیات نظارت و بازرسی را مورد تصویب
قرار داد. این شورا همچنین فرهادی را
بعنوان رئیس دانشگاه تهران منصوب نمود.

۱۲ تیر (۸۵/۷/۲): رئیسجانی در
زیارت‌نامه‌ی در ژاپن، ضمن تشکر از
پذیرایی‌های دولت و ملت ژاپن گفت:
"ملت ایران، ژاپن را بعنوان شریک
آینده خود در زندگی انتخاب کرده،
زیرا از ژاپن جز خوبی ندیده است، وی
با دور شد که "ایران دارای منابع عظیم

۱۷ تیر (۸۵/۷/۸): منتظری در دیدار با ریشهری، وزیر اطلاعات رژیم، وعده‌یی از مقامات این وزارتخانه گفت: "در بعضی امور که مربوط به توطئه علیه انقلاب و نظام اسلامی است و یا توجه خطری به یک مومن و یا افراد خدمتگزاری می‌باشد، در اینگونه موارد باید تجسس و تحقیق کافی شده و به هر نحو جلوی توطئه و خطر گرفته شود و این از واجبات بسیار بزرگ و مهم است..."

۱۷ تیر (۸۵/۷/۸): میرحسین موسوی درباره کارشناسان شوروی کدشروکاه برق اصفهان را بخاطر بمبارانهای شهرهای ایران توسط عراق ترک کردند گفت: "در این موقعیت که فعل کرمانست و ما به برق و انرژی بیشتری نیاز داریم، رفتن آنها ضربه به پیشرفت مطلوب کارها محسوب میشود... اینها باید بیایند و به تعهدات خودشان عمل کنند، در غیر این صورت این گونه برخوردها ممکن است در رابطه با شوروی و توسعه روابط با این کشور تا شیر بگذازد..."

۱۸ تیر (۸۵/۷/۹): خامنه‌ای کسسه در اجتماع مردم شهر کرد صحبت میکرد درباره نقش مجامع بین المللی گفت: "ما به مجامع بین المللی بی اعتقاد هستیم زیرا حکومت‌های تحت سلطه شرق و غرب، همواره از نمایندگان ابرقدرتها فرما شیری می‌کنند، البته ما در زمانهای ملل، غیر متعهدها و کنگران اسلام و موارد مشابه شرکت می‌کنیم، اما در تمام این مجامع تنها نماینده ایران است که حرف تازه و بدون وا همدا ز ابرقدرتها را مطرح می‌کند." وی ادامه داد که: "تصور بعضی‌ها بر این است که وقتی ما می‌گوئیم انقلاب خود را صادر می‌کنیم، یعنی چریک‌ها در می‌کنیم..."

۱۸ تیر (۸۵/۷/۹): خمینی در دیدار با موسوی اردبیلی، موسوی خوشی‌ها، همچنین قضاات و روحای شعب و... دیوانه‌لی کشور در مورد قضاوت و امر قضا گفت:

"... کشور ما کشور تازه متولد شده‌یی است که با اینکه ملت‌ها با آن موافقت اکثر دولتها با ما مخالف می‌باشند، در دنیا این گونه تبلیغ می‌شود که ایران میخواهد منافع کلیه کشورها را از بین ببرد... امروز همه ما محتاج تفاهم هستیم و همه ما باید با هم باشیم چرا که اگر اختلاف کنیم استقاده‌اش را دیگران می‌برند... انشاء الله آقای موسوی خوشی‌ها با سعادت و سلامت کارشان را که چنین کار مهمی است خوب انجام دهند. بهر صورت صلاح دیدم که بجای آقای ماضی برای چنین منسوب بزرگی ایشان باشد و ایشان محتاجند تا همه شما و را همراهی کنید..."

۱۸ تیر (۸۵/۷/۹): بدشال در کیریه‌های تدبیری کدش جناح‌های مختلف رژیم در شیراز روی داد و ضمن آن، گذشته و چندین زخمی بر جای گذاشته شد، سیدعلی محمد، سیدعلی اصغر، سیدهاشم و سید محمد مهدی دستگیر و نجابت، به همراه نمایندگان شیراز، در مجلس رژیم، با منتظری ملاقات و گفتگو کردند. در این دیدار منتظری گفت: "اگر احیاناً اختلاف نظر و اعتراضی در بعضی مسائل صنفی و غیره وجود دارد نباید این معنای وحدت کلمه مردم و یکبارچگی آنان، بخصوص با توجه به شیطنیت دشمنان داخلی و خارجی انقلاب و اسلام، ضربه‌یی بزند، البته باید به مسائل رسیدگی دقیق بشود..."

۱۸ تیر (۸۵/۷/۹): ریشهری و وزیر اطلاعات رژیم که به همراه تنی چند از معاونان این وزارتخانه زاهدان سفر کرده بود در پایان این سفر در محاسبه‌یی گفت: "طی این سفر ضمن دیدار با روحانیون و مسئولین استان سیستان و بلوچستان، جایگاه اطلاعات در نظام جمهوری اسلامی ایران برای آنان تشریح و توضیح داده شد که اطلاعات در نظام جمهوری اسلامی ایران حکم چشم در بدن را دارد که

گذشته (۲۱ آوریل - ۲۱ مه) در سراسر ایران با زمامداری شده ، مبین این واقعیت است .

به همین دلیل با تکیه بر اعتقادمان به آزادی و حقوق انسانها همبستگی خود را با ایرانیانی که با شهادت و فداکاری تمام تسلیم سرکوب لحام گسیخته و جنگ طلبی خمینی نشده و اعتراضات و مقاومت خود را تا برقراری حکومتی دمکراتیک ، پایبند به صلح و آزادی گسترش می دهند ، با ردیگر اعلام میداریم و بر لزوم پشتیبانی همه جانبه از مقاومت عادلانه آنها در مقابل تروریسم خمینی تاکید می کنیم .

۲۱ تیر (۸۵/۷/۱۲) : ناطق قزاقی در مورد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری گفت پس از هماهنگی با شورای نگهبان ثبت نام کاندیداها از ۲۶ تیرماه جاری آغاز خواهد شد و امیدوار هستیم که انتخابات در روز جمعه ۲۵ مردادماه سال جاری برگزار شود .

۲۱ تیر (۸۵/۷/۱۲) : جنتی در خطبه نماز جمعه در رابطه با حرکتیایی که انجام می گیرد و میخواهد جلوی روند انقلاب را بگیرد گفت : " کسانی که انقلاب بدست آنها پیروز شده است و بنا بر ما در انقلاب تأمید می شوند ، اگر چنانچه این انقلاب را رها کنند طبیعی است که شکست می خورد و از پا می آید و این افراد نباید کنار بروند و دشمنان ما منتظر چنین موقعیتی هستند . دیگر اینکه کسانی هستند که از درون به انقلاب قریب می زنند و اینها بنا بر شیطانهای روزگار نامیده میشوند که بنا بر مکتب وارد انقلاب می شوند و رنگ خدایی بخود می گیرند و این نوع آدمها برای هر سیستمی نقشه یی زیرکانه میریزند ، پس ای مردم بیدار و هشیار باشید و با تمام دقت جریانه ها را تعقیب کنید و هر حوادثی که اتفاق می افتد با تدبیر گیری شود و این کار دقت فراوان لازم دارد . "

اگر تربیت شود ، دستگا های اجرایی کشور بیش از آنچه تا بحال کار کرده اند خدمت خواهند کرد . " وی در پایان به عملیات طرح ریزی بانک اطلاعات اشاره کرد و گفت : " ... این بانک قادر خواهد بود اطلاعات مورد نیاز دستگا های اجرایی را در ایام مختلف فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی پس از جمع آوری در اسرع وقت در اختیار این دستگا ها قرار دهد . "

۱۹ تیر (۸۵/۷/۱۰) : بمناسبت روز شهدا و زندانیان سیاسی ایران ، بیشتر از ۲۰۰۰ نماینده مجلس مشول ، وزیر و شخصیت سیاسی فرانسه و ۱۵ کشور اروپایی و آمریکایی و مراجع بین المللی ، با امضای متن زیر سیاست سرکوب و خفقان رژیم خمینی را محکوم نموده و از مقاومت عادلانه مردم ایران حمایت کردند :

" همبستگی با مقاومت ایران "

۲۰ ژوئن " روز بزرگداشت شهدا و زندانیان سیاسی ایران " یسار آوار تظاهرات مسالمت آمیز با تصدهزار نفری مجاهدین در تهران ، در سال ۱۹۸۱ است که به فرمان خمینی به در کبار بسته شد از آن پس رژیم خمینی از یکطرف با تکیه بر سرکوب و تروریسم ، که نتیجه آن ۴۰۰۰۰۰ کشته و ۱۲۰۰۰۰۰ زندانی سیاسی می باشد و از طرف دیگر با تداوم و تشدید جنگ ایران و عراق ، که تا کنون برای ایرانیان نیم میلیون تلفات جانی ، سه میلیون آواره و دهها میلیارد دلار خسارت مادی به بار آورده سعی در جلوگیری از گسترش مقاومت و سرپوش گذاشتن برین بست های اقتصادی و اجتماعی داشته است .

با وجود تمام جنایات خمینی ، امروزه ، اما ، مقاومت ایران وارد مرحله نویینی شده و تظاهرات و اعتراضات علنی مردم ایران علیه جنگ و اختناق و برای صلح و آزادی در ایران ، که در پاسخ به فراخوان آقبا ی رجوی مشول شورای ملی مقاومت در ماه

۲۲ تیر (۸۵/۷/۱۳): در نخستین جلسه کمیته بررسی و سنجش ادوات شهریاری و دواثر عقیدتی - سیاسی شهریارانی شوری طی سخنانی یادآور شد که: "اداره عقیدتی - سیاسی نباید خود را گرفتار کار اداری پرسنل کند، بلکه خط فکری و سیاسی پرسنل را تنظیم کرده و تا حد امکان از تشریفات بکاهد."

۲۲ تیر (۸۵/۷/۱۳): اجلاس سالانه مجلس خبرگان امروز در محل مجلس رژیم شروع بکار کرد.

۲۳ تیر (۸۵/۷/۱۴): در پایان سمینار جذام در مشهد، مسئول سازمان مبارزه با جذام در گفتگویی گفت: بر طبق آمار سال ۶۲، تعداد ۱۰،۷۰۰ بیمار جذامی شناخته شده که این رقم تقریبی است، و احتمالاً حدود ۳۰ هزار بیمار مبتلا به جذام در ایران وجود دارد.

۲۴ تیر (۸۵/۷/۱۵): خمینی در دیدار با رئیس دانشگاه آزاد همراهان و معاونانش گفت: "... باید تلاش کنید جهات دینی را در دانشگاه بیشتر کنید، باید قبل از هر چیز دانشگاه اسلامی باشد، برای اینکه کشور هر چه صدمه خورده است از کثافتی بوده که اسلام را نمی شناختند... این طرز فکر که غیور خارج درجائی دیگر نمی شود تحصیل کرد، امری است باطل، چرا که با این گونه تبلیغات میخواهند جوانان ما را به خارج بکشند و با تفکر خودشان به ایران بازگردانند."

جنگ ایران و عراق

۲۷ خرداد (۸۵/۶/۱۷): میرحسین موسوی که در یکی از مساجد تهران بر علیه سیاست ملج سخنانی میکرد گفت: "که"

دوراخی بر بسیاری از شهرهای ایران براساس یک توافق بین المللی قدرت های سلطه گر و بر پایه تحلیل آبادی داخلی آنها صورت گرفته و عمدتاً خملت روانی و روحی داشت و هدف آنها شکستن روحیه مقاومت مردم بوده است. "وی افزود: "بدنبال تحلیلهای نامه های گروهکهای منافق و لیبرال به سازمانهای باصطلاح بین المللی... تحلیل خبرگزاریها شروع شد و درست همان اشتباهی که در اواخر سال ۶۰ و بعد از واقعه ۷ تیر و انفجار نخست وزیری و شهادت شهدای محراب دچار آن شدند که نظام جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است، در مورد جنگ شیخ فکر کردند با قشار وارد آوردن بیشتر می توانند ملت ما را به سازش و تسلیم بکشانند..."

۳۰ خرداد (۸۵/۶/۲۰): بدنبال دیدار ناگهانی وزیر خارجه لیبی از بغداد، که بگفته ناظران سیاسی نگرانی شدیدی در تهران برانگیخته است، امروزها شمی رفسنجانی رهبار لیبی شدتاً با مقامات این کشور به گفتگو پرداخته. محسن رفیق دوست وزیر سپاه پاسداران رژیم از ده روز پیش در لیبی بر می برد و هنوز آن کشور را ترک نکرده است. گزارشهای قبلی حاکی بود که موشکهای زمین به زمین که ایران به سوی بغداد پرتاب کرده توسط لیبی در اختیار آن کشور قرار گرفته است.

۱ تیر (۸۵/۶/۲۲): منتظری در دیدار با گروهی از معلمان امور تربیتی رژیم گفت: "بیش بینی ابر قدرت های شرق و غرب که متکی بر گزارشهای مغرضانه و تحلیل های خیالی منافقین و دیگران بود، آن بود که با حمله به شهرها و مردم بی دفاع، توان ملت از دست میرود و بزودی تسلیم خواستهای دشمنان اسلام و صدام می شود..."

۲ تیر (۸۵/۶/۲۳): علیرضا اقبال

رئیس ستاد سپاه پاسداران رؤیسم در مصاحبه‌ی با خبرگزاری بونا یثدیبری گفت: «آیت الله خمینی دستوراً جزای استراتژی تازه‌ی را در جنگ با عراق صادر کرده است». «بگفته‌اند و حمله‌های سریع و کوچک علیه عراق بخشی از برنامه‌ی بی است که آیت الله خمینی آن را یک جهاد دفاعی می‌نامد». «افشار گفت بجای حمله‌های انبوه که هزاران سرباز در آنها شرکت داشته باشند، از ضربه‌های سریع علیه عراق استفاده خواهد شد».

۴ تیر (۸۵/۶/۲۵): مقامات رؤیسم تهران گفتند کشتی توقیف شده کویتی تا هنگامی که مورد بازرسی دقیق و کامل قرار نگیرد آزاد نخواهد شد. این کشتی باری دوز پیش در آبهای بین المللی خلیج فارس توسط ناوگان دریایی ایران توقیف گردید و به یکی از بنادر جنوبی ایران کشتاده شد. مقامات رؤیسم می‌گویند این کشتی با ۱۱ تن بار از اروپا رهسپار عراق بوده و ایران حق دارد طبق اختارهای قبلی خود آنرا توقیف کند.

۵ تیر (۸۵/۶/۲۶): ستاد بسیج پشتیبانی آمورینا هنگامی اطلاعیه‌ی بی اعلام کرد بمنظور پیشگیری از خطرات احتمالی حملات هوایی دشمن، ساختمانهای دولتی که از نظر امنیتی دارای شرایط بهتری بوده و برای پناهگاه مناسب تشخیص داده شده است جهت استفاده عموم آماده و با نصب تابلوی راهنما مشخص شده است.

۶ تیر (۸۵/۶/۲۷): دیپلماتهای خارجی در یکن گفتند هدف دیدار کنونی رفسنجانی از چین کمونیست تلاش برای خرید سلاحه می‌باشد. اخیراً گزارش رسیده بود که چین کمونیست قراردادی برای فروش ۱/۶ میلیارد دلار سلاح به رژیم خمینی امضاء کرده است.

۶ تیر (۸۵/۶/۲۷): ستاد مرکزی سپاه

پاسداران از کلیه عراقیهای مقیم ایران خواست، برای یاری رساندن به مجاهدین مسلمان عراقی و... به دفاتر مجلس اعلای عراق و مراکز بسیج سپاه پاسداران در شهرهای اعلام شده، مراجعه کنند تا پس از ثبت نام و گذراندن دوره‌های آموزشی لازم، ترتیب اعزام آنان به جبهه‌های شبرد داده شود.

۷ تیر (۸۵/۶/۲۸): بمنظور جلوگیری از بمباران مجدد شهرها توسط عراق در پایان مهلت دوهفته‌ای اعلام شده توسط عراق، خامشهای پیامهای مشابهی برای سران دهها کشور جهان ارسال داشت تا دولت بغداد را زیر فشار بگذارند.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): خبرگزاری لیبی اعلام نمود که طی دیدار اخیر رفسنجانی، لیبی برای اتمام جنگ ایران و عراق طرحهایی عرضه داشته و پیشنهاد میانجیگری نموده است ولی مقامات ایران این طرحها را رد کرده‌اند.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): مقامات امنیتی شهر بالتیمور در آمریکا یک ایرانی بنام علی زمانی را، با اتهام تلاش برای صدور سازوبرگ نظامی به تهران، بازداشت نمودند. وی که ۶ سال است مقیم آمریکا می‌باشد سال گذشته نیز مقادیری تجهیزات را دار و وایل الکترونیکی با بمباران ارسال داشته بود.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): یک فرمانده نیروی دریایی عراق اعلام نمود که ظنرف سه سال گذشته ۲۵۰ فروند کشتی در نزدیکی سواحل ایران هدف حمله عراقیها قرار گرفته و منهدم شده است. وی افزود نیمی از کشتیهای منهدم شده متعلق به ایرانیان بوده و از جمله تعدادی کشتی مین جمع‌کن، ناو، کشتی یدک کش و سفینه‌های کشتی را شامل می‌شود.

۸ تیر (۸۵/۶/۲۹): رفسنجانی طوسی
مباحثه‌یی درپکن درباره منابع تا مین
اسلحه ایران گفت: "اواطلاعی ندارم که
ایران سلاحهای خود را از چه منبعی تا مین
میکنند ولی از آنجا که قسمت عمده سلاحهای
ایران ساخت غرب و مقداری هم ساخت
شوروی است، ایران در این مرحله نمی-
تواند از سلاحهای چینی استفاده کند."

۱۱ تیر (۸۵/۷/۲): نیروی هوایی عراق
اعلام نمود با پایان یافتن مهلت ۱۵ روزه
که از جانب رئیس جمهور عراق اعلام گردید،
هواپیماهای بمب افکن آن کشور حملات
خود را در داخل خاک ایران از سر گرفته-
اند. به گفته عراقیها، هواپیماهای
آن کشور روز گذشته ۶۳ مأموریت جنگی
علیه مراکز استقرار نیروهای ایرانی
بعمل آوردند.

۱۱ تیر (۸۵/۷/۲): در حالی که دیدار
هیئتی از مقامات رژیم از ژاپن ادامه
دارد، در توکیو اعلام شد وزیر خارجه ژاپن
تا دو هفته دیگر از اردن، عربستان سعودی
و سوریه دیدن خواهند کرد و طی این صافرت
خواهد کوشید امکان پایان بخشیدن به
جنگ ۵ ساله ایران و عراق را نیز مورد
بررسی قرار دهد.

۱۱ تیر (۸۵/۷/۲): هاشمی رفسنجانی
که مشغول دیدار از ژاپن می باشد، احتمال
بحث درباره جنگ ایران و عراق را در شورای
امنیت سازمان ملل رد کرد. بنا بر گفته
یکی از مقامات وزارت امور خارجه ژاپن،
رفسنجانی این اظهارات را در یک گردهم-
آیی با وزیر خارجه ژاپن عنوان کرد.
مقام مذکور افزود که رفسنجانی و وزیر-
خارجه ژاپن موضوع جنگ چهار ساله ایران
و عراق را با مباحث به بحث گذاشته اند،
اما بنا به تقاضای ایران جریان مذاکرات
مذکور محرمانه باقی خواهد ماند.

۱۱ تیر (۸۵/۷/۲): یک سخنگوی
فرماندهی گل نیروهای عراقی ضمن مطرح
کردن "تهدیدات" و "تحریکات" ایرانیان
اعلام نمود که عراق "بمباران هدفهای
مشخصی را در خاک ایران از سر خواهد گرفت".
وی ساعت مشخصی برای پایان آتش بس ۱۵
روزه که عراق بطوریک چاشنه تصمیم آنرا
گرفته بود، تعیین نکرد. وی اعلام نمود
که از سرگیری بمبارانها تا برقراری یک
صلح "عادلانه و شرافتمندانه" ادامه
خواهد داشت.

۱۲ تیر (۸۵/۷/۳): هاشمی رفسنجانی
در پاسخ به درخواستهای مطرح شده برای
پایان بخشیدن به جنگ ۵ ساله ایران-
و عراق، خواستار تشکیل یک دیوان حکمیت
بین المللی برای داوری درباره جنگ شد.
به گفته وی رژیم خمینی رای دیوان حکمیت
را خواهد پذیرفت مشروط بر آنکه با همه
واسع این داوری متجاو و شناختن عراق
باشد.

۲۱ تیر (۸۵/۷/۱۲): نیروی هوایی
عراق یک نفتکش دیگر ترک را، در نزدیکی
جزیره خارک، هدف قرار داد و به آتش کشید.
این دومین نفتکش متعلق به ترکیه است که
ظرف سه روز گذشته هدف بمباران هواپیما-
های عراقی قرار میگیرد. کار این نفتکش
نیز حمل نفت از پالایش نفتی خارک به
جزیره سیری بود. ظرف ۱۶ روز گذشته
۵ نفتکش، با هدف دریایی، توسط هوا-
پیماهای عراق هدف بمباران واقع گردیده
است.

۲۲ تیر (۸۵/۷/۱۳): بدینال حمله روز
گذشته هواپیماهای عراق به یک فرودگاه
نفتکش ترکیه در آبهای خلیج فارس سفیر
ترکیه در تهران به وزارت امور خارجه رژیم
دعوت شد تا از دولت ترکیه خواست شود که
نسبت به بمباران این نفتکش واکنش

مناسب نشان دهد.

شبهه که مکتفرا ایرانی نیز در میان آنها وجود داشت، قطعات بدکی دستکاههای را دار هواپیمای پیشرفته "F.14" را برای ارسال به ایران آماده ساخته بودند ولی ما موران مخفی پلیس فدرال که از این توطئه اطلاع داشتند تنها قطعات بدکی معیوب را به ایران فرستادند، تا اعضای شبکه قاچاق را کاملاً شناسایی کرده باشند. یکی از افسران نیروی دریایی آمریکا و یک تبعه فلسطینی نیز در شمار بازداشت شدگان میباشند.

اخبار مقاومت

تهران - اواخر اردیبهشت (اواسط ماه مه ۸۵)؛ پرسنل هسته مقاومت مجاهد شهید فریداد مینی طی یک سری عملیات تخریبی ۴ دستگاه سیستم پی.ا.ر.سی را در منطقه ۲ پشیمانی و استه به بادگان لجستیک عیسی آباد از کار انداختند.

اراک - ۲۱ خرداد (۸۵/۶/۱۱)؛ در اثر برتاب بمب آتش زان درون ساختمان سپاه اراک که توسط هسته های مقاومت مجاهد خلق صورت گرفت، ساختمان به آتشش سوزی شد و چند نفر از افراد سپاه زخمی شدند.

کردستان - ۲۱ خرداد تا ۱۴ تیر (۸۵/۷/۵ تا ۸۵/۷/۱۴)؛ بشمرگه های مجاهد خلق در تظاهرات گسترده خویش به پایگاه های "منجیلان"، "سورمر"، "شیرپله"، "گل اسپید" و "سیورو" در مناطق یانه، اورامانات، پاوه، آلان سردشت و سردشت بخش از ۲۰ تن از عوامل رژیم را به هلاکت رساندند و تعداد زیادی را زخمی نمودند. در این حملات بیش از ۵ تنگرا نفرادی، یک تنگرا اجتماعی و یک تنگرا دوشکا بکلی شهیدم گشت.

۲۳ تیر (۸۵/۷/۱۴)؛ رادو رژیم اعلام کرد که کشتی کویتی "المحرق" پس از تخلیه کامل در روز جمعه ۲۱ تیر ماه آزاد شد. قابل ذکر است که این کشتی در تاریخ ۲۰ خرداد ماه با ده هزار و پانصد تن محموله توسط نیروهای نوح (پاسداران دریایی رژیم) ربوده شده بود و رژیم مدعی گردید که کشتی فوق حامل محمولات نظامی برای عراق بوده است. این آزادسازی باعثی پس از آنکه کویت علیه رژیم خمینی به شورای امنیت سازمان ملل شکایت نمود صورت گرفت.

۲۳ تیر (۸۵/۷/۱۴)؛ رژیم خمینی اعلام داشت حاضر بد تا مین خساراتی که به دو نفتکش غول آسای ترک وارد آمده نیست و زیانهای ناشی از حملات موشکی عراق علیه این نفتکشها به دست توسط صاحبان آنها پرداخت شود. دو نفتکش ترک که جمعا بیش از ۳۵۰ هزار تن گنجایش دارند از سه ماه پیش به اجاره طویل العدت ایران در آمدند تا نفت خام را از جزیره خارک به پالانده جدید در جزیره سیری منتقل سازند تا نفتکشهای خارجی هنگام بارگیری نفت ایران از ترس هواپیماهای عراقی دور باشند.

۲۳ تیر (۸۵/۷/۱۴)؛ در لندن یک نفر ایرانی به توطئه برای صدورنا زوبسگر جنگی به ایران متهم شد. دادستان لندن ادعا نامه خود را علیه این بازرگان به دادگاه تسلیم نمود. وی متهم شده است که قصد داشته تجهیزات را به ارزش کللی ۵۰ هزار لیره استرلینگ برای رژیم خمینی قاچاق کند.

۲۴ تیر (۸۵/۷/۱۵)؛ پلیس فدرال آمریکا شکدی را که اسلحه آمریکایی برای رژیم خمینی قاچاق مینمودنشاسایی کرد و اعضای آن را بازداشت نمود. اعضای

کردستان - ۲۶ خرداد تا ۲ تیر -
(۱۶ تا ۸۵/۶/۲۴)؛ در پی دورشته عملیات
کمین گذاری و تهاجم به شهرک‌های مجا هند
خلق در مناطق با شه و سردشت، در حدفاصل
بایگاه‌های همران و مالویر و شیروان
میرآباد - گوزله، حداقل دودستگاه خودرو
تویوتای دشمن، حامل دوشکا، به‌سدام
افتادند و در نتیجه با اشهدام خودروها ۱۷
تن از سرشتینا نشان، از جمله فرما شده گروه
ضربت کوخان بنام محمد حسنعلی، به‌هلاکت
رسیدند و چندتن به‌شدت زخمی شدند.

تاکستان - ۲۷ خرداد (۸۵/۶/۱۷)؛
بدنیال نفوذ و تهاجم یک هفته مقاومت
مجا هخلق به داخل پایگاه بسیج تاکستان،
کلیه عناصر این مرکز که ۶ به‌سدار
سیجی بودند به‌هلاکت رسیدند.

قزوین - ۲۷ خرداد (۸۵/۶/۱۷)؛
رزمندگان مجا هخلق یکی از فعال ترین
عوامل خمینی بنام غلامرضا شهساز را
به‌هلاکت رساندند.

تهران - ۲۸ خرداد (۸۵/۶/۱۸)؛
مسعود کریمی مشاور معاون سابق وزیر
آموزش و پرورش رژیم و یکی از مهره‌های
مهم سیاسی - تبلیغاتی و از سردمداران
تروریسم مادرانی رژیم خمینی به‌شدت
رزمندگان مجا هخلق به‌هلاکت رسید.

سیرجان - ۳۱ خرداد (۸۵/۶/۲۱)؛
یکی از مراکز مهم بسیج رژیم موسوم به
بایگاه امیرالمؤمنین طی عملیاتی که
توسط رزمندگان مجا همد صورت گرفت منهدم
گردید و گفته‌شده‌اند عینی ۶ تن از
عوامل رژیم در آن به‌هلاکت رسیدند.

سنندج - ۴ تیر (۸۵/۶/۲۵)؛ یکی از
هسته‌های مقاومت با ایجاد یک آتش سوزی
عمدی در مجاورت انبار مهمات پادگان
شیروی زمینی، موجب انفجار و انهدام

تمامی مهمات موجود در پادگان گردید.
تهران - ۲ تیر (۸۵/۶/۲۵)؛ یکی از
هسته‌های مقاومت مجا هخلق به‌سازشک
تجارت شعبه خیابان روزولت وارد شده
و پس از صاف کردن ۲۸۰ هزار تومان پول نقد
بدون مقاومت از جاشب کارمندان، با شعار
مرگ بر خمینی - درود بر رجوی با شک را
ترک نمودند.

اصفهان - ۵ تیر (۸۵/۶/۲۶)؛ یک مرکز
جاسوسی متعلق به یکی از عوامل سرکوب
و اختناق رژیم بنام رسول، واقع در
خیابان ولیعصر، توسط یک هسته مقاومت
مجا هخلق به آتش کشیده شد و خسارات
فراوانی آن وارد گردید.

زنجان - ۵ تیر (۸۵/۶/۲۶)؛ شعبه‌ای
تمجیدی یکی از عناصر فعالان در اشهرات
یکی از واحدهای عملیاتی مجا هخلق به‌شدت
مجرور گردید.

تهران - ۵ تیر (۸۵/۶/۲۶)؛ یک ششم
عملیاتی مجا هخلق، یک اتومبیل متعلق
به وزارت بهداری را در خیابان قصرالدشت
تهران به آتش کشید.

اهواز - ۱۰ تیر (۸۵/۷/۱)؛ محمد امتی
عضوانجمن اسلامی کارخانجات صنایع فولاد
به‌دست رزمندگان مجا هخلق به‌هلاکت رسید.

تهران - ۱۱ تیر (۸۵/۷/۲)؛ بدنیاال
عملیات یکی از هسته‌های مقاومت ارتش،
انفجار و آتش سوزی مهیبی در انبار مهمات
صنایع نظامی "پارچین" واقع در جنوب
تهران رخ داد که بر اثر آن کلیه مهمات در
این مرکز از بین رفت و میلیونها تومان
خسارت برای رژیم بر جای گذاشت. و به‌ت
این انفجار و آتش سوزی به‌حدی بود که برای
اطفای آن به ناچار علاوه بر آتش نشانی
صنایع نظامی، آتش نشانی های تهران،
ورامین و شهرری، از جمله از هلسکوبترهای

آتش نشان استفاده کردند.

دستگیر شدند.

تهران - ۱۵ تیر (۸۵/۷/۶): یکدستگاه اتومبیل پیکان متعلق به وزارت اقتصاد رژیم توسط یک رزمنده مجاهد خلق در خیابان بوعلی خیابان صالح شرقی به آتش کشیده شد.

۱۲ خرداد: تظاهرات بیش از ۶۰ نفر موتورسوار در دزفول با شعار مرگ بر خمینی درود بر ملج و آزادی.

تهران - ۱۹ تیر (۸۵/۷/۱۰): واحدهای مقاومت مجاهد خلق یک اتومبیل پیکان متعلق به وزارت صنایع سنگین را در خیابان ۱۳ یوسف آباد و اتومبیل پیکان متعلق به سپاه را در خیابان نامجو خیابان پاژوکی به آتش کشیده و منهدم کردند.

۱۳ خرداد: تظاهرات اهالی امیرآباد پس از بمباران این منطقه، با شعار مرگ بر خمینی.

تظاهرات و حرکات اعتراضی مردم علیه جنگ و اختناق

۱۴ خرداد: اعتراض اهالی مقصودیه تبریز بدنبال دستگیری فردی که یکی از بستگانش در اثر بمباران این منطقه کشته شده بود و شعار مرگ بر خمینی میداد.

چند مورد گزارش شده از تظاهرات مردم در ماههای اردیبهشت، خرداد و تیر

۱۴ خرداد: حرکت اعتراضی مردم تهران در مقابل اخاذی رژیم نسبت به ۵ برابر شدن عوارض اتوبان تهران کرج، در میدان توحید تهران و عقب نشینی موقت رژیم در افزایش عوارض.

اردیبهشت: با آتش کشیده شدن یک ماشین جاده مافکنی متعلق به شرکت کشت و صنعت دزفول توسط کارگران در اعتراض به اخراج حدود ۲،۰۰۰ تن از کارگران بدلیل کسری بودجه.

۱۵ تا ۱۷ خرداد: تظاهرات جمعیت کشوری از مردم تهران که برای گریز از بمباران به اطراف بدلتیان پناه برده بودند (با شعار مرگ بر خمینی)

نیمه اردیبهشت: اعتراض مردم خرموج بدنبال اخاذی ها و افزایش عوارض شهرداری.

۱۶ خرداد: اعتراض و تظاهرات عبده زیادی از مردم در اتوبان کرج بر علیه جنگ افروزیهای رژیم، با شعار مرگ بر خمینی

۵ خرداد: تظاهرات عده‌یی از اهالی محله "کوکا کولا" در تهران، در مخالفت با جنگ افروزی رژیم و دستگیری تعدادی از آنان.

۲۰ خرداد: اعتصاب کارکنان انبار شماره ۲ گمرک که منجر به دستگیری و اخراج ۱۱ تن گردید.

۱۲ خرداد: تظاهرات ۱،۰۰۰ تن از مردم کاژرون در اعتراض به اعدام یک رزمنده مجاهد خلق که قبلاً به سه سال زندان محکوم شده بود. در این تظاهرات ۴۰ نفر

۲۴ خرداد: تظاهرات ۲۰۰ نفر از مردم تهران در خیابان جمهوری با شعار مرگ بر خمینی، ملج ملج آزادی.

۲۵ خرداد: دست‌آزکار کشیدن

کارگران کارخانه کلبیکوزان قزوین
به همراه از کارانداختن یکی از دستگاههای
تولید این کارخانه و دستگیری ۱۷ نفر از
کارگران.

۲۷ خرداد: اعتراض مردم کرمانشاه به
عوامل سرکوب رژیم (با شعار مرگ بر خمینی)
به هنگام دستگیری چند نفر که اتهام آنان
روزه خواری در ملا عام بوده است. در اثر
تیراندازی پاسداران ۳ نفر کشته و تعدادی
زخمی شدند و یکی از پاسداران به هلاکت
رسید.

۲۷ خرداد: تظاهرات ۲۰۰ نفر از مردم
دزفول در محله خراطان، علیه جنگ افروزی-
های رژیم.

۲۹ خرداد: در اثر سرایت حریق از یکی
از چادرهای متعلق به آوارگان اردوگاه
"آشرفی اصفهانی" در دزفول، به ۶ چادر
دیگر، و موجود نبودن آب جهت اطفاء
حریق، یک بچه ۶ ماهه در آتش سوخت و
موجب خشم مردم گردید. ساکنان
اردوگاه همراه با شعار دادن علیه رژیم
به طرف نوری سرپرست اردوگاه هجوم برده
و او را مورد ضرب و شتم قرار دادند که منتهی
به فرار وی گردید. در نتیجه تظاهرات
ساکنان، ۴ - ۵ نفر توسط سپاه
دستگیر شدند.

۲۹ خرداد: اعتراض ۳-۲ هزار نفری
مردم شهرک مهدیه، در ۲۰ کیلومتری جاده
ساوه، به قطع مستمر آب در این شهرک.

۳۰ خرداد: تجمع مادران شهدا به
مناسبت بزرگداشت خاطره‌ی شهدای
۳۰ خرداد در بهشت زهرا و دستگیری
تعدادی از آنان توسط عوامل سرکوبگر
رژیم.

۱ تیر: اعتصاب کارگران کشت و صنعت
جیرفت بمناسبت قطع حقوق ماهانه‌شان.

۴ تیر: اعتراض ساکنان مجتمعی در
خیابان جامی تهران که رژیم آنها را
مجبور به تخلیه محل مسکونی خود نموده
و آنان از ۱۵ روز پیش با کلیه وسایل خود
در کنار خیابان بصری می‌نشینند.

اعتصاب غذای یک روزه در جاده‌اران
پایگاه دریایی بندرماهشهر و فرار
فرمانده لجستیک پایگاه ناخدا خیابان
بیکی بدنبال تهدید پرسنل اعتصابی.

شهدای مقاومت

۳۱ خرداد: شهادت مجاهد خلق عبدالله
شالیکار که به علت وخامت وضع جسمی اش از
زندان به بیرون انتقال داده شده بود.

۱ تیر: بهادر آویخته شدن محمود شکلی
در میدان اصلی شهر اراک.

۱۵ تیر: شهادت کریم علی‌یار عضو کمیته
مرکزی، مشاور نظامی دفتر سیاسی و فرمانده
کل عملیات حزب دمکرات کردستان
در درگیری با نیروهای رژیم در اطراف
بانه.

۱۹ تیر: شهادت مجاهد خلق مهدی
بیژنی در زندان بابل.

این خبر تازه به ما رسیده است:

۱۸ اسفند: شهادت مجاهد خلق فریدون
وحیم‌نژاد در زندان اوین.

فعالیت‌های بین‌المللی شورای ملی مقاومت

سخنرانی

مسئول شورای ملی مقاومت در سنای فرانسه

بدعوت رسمی آقای ژاک بلشه سناتور منطقه AISNE در سنای فرانسه و رئیس کمیته مشترک "دفاع از حقوق بشر" مجلس سنای فرانسه که ۱۲۰ سناتور در آن

های سیاسی در سنای فرانسه، مشاوران و خبرنگاران حضور یافت. ابتدا سناتور ژاک بلشه به مسئول شورای ملی مقاومت خوش آمدگفت و آنگاه آقای رجوی پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران، موقعیت مقاومت مردمی و بحرانهای لاعلاج رژیم به سخنرانی پرداخت. پس از پایان این سخنرانی که مورد توجه خاص سناتورها قرار گرفت، مسئول شورای ملی مقاومت به پرسشهای سناتورهای فرانسه پاسخ گفت و پس بسا خبرنگاران حاضر در جلسه به مصاحبه پرداخت. پس از پایان مصاحبه مطبوعاتی بدعوت سناتور بلشه که ریاست جلسه را بعهده داشت آقای رجوی از قیمتتهای مختلف کاخ سنا بازدید کرد و در هر قیمت



از چپ به راست، آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت، ژاک بلشه رئیس گروه حقوق بشر سنای فرانسه، دموکراتیک در سنای آدولف شوون رئیس گروه اتحاد میانه‌روها و رئیس جبهه U.D.F دو سنای و نایب رئیس گروه حقوق بشر سنای، مارسل لوکت رئیس گروه اتحاد جمهوریخواهان و مستقلین در سنای، موریس ژانسی نایب رئیس گروه سوبالیت در سنای.

توضیحات لازم به ایشان داده شد. در پایان کنفرانس، این اطلاعیه مطبوعاتی از سوی گروه حقوق بشر سنای فرانسه صادر گردید:

عضویت دارند، آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت صبح روز ۲۶ تیر (۱۷ ژوئیه) در کاخ سنای فرانسه در مقابل جمع کثیری مرکب از روسای گروه

اطلاعیه مطبوعاتی

تعالیفات های هیئت ها

و نمایندگیهای شورای ملی مقاومت

پارسی ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۵

گروه حقوق بشری شورای فرانسه

"حضور جناب آقای رجوی"، رهبر مقاومت مردم ایران در کاخ سنا
بنا بردعوت آقای ژاک پلتنیه
سنا تور منطقه AISHE ورشس کمیته مشترک
"دفاع از حقوق بشر" مجلس سنا جمهوری
فرانسه، آقای "مسعود رجوی" رئیس
شورای ملی مقاومت ایران و رهبر
مجاهدین خلق ایران، چگونگی نقض
حقوق بشر در میهنش و وضعیت مقاومت
سازمان یافته سراسری در ایران را در
حضور سنا توره های فرانسوی و نمایندگان
مطبوعات تشریح نمود.

علاوه بر آقای "پلتنیه" رئیس کمیته
مشترک حقوق بشر (که ۱۲۰ سنا تور از
جریانات گوناگون سیاسی عضو آن
مباشند)، بسیاری از روسای گروه های
سیاسی و عده زیادی از سنا تورها و نمایندگان
کان رسانه ها در این کنفرانس شرکت
داشتند.

ضمن تشریح آئینده ایران بعد از
"خمینی" رئیس شورای ملی مقاومت،
جامعه بین المللی را به حمایت از مردم
ایران و به انزو ا گذاشتن رژیم "خمینی"
در سراسر جهان، فراخواند.

شرکت کنندگان در این کنفرانس
متعاقب این فراخوان موضع تشویق آمیز
و تأیید کننده خود را نسبت به تلاشهایی که
رهبر مقاومت مردم ایران برای استقرار
حقوق بشر، صلح و دموکراسی در ایران
بعمل می آورد اعلام داشتند.

در طی این نشست جناب آقای رجوی
لیست ۱۰۰۰۰۰ شهید از ۵۰ هزار شهید
مقاومت مردم ایران را به آقای پلتنیه
تقدیم نمودند.

استراسبورگ: آقای کاظم رجسوسی
نماینده شورای ملی مقاومت، روز ۱۲ -
ژوئن ۸۵، در اجلاس گروه سوسیالیست
پارلمان اروپا در استراسبورگ شرکت
کرد و اوضاع حاکم بر ایران و موقعیت
مقاومت سراسری میهنمان را تشریح نمود.
بدنبال این جلسه، در تاریخ ۱۹ ژوئن،
آقای ویلی روتلای عضو گروه سوسیالیست
پارلمان اروپا طی یک بیانیه مطبوعاتی
خبر این اجلاس و همچنین موضع گروه
سوسیالیست را در حمایت از مقاومت ایران
اعلام داشت.

پیامها و نامه های حمایت احزاب،
اتحادیه ها و شخصیت های بین المللی خطاب به
مسئول شورای ملی مقاومت

آلمان: آقای ادوارد لینتر از فرا-
کسیون دمکرات مسیحی - سوسیال مسیحی
مجلس آلمان با ارسال پیامی به مسئول
شورای ملی مقاومت حمایت خویش را از
مقاومت مردم ایران اعلام داشت و از نقض
استدائی ترین حقوق انسانی و سرکوب
آزادیهای سیاسی و مذهبی تحت رژیم
خمینی اظهار تأسف نمود.

انگلستان: آقای جف لولر نماینده
پارلمان از حزب محافظه کار طی نامه ای
نگرانی عمیق خویش را از نقض حقوق بشر
در ایران اعلام داشت و به همراه عده ای
از همکارانش رژیم خمینی را محکوم نمودند.
وی با اشاره به امضای قطعنامه رسمی شماره
۳۶۹ پارلمان انگلستان راجع به نقض
حقوق بشر در ایران، از طرح صلح شورای
ملی مقاومت نیز حمایت نمود.

ایتالیا: آقای میکل چیفارلینی
نماینده پارلمان از حزب جمهوریخواه طی
نامه ای حمایت کامل خویش را از مقاومت

دمکراتیک مردم ایران اعلام نمود.

کانادا: آقای بابکا بلان شما بشده پارلمان و وزیر دادگستری سابق با ارسال بیامی ضمن آروزی موفقیت برای مردم ایران در مبارزه شان برای صلح و آزادی، همداستانان برانهدام دبکتا توری خمینی ونیل به صلح و آزادی تاکید ورزید.

یونان: آقای جان زدوس از سوی جنبش دمکراسی مسیحی همبستگی خود را با مقاومت مردمی ایران علیه رژیم خمینی ابراز نمود.

پیامها، حمایتها، قطعنامهها و اعتراضها

در رابطه با مقاومت مردم ایران، نقض حقوق بشر

در ایران و تداوم جنگ ایران و عراق

آمریکا: خاتم کورت اسکات کیسنگ، همزمان رتین لوترکینگ فقید، از رهبران جنبش سیاها ن آمریکا، با استناد به بیانیتهای شورای ملی مقاومت رژیم شرور و سرکوب خمینی را محکوم نمود و از جنبش مردم ایران برای صلح و آزادی حمایت کرد.

پارلمان اروپا: در استانه چهارمین سالگرد ۳۰ خرداد، ۲۲۰ نماینده پارلمان اروپا با آنزجارا شکنجه و کشتار و جنگ طلبی رژیم خمینی و وقوف به جنبش مقاومت یکبارچه در ایران تحت رهبری آقای مسعود رجوی و شورای ملی مقاومت، حمایت قاطع خویش را از شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق اعلام نمودند و با استناد به قطعنامه‌ی مصوب پارلمان اروپا در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۴، از وزرای امور خارجه کشور های عضو خواستند رژیم خمینی را به منظور خاتمه دادن به جنگ و اختناق تحت فشار قرار دهند.

نایر فعالیتهای شورای ملی مقاومت

آلمان: روز پنج شنبه ۱۳ ژوئن جلسه بحث و گفتگوئی درباره ایران از سوی سازمان زنان آلمان، حزب سبزها و ... در شهرهای دلبیگ برگزار شد.

در این جلسه که با حضور حدود ۲۰۰ تن از آلمانیها و ایرانیها برگزار گردید، ابتدا فیلم "با دردهای مردم" که از طرف امداد پزشکی مجاهدین خلق در کردستان تهیه شده بود نشان داده شد که مورد استقبال قرار گرفت و سپس آقای سروش البرز طی سخنانی تا ریخ و چگونگی تاسیس شورای ملی مقاومت و محتوای اسناد سه گانه شورا را تشریح نمود و درباره جنگ ایران و عراق و سیاست صلح شورا و طرح صلح این شورا صحبت کرد و دلایل اصرار خمینی بر ادامه جنگ را بیان داشت. سپس آقای هارون هاشمی صحبت کرد و به تشریح تا ریخچه تاسیس سازمان مجاهدین و مبارزه اش با شاه و خمینی پرداخت و از مقاومت مردم ایران پس از ۳۰ خرداد یاد نمود و خاطره چهل هزار شهید و اسارت یکم و بیست هزار زندانی سیاسی را گرامی داشت و به برگزاری آکسیونهای هفته های مقاومت مجاهدین در داخل کشور اشاره نمود.

سومین سخنران جلسه آقای اولریش تیلگنر، ابتدا درباره فیلمی که در آغاز جلسه نمایش داده شد، صحبت کرد و از هموطنان آلمانی خویش خواست که به مقاومت مردم ایران و مردم ستمزده کردستان کمک کنند. او در ادامه سخن به تا ریخچه مبارزات مردم ایران با شاه و خمینی اشاره کرد و از مکاتبات جانشینی رژیم خمینی یا دکرد و به تا ثیرات جنگ ایران و عراق بر اقتصاد ایران و بهره گیری آلمان از شرایط حاکم در ایران و افزایش صادرات آلمان به ایران در این دوره پرداخت. در پایان آقای سروش البرز در

مورد خط "استحاله" وعدم امکان هرگونه
و فرم در رژیم خمینی توضیحاتی داد و طرح
خودمختاری شورا، مسأله دموکراسی وجدائی
مذهب از دولت را تشریح نمود و آقای
هارون هاشمی به سئوالات مربوط به مجامع
هدین و از جمله مسأله زن پاسخ داد.

برده برداری

از تندیس انریکو برلینگوئر

ایتالیا: بعد از ظهر روز شنبه ۱۵ ژوئن،
به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت انریکو
برلینگوئر، دبیرکل فقید حزب کمونیست
ایتالیا، طی مراسمی در شهر قیاناورمانو،
از تندیس او که توسط رضا اولیا مجسمه
ساز متری و متعهد ایرانی ساخته و در
سدان مرکزی شهر نصب شده بود، بوسیله
آقای الساندرو ناتا دبیرکل حزب،

برلینگوئر فقید، مسئول امور بین المللی
حزب کمونیست، تعدادی از نمایندگان
مجلس و سنا تورهای عضو حزب، شهردار قیاناو
و گروهی از مقامات محلی استان رم،
برای اتحاد جماهیر شوروی، چین، آلمان
شرقی و ویتنام، و نیز آقایان محمد حسین
نقدی نماینده شورای ملی مقاومت در
ایتالیا و آقای احمد فروغی از مسئولان
انجمن دانشجویان ایتالیا حضور داشتند.

ابتدا شهردار قیاناو پس از قرائت
تلگرافهای رئیس جمهور، رئیس سنا و رئیس
مجلس شورا و دیگر شخصیتها از آقای رضا
اولیا که با علاقه ساختن تندیس را پذیرفته
است، تشکر نمود و نیز از حضور نماینده
شورای ملی مقاومت در مراسم سپاسگزاری
کرد. پس آقای اولیا طی سخنانی با
یادآوری سابقه ملاقاتهایش با برلینگوئر
به تلاقه و احاطه او به مسائل بین المللی
و مخصوصا مسائل مربوط به خاورمیانه و
ایران، اشاره کرد. او پس به تشریح



سمت راست، تندیس انریکو برلینگوئر و در سمت چپ، به ترتیب از راست به چپ، آقای
الساندرو ناتا دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا در حال سخنرانی، آقای رضا اولیا
و شهردار قیاناو دیده می شوند.

برده برداری شد. در این مراسم، علاوه بر
دبیرکل حزب کمونیست و خانواده — طریق اعمال اختناق قرون وسطائی و

استراتژیکی اوست . نا تا درپایان
سخنانش گفت : "یا تشکرا زمجمله سناز
مترقی ایرانی رفیق اولیا من مایلم
علاقه و خواست حزبمان را به پایان جنگ
بین ایران و عراق و آزاد شدن مردم ایران
از قداختناق و دیکتاتوری موجود اعلام
کنم .

ادامه جنگ بر مردم ایران روا میدارد،
پرداخت .
درپایان مراسم، دبیرکل حزب کمو-
نیست آقای نا تا طی سخنرانی مفصلی
به تشریح نقطه نظرات و دیدگاه های
برلینگوئر پرداخت و گفت بهترین راه
برای زنده نگاه داشتن خاطره برلینگوئر،
تدقیق و بررسی دیدگاه های سیاسی و خطوط

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورا کی ملی مقاومت

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 9, JUILLET 85- TIR 64

قیمت تکفروش:

ایران : ۱۵۰ ریال
اسپانیا : ۲۴۰ پزتا ، آلمان : ۶ مارک ، انگلستان : یک و نیم لیره
ایالات متحده آمریکا : یک و نیم دلار ، ایتالیا : ۳۰۰۰ لیر ، سوئد :
۱۵ کرون ، سوئیس : ۶ فرانک سوئیس ، یونان : ۱۵۰ دراخما ،
در دیگر کشورها معادل یک و نیم دلار آمریکا .

قیمت اشتراك :

سالانه معادل هشتاد فرانک فرانسه با خافه هزینه پست زمینی ۲۵ فرانک

نشانی :

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 9, JUILLET 85- TIR 64

PRIX 15 F